

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا نعم بل كان من قبلنا

موسى الكحل على وسن الجمل
6009

ترتألف جناب مولانا مولوی حکیم آبی بخش صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ

در مطبع چشم فیض در شہر ہجری قمری ۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القائل في كتابه وجاهدكم بالتي هي أحسن والصلاة والسلام على رسوله محمد
الله وجميعنا جميعين ما أمكن ما أبعد فاكسارنا منكم عفا الله عنكم بخدمت ناظرين اذ قارر مناظر من سبق
شارع عرض گزارست که مدین نزدیکی چون کتاب تبصرة الناقل بر ذکیر الحاسد در جواب ابازغی
شیخ عبدالحی باز بعض علمای حق پسند و فضلائی از چند صورت تایف گرفته و از قالیب طبع برآمده مطبوع
طباع موعودین مبتعین شده استم که این چند اوراق را که فاصح منائر مجدین تانده ام و مجتهدین را ستم
قدم سرزمین آود جسد انگین است و این گزارش که ایستار مقلدین فساد انگیز دفاکک اسرار فترین
فتنه ریز هست نیمه سازم و کارستانی و چاکبستی یاران و دشمنایان فرنگی محل یگان یگان پیش
محققان علم دوست انصاف پسند و فصح نایم چه شنیده ام که شیخ عبدالحی صاحبزاده میان محمد اکلمیر
لکهنوی نزد ملاحظه تقریر انا قدر شاد فرموده اند که جواب این کتاب چندان مشکل نیست بادی
توجه حرف حرف آنرا در هفته عشره پاسخ میدویم نوشتیم چنانکه جوابها را لای ابازغی خود کرده ام و الله
اعلم پس انا بخاک نوشتن جواب تبصرة بر شیخ حجتی خلی انسان بوده است عجب نیست که تماش فرمود
تصدیقاً و دعوا از برای طبع بوالد ثانی خود خادم حسین صاحب سپرده باشند بنا علیه در تحریر این کتاب
عالیه و تقریر این مقامد عالیه این بنده دور افتاده را نیز نشانی ده کار شد تا پاسخ این چند سطور که جز
دوره ساعت از ساعات ابر کسات مبرور دران صرف نخواهد شد هم منموم جواب تبصرة شد هر دو جا و
دعا دیده و مخا از برای جواب ابجواب باین جانب لطف شود باین دیگر این جزو مختصر نیز محتاج انتهاز
فرصت از برای نگارش روانها نگردد درین مقاله جواب ایرادات چند رساله بزبان خطاطین
است با التماس این مرام که هر چه اتفاقا از کلمات این نامه ناپسند افتد پس حل آن بر جواب
ترکی بر ترکی رود چه سلوک سبیل بود که جبارت از الفاظ دشنام و کلمات اجنبی از مقام متواضعانه
شیوه ارباب عقل و ادب نیست بهر حال نسوان است و سقیان بی مهمت باشد درین مباحث فایان

و محاورات بین مین ایر و عبارات شش درین بجای کلمات زیرین ضرورت نیست اقتضای برتر
 مخالف برطرفی ملایم و ادب کافی و دو آیتی ازین طرف هم آئیده همین روش حتی الامکان مسلوک خواهد بود
 از آن طرف نیز اگر همین معاطه مرعی مانده نیست تا درین در سر دنیا نرود و اعدا و دستاویز برای استظهار
 بر اسلام هست نباید آهی این مذہب خفی چه مذہب است که با هر شیوه تا پاک دارد و این شربابی
 که درم شرب است که همیشه و فاشاک می آرد و بنا حفظنا من بدایات الظالمین الکاذبین
 و نهایات الحاسدین المعتزین و احشرا فی زمره الموحدين للتبعين تحت لواء
 سيد المرسلين اللهم ايقن هذا سميت هذه المقالة فئوس الكلمة على رؤوس
 الجحده والله اسأل ان يجعلها خالصه لوجه الكريم و صلى الله على سيدنا محمد

والله وصحبه اولي الفضل الجسيم والكبر العظیم
داستان مجددین مین و مجتهد شش و رین

بر انصاف پرستان جهان حق پسندی مخفی مبارکه حضرت نواب را که مورد ایراد گشتا ابرار غیبت بیچاره
 ربطی به صاحبزاده عبدالحلیم نبود خودش با وی راه و رسم آشنائی شد و خطها نوشت این بود صنعت
 را سلسله سحری مبتدیه است در یکی از خطوط که عنوان مرسلت با هم بود بعد سر دایم حضرت
 ایشان جاده اظهار شوق ملازمت سپرده و از عالم خلاص و عقیدت رد آورده حضرت
 ایشان نیز بنا بر حسن ظن که با مسلمانان می بایست طریق مدارات میوند و بحواب آن خط تحریر فرمود
 که هر چند اما با شما سابقه معرفت نیست اما بایده شما ملاقات بود و دانستند که این کتابت آخر چه کتابت
 آورد و این مرابطت موجب کلام کیادت گردد و در خط مورخه ۱۲ شوال سنه مذکور نوشته از محمد عبده
 عفا عنه عجب صد فاضل فخر اتمل مجمع کلمات علمیه منع فاضل عملیه و امم جیکم از عرصه مترکز فاطمه
 که هنگام رو اگلی از وطن برون از اشائی راه عمان عزیمت را سوسی مستقر آن مخدوم بگردانم و خود
 از ملاقات مخطوط سازم مگر چون سامان رو اگلی با و شعبان سبته و ماه رمضان قریب گشته امر مترکز
 بجای خود مترکز مانده گویند ملاقات جسمانی بنور رسید مگر بوجه معاینه تصانیف جلیله و تألیف شریف

آن مخزن نواده جدید که بمقتضای حاجتی منتقم بدست بود اندوخت و روحانی شکم گشته خزانم
جزا خیر درین زمان پرشور و طغیان کمر بستن بر بچو امیر صعب کار آن خورشید میخوام اگر تمام ملاقات میر
نشود بایستغفار ملاقات مفتوح اندازد تصانیف سامی تحت النیلا و جنبه و اکسیر و رساله شرح غنی و رساله
اجود و مسئله مشکله - و قطعا شهر در ساله و ربعین حدیثا و شرح قصیده شاه ولی الله و شرح طبع المرام و شرح
در ربینیه و تفسیر الائمة و مکتب العبدی و الالاداک و تخریج احادیث الاشراف و رساله ذم کلام با شتر اورد
ملک خود دارم و سوانی این تصانیفی که مبعس شده باشند بنویسد و برسل ندمم بین نشان که بحدیث آباء
و کن محله منظره مکان نواب غفلت جنگ مرحوم رسیده بغلان برسد و ارسال فرمایند و غنی چنانچه
حضرت ایشان بچچا اگر ائمه دشمن ساکن الزم و جز آن نزد صاخره و موصوفه طبع و مشتند و ما علینا الا
البلای پس صاخره صاحب بخرمین شریفین رفت و نزد گشتن از کعبه و قبا خطی در تاریخ
شانزدیم ریح الشانی روز پنجشنبه ۱۲۹۲ هجری باین گزارش نگارش کرد از محمد عبدالحی عفا عنه
بخدمت مکرّم معظم ذوالفقار و انصاف فلان خانصاحب بهادر پس از سلام مسنون السلام
ابرار مرام اینکه بعد فروغ از حرمین شریفین بجا گزشته داخل وطن شدم هر چند اراده کثرت ملاقات
سامی در اشامی ماه می داشتیم گر بوجه ملاقات که از ابتدائی سفر دینیه طیبه جان متلا شدم معذور
ماندم هر امر موقوف بر وقت خود است خوشا و فیکه از سامی ملاقات حاصل شود درین بابیه ارسال
الی حربه اسائل و دیگر تصانیف که طبع کنانیده اند اگر یک یک نسخه از آن ارسال فرمایند عین لطف
است و مدّه صادم منگی هنوز بایضا رسیده یقین که از لاهور نزد سامی واپس آمده باشد ارسال
فرمایند در حرمین شریفین هر چند تالاش کتب حدیث و اسما و الرجال ساختیم یا ختم گر چند کتابش
ادب خرد بخاری و شرح الامام لابن قتیبه و صحیح ابن حبان و شرح افیه اصول حدیث و توفه
و غیر ذلک بعض کتب فقه هم میسر شدند و بانی کتب مطبوعه گرفته شدند منتهی بلفظه در دریافت
سبانی و معانی این هر دو خط ساحتی باید کرد و توان دریافت که مقدار مشکله قابلیت و مبلغ
علم صاحبزاده صاحب نام کجاست فصاحت الفاظ اشامی و حبان و اکل ما در گذشته غمخور

نشانه و بلاغت کلمات المار شباهت من بن ساعد را سرگرم بیان خجالت آورده و در خط اول اطلاق لفظ
 غرض بجای لفظ مذمت الی زبان را محجوب ساخته و تهنیت انبلا بجای تحائف انبلا با وجود درشتن آن در
 ملک خود با شتر باب قصیر نقل را مسدود گردانیده و در خط پنجم از نام کتابی که تصنیف کرده و کرده
 و ترکیب گر چون عجب عجیب است (در خط ششمی فقره) درین باب مسائل الی قوله رسال فرماید
 طرفه دیگری یعنی بر اجتهاد و مدید و تجدید جدید است که از بدو زمان ظهور زمان فرس تا حال بگوش
 روزگار نهم زده و احدی از اهل زبان گرد آن نگردیده لایسها نصاحت محاوره در طبع کنانیده اند که کس
 کلماتی در آنکه او نمیزند و ناآشنایان بجای تلاش نشسته تازه و در طبع اجتهاد و تجدید میدید صاحبزاده صاحب
 و این مبلغ علم و مخرج حلیم دین شتم بی علم در خط ششمی در خط ششمی در خط ششمی در خط ششمی
 تحریر میفرمایند از محمد عبدالحی عنانده خدمت جناب محمد دم کرم مطلع معظم فلان خان نصاحت
 بهار و دم اقباله نامه نامی و صحیفه گرامی بود و خود شاد گردانیده بر مضامین مندرجه اطلاع بخشید
 در سائل مؤلفه سامی مرسله موکو محمد عبدالرشید صاحب نام لطفه نیز رسیدند و بذریعۀ همتهم
 مطبع نظامی یک نسخه شنیدن داری نیز رسید ممنون منت شدم و در دعای ترقی عزت دنیوی و
 مراتب اخروی برای سامی شدم منجنانکه در طبع سفین داری تمام فرموده اگر در طبع توجه کتب
 قدما و محدثین متوجه شود موجب اجر جزیل خواهد بود و از قبیل صدقه جاریه شمرده خواهد شد و از سائل
 سامی که فهرست آن در مفتح منبج الوصول طبع کنانیده اند چند سائل نزد خود ندارم امید
 ارسال آنها میدارم انتهی بعد نام سیزده کتاب بر زبان خامه سپرده ارشاد میفرمایند که این
 کتب زودتر مرسل فرمایند و سائل فقیر غالباً مباهم میرسد باشد ازین امر اطلاع رود که که سائل
 در کتب خانه هستند که ماسوای آن ارسال خدمت کنم خدا را درین عبارت صاحبزاده صاحب
 اندکی غور باید فرمود که از نصاحت و بلاغت در کدام درجه بلند واقع شده و نام مضارع را از نسخه
 عالم اعتبار شده قطع نظر از محاوره طبع کنانیدن و لفظ همتهم بدویم جمله درو عالمی برای سامی شدم
 فقره دوم اگر در طبع توجه کتب الی قوله متوجه شوند جهانی را از اهل زبان نجواب عدم فرستاده

با آنکه از جناب نواب صاحب الم اقباله معلوم می گمان است که عرصه کتابخانه حضرت ایشان همیشه از خط
و فاشا که بهر سائل و سائل بی اثر می باشد است بهیت اهل علم جناب علی القاب ایشان غالباً از کتابخانه
مؤلفات محدثان و مجتهدان این زمان پر شود و شمرش می شود که صاحب این دغدغه قرن
شادی کرده که رسائل ملایم نیز شاید در آن دیدار اعتبار است یا در آن در بار بار می آید استند که مواد فاسد
این تجدید و اجتهاد جدید پیش از آن نظر ان عالم تحقیق ابراز می باشد نیست بعد از فحوائی مثل سائر
اخلط از یاد بر آشنائی صاحبزاده صاحب باب کتاب سی ملازمت که چک ابدالان خود کشوند
و از طلب کتاب با ستم های ملازمت اجاب آسوند و در خط چهارم منون بقوله مورث دوم
جمادی ثانیه روز یکشنبه ششمه سپهر که تحریر فرمودند از محمد عبدالحی عفا عنه القوی مجدست جناب
نواب صاحب عالی مناصب جم المناقب مخدوم علما مقصود شد در حال فخللا و آقاب سید محمد
صدیق حسن خان صاحب بهادر و دامت مکارم و از عرصه بود در عنایت نامحبات مبتهج گمشتم خوشتر
بجز قلت فرصت امری دیگر مباد و انما بطل الله رسائل سامی که هر یک از آن در باب خود خلاصه
کتب اولین و جامع شتات سابقین می باشد مستر فی برداشته در دعای علو مناصب خود می
مسر و فی می با شمع و درین نامه فصاحت خامه که شوراندا از انشا اولین و آبروریزان اواخرین
است عباد که در از دوسی ملازمت مولوی واجد حسین وزیر است بهر حال تحریر فرموده اند با آنکه
حضرت ایشان برادری قیل و قال صاحبزاده صاحب کتلم ترک کنایت با هم نموده بودند و از منضمون
ع العنقل باشد به الامور قطع نظر و غرض بصیر کرده تفصیل این احوال آنکه در انرا آمد و شد
خطوط بعضی مخلصان این حضرت ایشان را بر ارباب بارده صاحبزاده صاحب که کل و جل آن
حاشیه نشین خودشان کتب دیگر علماء دین است آنکه بایند چون و قوف بر آن ترهات بسیار
دست بهم داد حضرت ایشان بشیبه قدیمه و بجزیه نبیه خود بسکوت پرداختند و در بعضی از خطوط خواص
که در طلب کتب بود اشاره حواله زبان قلم فرمودند که هر چند این طلب کتب با آنها از خلاص عقیده صورت از بر آن
تغلب باشد باری بخوبی اما اسائل فلاتهر بعضی سائل موجود میسر شمس پس چون این خیالات

رداد و تعقب ہے کتب پچو گے فقط اسی خط میں ایک یہ بھی ہے کہ ہے کہ ایک شعی برادر محمد عبد العزیز صاحب زادہ
 صاحب کے اکثر حواشی اور رسائل مستقولہ کار و لکھا ہے اور دوسرے معاصرین کا بھی ارادہ ہے آب و وہ خود
 گہرا ہے جن کہ میں کس کس کو جواب دینا کو تہذیب و سائنس عامل نہیں بسبب درس و
 تدریس طلبہ میں کیقدرت بہت ہو گئی ہے نہ خاص ماہرین فن میں کہ انہوں نے بڑوں پر ایسا درکار
 کو باعث اپنی نامور کیا سمجھا ہے حالانکہ امر بالکلی ہے ۵ چون خدا خواہ کہ پر وہ کس درود
 میلش اندر طعنہ پا کان بردہ عبارت عربی جیسی وہ لکھتے ہیں ملاذ ان نواب صاحب وغیرہم پر
 حقیقت انکی مشکف ہے کہ بالکل اُس میں بندیت معلوم ہوتی ہے ادیب انکو ہرگز نہ پسند کرے گا بسبب
 تحشیہ کتب و رسمہ کی انکی اور انکے باپ کا جہا میں نام ہو گیا اور رسائل ان کے کتب قدما کے برابر
 چہیکہ راجع ہو انہوں نے یہ خیال کیا کہ اور کوئی طریقہ اشاعت کا اس سے بہتر نہیں کہ کتب قدما کے
 ساتھ ان رسالوں کی شہرت ہو جاوے گی آجکل انہوں نے سوطا امام محمد کو محشی کہا ہے قطع نظر
 تشہیر کے مثل پایہ کی نہ کثیر نفع کا انکو لیکھا اور دوسرے کتب مطبوعہ کی بھی انکے یہاں تجارت
 ہوتی ہے فقط اسی خط میں یہ بھی لکھا ہے کہ میں نے صاحب زادہ صاحب سے پوچھا کہ تعداد جملہ مراجع
 تعقیبات کی کیا ہے فرمایا رسالہ طبقات خفیس مع حواشی دیکھئے اور رسالہ مانع کبیر ملاحظہ کیجئے تو
 ان دور سالوں کے اور کسی میں نواب صاحب پر تعقب نہیں نسبت تلمذ سیوطی کے ساتھ ملاحظہ
 بن مجر کا جو اعتراض ہے کہ سیوطی وقت افعال حافظ کے رسالہ ہے سو میں نے النور السافر فی اخبار
 القرن الماضي میں نسبت سیوطی یہ عبارت لکھی کہی واحضرة والدہ و عمرة ثلاث سنین
 مجلس شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر علامہ شوکانی نے اس تحریر سے اعتبار تلمذ کا کیا ہوگا
 ملاحظہ خط دیگر مورخہ ۱۲۹۷ ز لقمہ ۱۲ ہجری از جامی بجنور نواب صاحب بہادر رسیدہ نوشتہ بود کہ
 صاحب زادہ صاحب نے شفا الہی کو تمام و کمال دیکھا اور کسی کو نہیں دکھایا مگر یہ فرمایا کہ دیکھیں نواب
 صاحب نے مولوی محمد شبیر صاحب سے باسم فرضی عبد انصیر میرا دکھوایا ہے میں نواب صاحب
 کو مخاطب کر کے اسکا رد لکھوں گا میں نے کہا کہ انکی عادت تو کسی سے رستوخ کر نیکی نہیں ہے نہ

جواب کہو انکی بلکہ بدایت اسکی آپ سے ہوئی ہے شاید کسی دوسرے نے انکی تعقیبات کا
 جواب دیا ہو فقط آخر پہنچیں شد کہ دربار زغی خود نسبت آن جواب بحضرت ایشان نمود بہر
 بابائیت تقوہ نمودند و جواب شفاء الہی انچہ مطلوب بحجاب بود از ان قطع نظر کردہ ایرادات
 دیگر بوجہ تر از اول نوشتند و از جواب لائل و صفحہ پہلو تہی نمودند غرض آنکہ کینما التفق سیان
 جملہ چند تحریر جواب شہرت گیر و ہر چند چون خانہ عنکبوت ناتوان باشد سپس در ان خط
 حکایت نمودہ کہ ابراز غی خود را طبع کردہ در گنہ تقسیم نمودند و جا بجا در بلاد ہند و عرب بدست
 فاسدان حج فرستادند لکن مصرع کلوح انداز را پادشہ سنگست الی قولہ صاحبزادہ
 صاحب مصنفات حضرت نواب صاحب بہادر را بنظر تعقب و عیب جوئی مینگرد و لکن از
 رد و توجہ وی تفاوتی در رتبہ تہذیب و مقامات ملازمان عالی رتبہ حضرت ایشان نیستند
 آمدہ منیشو و گل اند و چہرہ خورشید و زمان زمان اثر نور او زیادہ ترست و درویش
 مولید و وفیات بر آوردن معارفہ و مناقض و مسامحہ امری قابل تحسین نیست و در ترجمہ
 حقیقہ نیز این قسم اختلاف بسیارست مخلصین از چین ایرادات شرم دارند و مقصرین از
 مہر جب افتخار خود پندارند و بین تفاوت رہ از کجا است تا کجا و از ہین خط دریافت
 شد کہ بعض اوراق یا کل رسالہ شفاء الہی پیش از انکہ بصاحبزادہ واصل شود معرفت بعض ابواب
 خودش مثل خادم حسین صاحب حاصل کردہ تا زود تر از زود بخواست پر دازند و کیہ دیر نیہ خود را
 ظاہر سازند مگر این حیانت و چالاکی در مذہب بین بین ابواب احسان بہعت حسنہ خواہد بود کہ
 باز نکایش پیش خود استحقاق اجور جزین بہر سائید و حکایت در زمانیکہ کتاب شفاء الہی مطبع
 فاروقی دہلی طبع میشد شد اتفاقاً کہ بعض اوراقش پیش از ختم طبع نزد صاحب ابراز غی رسید
 است مؤلف شفا چون این ماجرا گوش کردہ از مالک مطبع استفسار حال نمود وی در تاریخ
 بست و سوم ذی قعدہ ۱۲۸۵ ہجری تحریر نمود و تین قبل اتمام کے کامل رسالہ شفاء الہی کا کسکو
 ہنر کجا اور کوئی ورق یا ذہ کوئی خط کسی مضمون کا مولوی محمد احمی کو لکھا لکن ایک مولوی صاحب

مولوی عبدالحی کو جو الہ خط بہاول لکھا تھا کہ کئی افلاک کا رسالہ دینی چینی گیا ہے اور دوسرے یہ کہ ماہ فوارب حساب
 نے کہا ہے کہ میں بچا پس عالم کو نوکر رکھ کر مولوی عبدالحی کا رد کرنا چاہتا ہوں اس سے یہ ثابت کیا کہ
 نو یا خود نواب صاحب رد کرتے ہیں چنانچہ اس قول کا ثبوت اور اسکی تصدیق خط مولوی
 خادم حسین سے بخوبی ہو جاوے گی اب انصاف کیجئے کہ کون باعث تردید کا جو امین نے سابق میں
 مولوی خادم حسین کو لکھا تھا کہ مولوی عبدالحی جو یہ میرے درمندان اہل ایمان کرتے ہیں
 چنانچہ یہی خط اس تحریر کا بھی مثبت ہے، ان سابق مولو کو خادم حسین کو البتہ استقدر لکھا تھا کہ رد
 ارازی جی ہوتا ہے اور مولوی خادم حسین مولوی عبدالحی کے رفیق ہیں اور تجارت کتبہ
 کرتے ہیں اسوجہ سے مجھے اُن سے قریب ہے اور مولوی عبدالحی سے خط و کتابت نہیں مولوی عبدالحی
 سے محض نادانفہون ہوں تہوڑا سا حال لکھا ورنہ ہر ایک امر جو میرے نام کے پردہ میں ظاہر کیا
 ہے اسکو ثابت کر دیا لیکن میں اسکو اچھا نہیں جانتا اور اس میں جو خط مولوی خادم حسین مکتوف
 ہے وہ پڑھ کر داپس کر چکیگا فقط تجارت خط مذکور میں است جناب میر صاحب دامت برکاتہ
 خادم حسین سلام سنون قبول فرمائید عنایت نامہ رسید حسب الطلب سالہ ارازی روانہ فرود
 بردم اغلبیکہ رسیدہ باشد انچہ تحریر فرمودہ اند کہ رد ارازی میں مکتوف دیکھا یقیناً معلوم ہووے کہ رد فرما
 انشاء اللہ تو کار میں طرف جواب ہم خواہ شد مولوی صاحب جواب تحریر نیسا خندہ گرنوا بصاحب
 مولوی عبدالحی خط نوشتہ بود مذکور اگر جواب خواہند اور پناہ عالم را کو روشتہ رد خواہم گنایند
 حالاً عالم از نواب صاحب کو رد اند فرست کہ صورت روزگار عالمان چنانچہ سلام خادم حسین
 و دقتہ فقط دقیقہ بر بنفسمون لگا ہی شد دریافت گردید کہ این شعبہ ہم از لکھنؤ بر فاستہ است
 و باتفاق رای مولوی عبدالحی صاحب بودہ است اگرچہ بظاہر ظہار دوستی و اخلاص و حضور
 نواب صاحب میرا نہ سموع میشود کہ نواب صاحب با مولوی صاحب موصوف ہنوز بہان مراعات
 سابق است اگرچہ مولوی صاحب را ہم خدمت جناب مروج تفتیہ موقع ظہار بہان عقیدت
 قدیم بنجر مکتوبات حاصل غرض کہ حضرت خفیہ جمہم اللہ تعالیٰ و کو چک ابدالان اینظائع علیہ

کار ساز بهای خریف دست بردای عجیب حق تابان نعت وحدت است خواه مغالبان
 ایشان از سهیلان باشند یا از لاهریان از جای دیگر و مترضان از فرنگی محل بر خیزند یا از سلطنت
 یا از مکان آخر علی کل حال بمصدق لیسز انداخته من لطیب در هزاران موجود است
 و با اینهمه کارستانی و بالاختوانی خود را بر او تفتیه مخلص این و آن در دنیا و دین ظاهر میکنند
 و در باطن در پی تعبات سرد و پشیمانی و بیکه بوسیده و سرده افتاده اند تا کاسه با تش زنند
 دست از صدق ایمان بشویند بعد ازین با چراغ خط دیگر از کلهنو مؤرخه ۲۲ ربیع الآخر ۱۲۶۵
 هجری وصول آورده و در آن مرقوم است که محمد امین طالب العلم شاکر و صاحبزاده صاحبزاده
 ملاقات مسمی ایشان در بهوپال فته و از انجا باز پس گشته مبین شد که دوامی بر تشریر صاحب
 بحکم ملازمان نوابیست بهادر ابرار از انجی کا جواب کلهنا شروع کیا ہے اور سچی مشکور کے جواب کے
 تو بالکل عاجز آگئے اور ایک شخص عبدالقادر بنگالی کے مقام سلطنت سے رسالہ نامقول
 بجا اب شیخ المقبول بغرض طبع کلهنو کو بھیجا ہے صاحب طبع کو سبب کمی اجرت اسکو طبع
 کچھ عذر ہے فقط چون پردہ از رخ حقیقت این ماجرا پوشته شد معلوم گشت کہ فی الواقع محمد
 امین نام فاضل در بهوپال فته بود و صاحبزاده صاحب در ظاہر تر آکرده و برای خود شنودی استاز خود
 افسر چند پرستہ و نہ مولوی محمد بشیر صاحب کوفہ بجز خود را از جواب سچی مشکور با اقرار تحریر جواب ابرار منجی
 بزبان نرماند این اجتهاد و جدید از تلمیذ مجتہدین بین و مجتہدین درین است آری بعض اہل
 دین جوابش نوشتہ اند چنانکہ فی بنی دسی مشکور را جوابی درین نزدیکی ختم میشود طرفہ تر ازین
 حالات ماجرا سے شکستہ است کہ بخیاں طبع جواب ابرار از انجی صاحبزاده صاحب فخر المحسن نام
 شخصہ را از اہل دیانت خود ہدایت سرقہ اورا تش از مطبع فرمودند و آن مسکین بے تسکین بنہنگام
 در رنگی دندان مطبع خریزہ خواست کہ کتاب بعض اوراق مجہوفی الدہن بدزد و بے صاحبزادہ
 صاحب بمقام کلهنو مثل رسالہ شکار العی پیش از شیوع و دیوچ برساند این تھہ تہرہ لستہ
 انجا مید کنند سچی محسنی از مسلمانان نوبت اظہارش بیدالت حکام زمان رسید آدے ع

این کار را تو آید و مردان چنین گفتند آئین حکایت ز فایده شهرت در دہلی محتاج دلیل نیست
 سبحان اللہ سن شریف صاحبزادہ پنج و ششش لازم باین دریش و فش آند سبب خفی این کار
 مگر روا باشد و مجتہدان میں بین و مجتہدان شبن و درین را مناظرہ اینچنین نتیجہ آرد ۵
 دلاور بہت دزدی کہ بکت چراغ دارد حیف کہ امر وز علمای خفیہ را کہ وعظ گفتن و تدریس نمود
 و تالیف فرمودن دریش گردشتن شیوہ دارند بہین فصلتہا سبب قبول نام گشتہ ہم خود دزدی
 کنند و ہم دیگر بیا بران انگیزند و تمہید دعوی شخی نمایند و کوس من الملکی زنند و آنا را کہ در حکم مذکور
 از بہتر اندر زیر طعن و تشنیع ورد و قبح بے اہل گیرند ۵ اہل حدیث ہم دعار انشا سیم
 مدد شکر کہ در مذہب ما حید و فن نیست ۵ سلسلہ سخن تا اینجا رسیدہ بود کہ خط مورخہ ۱۳۰۱
 ذیقعدہ ۱۳۰۱ ہجری از مقام دہلی وصول آورد و مضمونش آنکہ مولوی عبدالحی صاحب کے شاگرد
 یہاں موجود تھی اور میان صاحب کے ہاں پڑھتے تھے ان دنوں میں رسالہ شفا العالی چھپ رہا
 تھا مولوی صاحب کے شاگرد نے بہت سعی و کوشش کی کہ بطرح ممکن ہو کچھ بوراق
 رسالہ ملو کہ عبدالحی صاحب کو پہنچا دیں مگر فضل آجے سے قابو یاب نہ ہوئے رسالہ چھپا چھپ
 تمام ہوا اور صرف غلطنامہ چھپنا باقی تھا مولوی شہود الحق صاحب عظیم آباد نے چند جہے
 اور صاحب مطبع سے کہا کہ یہ رسالہ اشاعت کے واسطے چھپا ہے اور ختم بھی ہو گیا ہے اب
 دینے میں کیا عذر ہے صاحب مطبع نے جواب صاف دیدہ بانجھ لیا کہ تیرے صاحب مطبع کی نیت
 میں لیگنے اور مولوی عبدالحی صاحب کو دیدہ واجب دوسرا رسالہ پر لے طبع آیا تو نہایت احتیاط
 سے چھپ رہا تھا کہ یکا یک مقام لکھنؤ میں ایک کمیشی اس بابر مین کہ ظفر المبین جو شیخ محی الدین
 صاحب لاہور تاجر کتب نے باعانت مولو سید محمد نذیر حسین صاحب اور مولو محمد حسین صاحب
 بمالوی لکھے ہے اسکا جواب لکھنا ضرور چاہئے مقرر ہوئی کیونکہ اس کتاب سے تمام شہروں میں
 احناف کو مدد ہے عوام کے نزدیک مذہب خفی کی تحقیر ہوتی ہے علیٰ نبذا اس قسم کی بہت
 سی گستاخو ہوتی رہی آخر افتخار امیر مولو کہ مولو منصور علی صاحب مراد آبادی نے فرمایا کہ اسکا

جواب میں لکھہ دو لگا اور مولوی فتح محمد بلور تیغ بہادر اہل مطبع نے چہا پنے کا اقرار کیا اس موقع
 پر بعض لوگ نظامی مطبع کے تھے انہوں نے کہا کہ نظامی مطبع میں چہپ جاویگا مگر مولوی منصور علی
 صاحب نے یہہ ہی کہا کہ بدون معاونت مولوی عبدالحی صاحب کے صرف مجھی سے یہ کام نہیں
 ہو سکتا مولوی صاحب موصوف خفی کتا بونہر حاوی میں بعد از قیل و قال کے جلسہ برخواست ہوا اور
 بعض اشخاص پاس مولوی عبدالحی صاحب کے گئے اور ساری کیفیت جلسہ بیان کی مولوی صاحب
 نے فرمایا کہ بالفضل بوجوہات چند در چند تائید سے معذور ہوں اس واسطے کہ مجھے بہر کو عبدالحی
 صاحب خیر آبادی کا جواب لکھنا ہے دوسرے یہ کہ مولوی نذیر حسین صاحب اور
 مولو محمد حسین صاحب نے ایک موقع پر فرمایا تھا کہ جواب ابرار النبی کا نہیں چہپا گیا تم غلط فہم ہو
 مگر بخلاف اسکے اب سننا ہے کہ بقیہ دہلی رو ابرار النبی چہپ رہا ہے اسکا جواب نہایت
 ضروریات سے ہے اور ظفر الببین کے باہم تو میں نے کہہ دیا ہے کہ اسکا دیکھنا حرام ہے خیر
 انہیں سے کہنے کہا کہ آپ اسکا فکر فقر ماوین اگر ارشاد ہو تو یہ ہی ہو سکتا ہے کہ جعفر
 چہپتا جاویگا آپ کے پاس پہونچتا رہیگا اب وہ لوگ اسکی فکر میں رہے مولوی فخر الحسن صاحب
 ایک مدت دراز سے مسیح مطبع فاروقی کے تھے اور نیر بدولت اس مطبع کے صحت کا کام
 کرتے تھے چنانچہ شفاء النبی اور سامی ان ہی کی تصحیح کی ہوئی ہے اور بلکہ ترغیب کے بھی ہیں
 مسیح تھے اس عرصے میں بعض بعض اشخاص کی زبانی صاحب مطبع کو معلوم ہوا کہ مسیح
 کتاب ترغیب صاحب مطبع سے بظاہر موافق اور باطن مخالف ہیں اسلئے ان سے تصحیح رسالہ
 کی مناسب بنانی مولوی صاحب کاتب سالر کے ہاں کہ ترغیب کا بھی کاتب وہی شخص تھا
 کسی کام کو گئے تھے اتفاق سے انہوں نے وہاں دو کا پیان رسالہ کی دیکھ لیں تب انکو معلوم
 ہوا کہ مطبع فاروقی میں چہپتا ہے مولوی منصور علی صاحب کو اطلاع کی اور ایک دور قہر
 ایک رخہ چہپا ہوا کسی طرح سے لگئے اور انکو پہونچا دیا گیا رہوین عید الفضحی کو صاحب مطبع
 کا گزاران مطبع پر تشدد شدید کیا اور دریافت کیا ہر ایک نے کا نوں پر ہاتھ رکھا اور محض

نادریت بیان کی بدولت کے اور تجش کیا گیا لکھنؤ سے معلوم ہوا کہ کسیرح دودہ قدوسی کو قاسم کو
 فخر الحسن صاحب بہم پہنچا کر سوچا یا اسکے بعد مولوی منصور علیہ صاحب لکھنؤ سے آئی اور اسکی تلاش
 میں سی کامل اور کوشش بیچ کی کہ کسیرح اوراق رسالہ بہم پہنچیں مگر کوئی صورت نہ نکلی
 بعد اسکے مولوی فخر الحسن صاحب نے شکوہ مطبع فاروقی میں لکھا کہ رسالہ یا بعض اوراق اسکے
 چرا کر مکتوب عبدالحی صاحب کے پاس پہنچا دیں مگر کار گزاران مطبع کو خبر ہو گئی اور نوبت چور کے
 نزد کو ب کی پہنچی آخر الامر سی چند مسلمان صاحب مطبع نے انکو چھڑ دیا جب مولوی منصور علیہ
 صاحب و فخر الحسن کامیاب نہ ہوئے بحالت یابوسی مولوی فخر الحسن صاحب نے ایک مطبع خفائی
 محاذی مطبع فاروقی کے اور دوسرے مطبع احمدی حد حن خان سنگ ساز مطبع فاروقی کا قائم
 کیا اور علاوہ چار کے مطبعوں کے ملازمین مطبع کو بھی اخوا کیا بعض بعض انکے ساتھ ہو گئے
 بعض نے انکار کر کے بیان کیا کہ بلا وجہ کیونکر چلے آویں انکو سبب وجہ تعلیم کی کہ تم میرے صاحب
 کہو کہ آپ ایسی کتابیں جس سے فساد ہو نہ چہا پا کر میں ہم انکو بوجہ ٹکھالی سمجھاتے ہیں ہم سہا انکو
 اقرار کرتے ہیں چاہئے تحریر کر ایسے کہ اس قدر چہا پائی ہم انکو ہم پہنچا دیں گے کہ آپ بس کر دیں
 صاحب مطبع نے کہا کہ تکر خوب کسی تعلیم کیا ہے معلوم اچھا ہے تکر اس سے کیا بحث ہے
 ہکو اپنے فعل کا اختیار ہے تمہیں اپنے کام سے کام ہے وہ بولے یہ سچ ہے مگر ہم کیے خیر خوا
 ہیں نہ بد خواہ اگر آپ کسی معاملے میں فائدہ ہو دے تو ہم سہی سستی ہو گئے اگر آپ ہمیں سلوک
 ہوں نہا در نہ ہم خوش ہیں کہ آپ ہی کو فائدہ ہو جس حالت میں انکو فائدہ ہو پھر ہکو کیا
 فائدہ یہ حلیہ کر کے وہ یہی رخصت ہو اب رہے وہ لوگ جو چہا پواتے تھے انکو تحفیت چہا پائی کا
 لایم دیکر چہا پائی موقوف کرادی وہ لوگ جدید مطبع میں چہا پواتے لگے کار مطبع در ہم بر ہم ہو گیا
 اور جسکے پاس جو کچھ بعینہ پیشگی تھا وہ بھی وصول ہوا لے دیکر چلے گئے اور قریب دو ہزار
 روپیہ کے نقصان مطبع کا ہوا اور مولوی فتح محمد صاحب اور عبدالرحمن خان تہم مطبع نفاذ
 ہے اسی تلاش میں آئے تھے وہ یہی ناکام گئے انتہی درینجا انقید بخاطر نگاہ باید داشت کہ

که عبد الرحمن خان منصرم مطیع نظامی کاپور نیز یکی از اہل خلاف با جناب نواب صاحب بہار
 ہمیشہ بنا بر تعصب مذہب حقنی کہ دین آیای اوست در پی آزار اہل حق میباشند بآنکہ تفضلاً
 واحسانات و مراعات شمار الیہ از طرف حضرت ایشان و بوجہ جناب ایشان از طرف
 ریاست آفندہ در زمان گزشتہ و پیوستہ بروی کار آمدہ کہ شرش درین مختصر نتواند گنجید
 کتب مؤلفہ جناب نواب صاحب بہار در مطبع خود براہ تفتیح باب معیشت طبع نمودہ و در
 پردہ رود قح آن از شیخ عبدالحی لکھنوی و دیگر ہم مشربان خود خواستہ گو بجائی نرسید
 و در شاعت رسالہ قاری عبد الرحمن بابائی پتی لکھنویست بہ دور ہنگامہ فارو گیر بر قاری مذکور
 خود را کہ بکذب و زور نگاہداشتہ علوم بہت جناب ایشان با دید کہ با وجود علم باین حالات
 و اطلاع برین نفاقات مبالغاتی بجرکات این بے برکات نمودند و فجوامی اذا اھلکک
 فاصحح و کان اورا کہ در بہوپال بہت تحتہ نزدند و دشنام خلق را ندہم جز دعا جواب
 ابرم کہ تلخ گیرم و شیرین عوض دہم یا آری نکویان ہمبارہ نگو کنند و جان ہمیشہ بدی ایشان
 درین زمان آخر ترک شرم و حیاء و ایشارہ نفاق و جفا قبلہ حاجات ضعیفہ روزگار بہت دسر
 بہم رسید و ہم دینار خواہ آنکس تاجر کتب باشد همچو عبد الرحمن بن روشن خان و خادیم
 بے خان و مان و خواہ و طیفہ خواہ صدقات دکن باشد یا ابو یزید سروجی در ہر مکر و فن و خواہ
 دعوی اجتہاد کند یا مدعی تجدید شود و خواہ در فرنگی محل اقامت گریند یا در سلطنت رخت سکونت
 اندازد و فجوامی البدعہ صلاۃ واحدا دم ہر خری کہ برداری دہ است و از برای رختہ انداز
 در دین و دنیا آمادہ و در ہمین اشاکہ این خط از دہلی رسیدہ بود و کشف حجاب از رخ سراب کردہ
 خط دیگر از جانب کوفہ بہند بنام یکی از اہل حق و وصل آوردہ مضمونش بلفظہ درینجا بقلم می آید
 فاعتبروا صنفہ یا اولی الابصار این خط مورخہ و روز دہم ذی قعدہ ۱۲۵۴ ہجری است کہ درین
 طبع این خاتمہ در دندون و برسیات ابو الحسنات آگاہی لطف فرمود عبارتش اینست فی
 السحال ایک عالم دہلی سے آئے تھے انہوں نے مولوی عبدالحی سے کہا کہ جناب آپ کے رسالے کا

جواب سائرہ مقتول چھپے ہا ہے میں چشم خود دیکھ کر آیا ہوں جواب یا کہ وہی طبیب یا سین چہا
 ہوگا غلطی کے دفع میں حوائث نقل ہے جبکہ تحریر میں اکثر تحقیق اور صحت کا نہیں ہے تو وہ مثل طبیب
 اہل کی ہے میں تو اب حیدر آباد جاتا ہوں جب دو رسالہ آدھیا تو دس چند روز میں جواب
 اسکا لکھ دوں گا اور ابھی چند جوابات اس کے قلمبند کر چکا ہوں چنانچہ وہ حیدر آباد گئے کہ وہاں
 شروع سال آئندہ سے انہوں اور منصب اردو کی تحفیف ہوگی اور انکا نام بھی دفتر منصف داران
 دکوۃ میں درج ہے اب تو ہر جلسہ ہر تعینف میں نام نامی نواب صاحب ساتھ جرح و قرح کے لیا
 جاتا ہے چنانچہ آجکل شامل مزایہ و شرح وقایہ و نور الانوار چہیات رسائل زیر طبع ہیں انہیں
 صاحب تعقب ہے اور اس سے کارروائی اپنی شہرت فضل و کمال کی سمجھتے ہیں حالانکہ علماء
 محققین کے نزدیک شہرت عین تشہیر سے کم نہیں ہے اور موجب نفسانیت اور خود ستائی ہے
 گو عوام میں شہرہ لگنے تعقب اور جواب نویسی کا ہو جاو اس سے کیا ہوتا ہے بندر کوہ
 کندن ہر سفر فرما و متوان شد + زار باب ہنر از مد کی مشہور میگردد + اگرچہ فقیر جانتا ہے کہ
 حضور و مصروف کو نیکیے رد کی فرمائش ہے نہ خود کو رد لکھنے کی خواہش مگر ملک حق پرست
 میں خواہی بخوای کوئی شخص جناب مدوح کی طرف سے دفع تعقیبات مخالفین کر دیتا ہے مگر
 باہم اسکی تائید اشاعت میں بغرض اعلائی کلمۃ الحق سعی ضروریات سمجھے اسکا کچھ مفصل
 نہیں اور مولوی وکیل احمد سکندر پوری نے حیدر آباد سے رسالہ فتح البین مؤلفہ مولوی برہم
 صاحب بغرض تحریر جواب مولو عبدالحی کے پاس بھیجا، ایک روز اپنے جلسہ میں کہتے تھے کہ مولو
 وحید الزمان دمو کو بیع الزمان سیر شاگرد میں مگر حیدر آباد میں ایک نیچر مر گیا اور بہو پال میں
 دوسرا لاندہ بنگیا حالانکہ بیچ میں اپنے ایک نئے مذہب کے تجدید کی ہے کہ نہ الی اندھی اور نہ اولو
 الہیہ مقلد ہیں اور نہ غیر مقلد ان کے راہی و اسل مولوی نعیم صاحب کہ کئی مقلد میں تقلید
 امام صاحب سے سر مو تجاوز کر نیکو معصیت جانتے ہیں اور مولوی عبدالرزاق صاحب کا باوجود
 جمود تقلید کے راگ فرامیر کے ساتھ سنتے ہیں اور حال بھی لاتے ہیں کہتے ہیں کہ مولوی عبدالحی

کیا ضبط ہو گیا ہے کہ اوہ ہر نہاد ہر نہ بلکہ ہر چ میں مجد بن بیٹے انہوں نے بہار سلف فرمائی
 کا طریقہ چھوڑ دیا ہے طرہ یہ کہ مقلد ہونے کے وجہ تقلید کے قائل نہیں ہیں اور نہ بالکل غیر متقلد
 اور بدعت کا یہ حال کہ بائسی جا کر شاہ عبدالرزاق صاحب بانسوی کے فرار پر چادر چڑھا آئے کئی
 طالب علموں نے اُسے پوچھا کہ حضرت اردن کو تو آپ منع کرتے ہیں اور خود جا کر وہاں چادر
 چڑھاتے ہیں اسکا کیا منشا ہے جواب دیا کہ تم جانتے ہو کہ شاہ عبدالرزاق بہار اصل خانہ
 کے شیخ اشیرخ ہیں اور آج تک ہر سال عرس میں انکی بہار اہل برادری برابر شدہ حال
 کرتے چلے آئے ہیں میں ہی کسی سال انکے اتباع سے چلا جاتا ہوں اور چادر کا چڑھانا تو
 گھر کے لوگوں کے اصرار سے ہوا کیا کیا جاوے عورتیں نہیں مانتیں اور اس کے بڑے گریہ مرہے کہ
 ایک مرتبہ اس چادر چڑھانے کی تقریب میں انہوں نے کچھ چون و چرا کی تو انکی والدہ نے بہت
 ناخوش ہو کر کہا کہ تم اس مقدمہ میں کچھ نہ بولو ورنہ شاہ بانسوی کا غضب تیرا اور مجھ پر ٹوٹ
 پڑیگا جب سیر کوئی لڑکا نہیں ہوا اور سب طرح کے علاج کر کے ناسید ہو گئے تو آخر منت
 کی چادر تھارے واسطے فرار پر چڑھائی تو انکی برکت سے تم حل میں آئے بیٹا تم انہیں کہے دے
 ہو سکتا ہو تب ہر سال چادر چڑھانا واجب ہو گیا نعوذ باللہ من هذا الشرک الحجابی
 مطلقہ و نعم یاقین وہ کیا ہے جو نہیں ہوتا خدا سے جسے تم مانگتے ہو اور کیا دین میں
 گزارش سیر و کہ چون ز چادر کشیدن برگور شاہ بانسوی رحمہ اللہ لکھا بیچارہ عبدالحی در کنار مادر
 آمد این بندہ بندگان در گاہ اگر برد و تعقب بندگان خدا نپر وارد چہ کند کہ در خلاف آن چادر
 درمی آرد میشود مادر بے چادر نتوان دید و خاطر زن نباید رنجاند بے پدرم جنت
 جاوید بگندم بفر وخت + مخالف باٹم اگر من بجوی نفر و شتم + طعن نہر شدن بر کسیکہ در
 حسن عقیدہ و اشاعت احکام منہجید و حید زمان باشد جز از پلید زمان نیاید و تصدای تشبیح
 لازم ہب گردیدن بر کسیکہ باختیار روایت برای بدیع زمان بودہ است جز از نامبدلہ بدین
 نیز و قد ضاب من افتری تراجم کتب علم شریف حدیث مثل موطا و ابوداؤد و از عالم خستین

ربان قاطع مهنات این کذا بین است شیخ شرح آورد که سنن ترمذی و نسائی از دانشمند
 پسین حجت ساطع تر بات این و جالین سه بخبری چند از خود بخبره حبیب پسند
 بر غم مهره دود شود از بداعی رسند و باد شود از بخبره ای رسند این عبد الله سلسله
 نیز از سلسله خطی بخبره نواب صاحب بهادر فرستاده بود عبارتش آنکه هر چند در ظاهر چهارم
 نشدم اما مولفات را دیدم در نصرت از سبب محمد بن روزه سبب خفیه کرده اید و جواب آنکه
 پنج اقبال می نویسم آتشی پس درین نزدیکی آن رساله هم طبع شده بلا حظه اهل حق در آن
 پانچ سخته تبصره انقاد ملاحظه کن و دریاب که حقایق حالات این هر دو برادر دینی چیست
 و چه قسم با هم درین آمد و شد بهر استان یکدیگر اند و لکن انجوامی لکل فرعون موسی او
 متعالی حجه را از خلص عباد خود بر آن گذاشته که بمباره دما از سر روزگار اهدا و اشرار بر آرد
 و در نگوئی پرازار را تا در خانه خراش برسانند و کفی الله المؤمنین القتال ملازمان
 حضرت ایشان ادام العدا قبله و جلاله را فرست آن کو که بهمچو خرافات اتمعات فرما
 و دماغ آن کجا که تحریر جواب این تر بات از دیگری رود و دارند آیین جواب با صواب که
 می بینی صنیع بعضی از محققان اغلام کش است و اینهمه پاسخ و ندان شکن که می نگری
 پرده اخته دانشمندی دور اندیش و کان حقاً علینا نصر المؤمنین جبراً می را اگر حیا
 بودی پیش از همه و پیش از جمله اولاً بحجاب استقصا لا افهام پر دختی که دران از طرف خست
 شیده ندمت زاری آباء اوست آنرا گذاشتن و مکر بر تو اهل سنت بسنن طرفه اجتهاد و عده
 تجدید است غلط گفتم بلکه ادای حق نمک است آذانی که تالیف و قول جازم از برای رتبه
 شیده است که خودش فضل خوار باشد این گروه بی نمود بوده بلکه تالیفش خاص از برای
 رتبه پیشانی را و دوست که بر ثبوت مقاصد و زنا می محارم نص مشهود است نشانی
 که مقصودش همین رتبه و ادیت و ادو باشد بلکه انتقاد است بر حکم شرع محمود آنکه بر امام الک
 طعن زنده و بر اکابر سلف حرف گیر و پائیس ماندگان را از وی امید کدام بهبود است این

چنین حالت وحوالت حیف است که قیامت شتابی نیکند و آسمان نمی تزد و زمین
 نمی شکند و مستعمله الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تقدیر اکنون که صدقه جاریه دکن
 کفایت نمی آید بلکه در حالت احتضار است فکر ترقی و تبدل معاش از هر چه منتهیه گردید
 بنزد و غرضه در خاطر اجتهاد و دوست و تجدید پسند وی کرده و سلام و پیام تناسل نماید
 از کهنه تا کشمیر رسیده و چون از رسد که تجربه کار به پیش ازین گفته است سه بر سوخته
 جانے که کشمیر در آید به اگر مرغ کباب است که با بال پر آید به جای قلندر علی الحاکم
 با معاش کم یا بیش خدا کند که مبارک باد در استحصال نقول خطوط مذکوره از دفتر حضرت
 ایشان دام اقباله و جاهای دیگر سی بسیار بر روی کار آمده و اگر انکار کنی اصل آن
 خطوط نیز از برائے معاینه انصاف پرستان در دست این ناتوان حاضر و موجود در
 اجتهاد این پیر نابالغ و تجدید این فرزند خیرعلیم در خود تماشای برنا و سپهر است آینه
 و شکایت شایسته آن نبود که بزبان خامه سپرده شود و لکن آن خود قصه اهل حق با غش
 این تقصیر و تشبیه خودش گردیده بنده در آن معذور است و الباء ای اظلاله همیشه
 مشهوره و دهن خویش بدشنام میالا صائب کین زو قلوب بهر کسی که
 دمی باز دهد طرفه است که اگر نیک بشکافی دریایی که حضرت نواب ماسنبت به صاحب
 بمنزله والد اند از براسه ولد بچند وجوه اول آنکه نواب صاحب بهادر در حسن اکران
 از صاحبزاده بشا زده سال چه ولادت حضرت ایشان در نوزدهم جمادی الاول و سکه
 روز یکشنبه سنه ثمان و اربعین و اتمین مالف است که ذی الا تحاف و ولادت صاحبزاده
 درست و ششم ذوالقعدة سنه اربع و ستین بعد الا لاف و اتمین است که ذی القعدة
 المعجده و نیز اشکار است که در پنج سن ولادت ممکن است دوم اینکه پدر صاحبزاده را نیاید
 بخد است نواب صاحب بهادر بود و دوست پدر در اکران و تقسیم در حکم پدر می باشد بچش
 ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ان من ابر البر صلة الرجل اهل و دایه بعد ان یو

در راه مسلط خیر ذلک من الاحادیث التي وردت في ذلك الباب مبرورم که من خبر
 از تالیفات نواب صاحبها در افتاده طرز تالیف و غیره بسیار فرموده اند چه این نسبت به علم ایشان
 بعلم صاحبها و به نسبت علم استاد متبحر بودی علم ادنی نماید نیست پس این جواب را بعد از آنکه
 نواب صاحبها در از برای صاحبها و به این نسبت رسیده درین صورت این تعقیب اگر مستأجل
 معسر آن شده اند که با متحقق نیست و آن داخل است در سبع موقوفات لکن این امر از سادات
 صاحبها و متغیر نیست چه دومی در غیر یک موضع تعقیب و اعتراض بر والد یعنی خود میکنند پس
 از بابی مجازی به میتوان گفت شک نیست که این اجراء از شرط ساعت کبری است و کما
 الذمذی عن ابی بصیرة قال قال رسول الله صلعم اذا اتخذ العقی دوکالا و الا فانه مغنما
 و الزکوة مغنما و تعلم ان العبدین و اطاع الرجل امرأته و عقوق امته و ادنی صدایقه
 و اقصى اباء الحدیث و بنده عاجز بعد از تحریر این دوستان پس بلده بهر حال میشود و امید است
 که چندی در آنجا اقامت دزد اگر شخص صاحب ضرورت است که از او دریافت طلب انگیز مال شود از جای
 متفسر فرمایند و این ضعیف ازین تاریخ تا آخر و هزار برای تحریر جوابات ایشان و دیگر که چک
 ابدان ایشان بجان این لافضرت حاجت تکلیف دیگر و شکر نیست لکن نقد گزارش است که در این
 اهل حق مصارف طبع جوید بر دوش خود گیرند و کتب خود را نزد نامه گزاران برای تحریر جواب بفرستاد و به
 بنده درین یکی اگر چه مشتغل بر در رساله فی محاسب سماء بقول مجازم فی سقوط احمد بن حنبل است
 و لکن این مثل تفسیر این را پاسخ و دیگر خوانات کثیره مرغم علم نخواهد شد و ان شاء الله تعالی صاحب حواشی
 این ساله نیز چند جا تعقیب بر جناب نواب صاحبها در کرده اند چون جمله این تعقیبات در از برای ایشان
 و جواب بر هر یک از آن در تقریر انانته مرقوم پس تنبیه بر آن واجب آمد تا کسی که این تعقیبات را در
 که هنوز جواب ایشان مقرر نگشته و چون این تعقیبات در از برای ایشان است پس بدین این تنبیه نیز در لغت عربی
 مناسب نماید میگویم قوله فی ما فی القبول مجازم فی حواشی و دیگر عبد بن محمد بن ابی شیبته ابراهیم بن عثمان
 الکفری مؤلف المسند المستفاد ذکره اند و بی غیره لا شک که ذکر بعضی فاضل معمرانی المقصد الاول

اقوله فی مثل ان جرؤک زکوۃ تجارت واجب نہیں سمجھتے انکی اللہ یہ جنت ہے کہ نہ فرماں کو
 ابن۔ حدیث کو بلکہ اہی رے پر مدار ہے اقول مسئلہ مدد واجب زکوۃ تجارت سرگرمی
 قرآن و حدیث کی نہیں ہے و تفصیل فی تہذیب السائدہ قولہ فی ص ۱۸۱ کتاب غیر متبر
 ہے بسبب اسکے کہ مصنف اسکا غیر متبرین سے ہے اس کے حکم کا کیا اعتبار ہے صد امو
 سک الختام میں خلاف تحقیق و مخالف سلف صالح موجود ہیں اقول سک الختام کے غیر متبر
 ہونے کی توجہ ارشاد ہوئی کہ مصنف اسکا غیر متبرین سے ہے اب ہم پوچھتے ہیں کہ مصنف
 غیر متبر ہونے کی کیا وجہ ہے اگر یہ وجہ ہے کہ سک الختام میں صد امو خلاف تحقیق و مخالف
 سلف صالح موجود ہیں تو دو لازم آتے ہیں اور اگر کوئی نوزد وجہ ہے تو اسکا ارشاد کیجئے تاکہ
 اس میں کلام کیا جائے اور یہ دعویٰ کہ سک الختام میں صد امو خلاف تحقیق و مخالف سلف
 میں محتاج افاضت لیل ہے فقہ مدد جامع ہے اور اقل جمع میں ہوتی ہیں تو آپ پر واجب
 کہ اقل قلیل میں سوا اس سک الختام کے تحریر فرمائی اور انکا خلاف تحقیق و مخالف سلف صالح
 ہونا ثابت کیجئے اور اگر آپ سے یہ امر نہ ہو سکے اور ہرگز نہ ہو سکیگا تو ایسے کذب و افتراء بہتان
 تو یہ کیجئے اور حق تعالیٰ سے کچھ تو شرفائیے کیونکہ حدیث صحیح میں وارد ہے اذالم تسمعی فامنع
 اشد قولہ فی ص ۱۸۱ ایک مسئلہ مرد و دائمہ حقیقہ اور محدثین کے نزدیک بلکہ جمہور علماء
 است محمدیہ کے نزدیک مؤلف ہفربین کا جسکو انہوں نے اپنی کتاب بلاغ مبین میں بیان کیا ہے

اور اس باب میں انہوں نے تقلید نواب بیوپال کی کی ہے وہی ہے کہ مال تجارت میں زکوٰۃ نہیں
واجب ہے یہ سکہ مخالف قرآن کے بھی ہے اور مخالف حدیث کے بھی ہے اور مخالف اقوال
صحابہ کے بھی ہے اور مخالف جمہور علماء امت محمدیہ کے بھی ہے نواب بیوپال کی رد اس باب میں
ابراہیم زانی نے کہ جو ان کے اغلاط و مسامحات کی جامع ہے انہی طرح سے موجودہ اقوال اسکا
جواب تبصرۃ الناقدین پر مبنی تمام نہر چکانے کی طرح طرف مرحمت کرنا چاہیے کتاب مردود
یعنی ابراہیم زانی کا حوالہ دینا خود باقرار آپ کے خالی فریب سے نہیں، قولہ فی صحت اور
نواب بیوپال نے مسک الختام میں جو بالکل مطیع اور خادم شوکانی کے ہیں اور مقابلہ تحقیق
شوکانی کی کسی تحقیق کان لگا کر نہیں سنتے ہیں شوکانی سے نقل کیا کہ نقل کرنا ابن سیرین کا

اجماع کا صحیح نہیں ہے اور پھر یہ بھی تحریر کیا و شک نیست در عدم وجود دلیل قوی برین باب
غیر از اجماع اگر ثابت شود اسے پس محض منہ حرف اور باطل ہے بڑے عجب کی بات ہے کہ
قرآن کی آیت اور حدیث صحیحین کی صاف وجوب زکوٰۃ تجارت پر دلالت کر رہی ہاں انہیں
وہ کہہ رہے ہیں کہ اسکی کوئی دلیل قوی نہیں، اسکا اجماع کے اقوال قرآن کی آیت کا
وجوب زکوٰۃ تجارت پر دلالت کرنا تبصرۃ الناقدین و دس وجوہ سے بیان کیا گیا ہے اور
جواب حدیث صحیحین کا بھی اس میں مرقوم ہے خلاصہ کا یہ ہے کہ اس حدیث کے ساتھ احتجاج ثبوت
درست ہوگا جبکہ مطالبہ اس مال کی زکوٰۃ کا ہو کہ جبکو خالد نے جس کی تہا اس کی راہ میں بشرطیکہ
وہ مال تجارت ہو اور یہ امر کہ مطیع حدیث سے ثابت نہیں ہوتا ہے بلکہ ظاہر حدیث یہ ہے کہ جبکہ
لوگوں نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خبر دی کہ خالد زکوٰۃ نہیں دیتے ہیں تو آپؐ نے اس قول کے ساتھ
رد کیا اور مقصود اس کلام کا یہ ہے کہ جس شخص کا تقرب الی اللہ میں یہ مرتبہ ہو کہ اسے اپنے
ادراع و اعتد کو اس کی راہ میں جس کر دیا تو اس سے مستحب ہے کہ اداء زکوٰۃ فرض سے
انکار کرنے اور نواب صاحب کو بالکل مطیع و خادم شوکانی کہنا چاند پر خاک ڈالنا ہے
کہ انہوں نے کئی جگہ خلاف شوکانی کا کیا ہے اگر پوچھو گے تو ہم بتا دیں گے در ذیلانی کا

او پر آتا ہے اس طرح کئی جگہ خلاف شیخ الاسلام ابن تیمیہ کا یہی فرمایا ہے کہ اس وقت ایک
 عالم کی دروس عالم سے ایسے مسائل میں جو موافق دلیل صحیح ہوں و دخل طاعت خداست، موقوف
 ہے یہ اجتہاد ناسدیکہ کو فرہند میں مقبول ہو تو ہو و دوسرے شخص سے مجتہد کو خطی ہی کہے گا اجتہاد
 جو راہ تقلید رائے اربعہ وغیرہم ہو اس پر تہمت تقلید عالم تاخر لگانا اور یہ کہنا کہ وہ اسکا مطیع خادم
 ہے بجز اجل بسط کے اور کیا ہو سکتا ہے لے بے جہالتی ہر طرح قولہ فی مثلہ اور ابن منذر
 اجماع ظاہر یہ کے قبل کامرادیہ اقول اس میں کلام ہے بچند طرق اول یہ کہ اس
 ارادہ یہ کوئی دلیل نہیں ہے اور دوسری بلا دلیل ہرگز قابل سماعت و تسلیم نہیں ہوتا،
 دوم یہ کہ یہ نقل ابن منذر کی بلا سند ہے اور نقل بلا سند قابل اعتبار نہیں ہوتا یہ کہ اس
 دو امر میں ایک عدم الحکم بالخطاف دوسرے العلم بحدہم بالخطاف اور اجماع میں معتبر امر ثانی
 ہے نہ امر اول اور تحقیق این اجماعات میں جو اکثر کتب میں منقول ہیں امر اول ہے نہ
 ثانی کیونکہ علم بحدہم بالخطاف تصور نہیں ہے مگر ان امور میں کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا انکولانا یا
 جانا گیا ہے پس یہ اجماعات منقولہ فی الکتاب کثر اجماعات نہیں ہیں قال الحافظ ابن القیم
 فی کتاب الصلوٰۃ وقد انکر الائمة کالامام احمد و شامی وغیرہا دعویٰ ہذا اجماعات
 التي لا صلحها عدم العلم بالخطاف العلم بحدہم بالخطاف فان ہذا عمالا سبیل الیہ الا فیما علم بالفکر
 ان الرسول جاز بہ لیسۃ اجماع مسئلہ وجوب زکوٰۃ تجارت ان امور کی جن سے نہیں ہے
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا انکولانا یا ضرورت جانا گیا ہے پس بیان علم بحدہم بالخطاف غیر مقصود ہے
 اور جب علم بحدہم بالخطاف نہ آیا گیا تو اجماع منتفی ہو گیا اس لیے کہ مستبر اجماع شرعی میں بھی
 ہے نہ عدم العلم بالخطاف کما مر جہا دم اگر بالفرض اجماع ثابت ہی ہو تو بھی اصل مدعی
 میں کچھ خلل نہیں آتا ہے اس لیے کہ قاضی شوکانی و صاحب مسکب الختام کے نزدیک
 اجماع حجت شرعیہ نہیں ہے و جو قول جامعہ میں اہل تحقیق تجزم یہ قول آگیا پس بائیں
 خلاف اس اجماع میں کیا نقصان ہو سکتا ہے بلکہ انہیں پر الزام عاید ہوتا ہے محض لغو ہے

دیکھئے ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کے زمانہ میں صحابہؓ کا اس امر پر اتفاق تھا کہ جب بزرگ
 باپ کے ہیں اور بعد انکی وفات کے صحابہؓ نے اس میں اختلاف کیا پس بقول آپ کے اہل انام
 ان اکابر صحابہؓ پر عائد ہوتا ہے پس جو جواب آپ ان صحابہ کبریٰؓ سے دینگے وہی ظاہر
 کی طرف سے بھی سمجھ لیجئے قولہ فی ص ۱۲۳ ایک یہ کہ نواب بہوپال گو آپ کے زعم میں بدرجہ
 افضل ہوں مگر نسبت شیخ عبدالحق دہلوی وغیرہ فقہاء و محدثین خفیہ کے انکی نصیحت
 عشر عشر بھی نہیں ہے اقول یہ دعویٰ آپ کا بلا دلیل ہے وہی الاستیعاب قولہ فی ص
 پس کلام خفیہ کی رد اگر کسی محقق حقی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی یا کوئی محدث کے کلام سے
 نقل کرتے البتہ کسی قدر اس کا اعتبار ہوتا اقول مولانا محمد صدیق خان نصا کا اہل حدیث
 سے ہونا ایسا ظاہر ہے کہ سوائے متعصب علیہ کے کوئی اس کا انکار کر نہیں سکتا پس انکار و
 حسب قرار صاحب نصرۃ المجتہدین قابل اعتبار ہونا چاہیے ملاحظہ اسکے صاحب تحائف
 اہل حدیث کی ایک جماعت سے ناقل ہے کہ بضاعت دی و حدیث منجات است پس رد
 درحقیقت اہل حدیث کی ایک جماعت کا ہونا صاحب تحائف کا قولہ فی ص ۱ ایک طفل مکتب
 اگر کسی عالم محقق کے قول کو ناجہی سے رد کرے تو اس کا کلب اعتبار ہوگا اقول مذہ کلمتہ
 حق ارید یہاں الباطل کیونکہ صاحب نصرۃ المجتہدین نے طفل مکتب مراد صاحب تحائف
 رکھا ہے ہاں اگر ہماری طرف سے کہا جائے کہ صاحب نصرت طفل مکتب ہے اور ایک طفل
 مکتب اگر کسی عالم محقق کے قول کو ناجہی سے رد کرے جیسا کہ صاحب نصرت نے کیا تو
 اس کا کلب اعتبار ہوگا کیونکہ صاحب نصرت کا بمقابلہ صاحب تحائف طفل مکتب ہو جو
 چند ظاہر ہے اقول تو یہ کہ صاحب نصرت شاذ ذہ مولوی عبدالحلیم مرحوم سے ہے اور مولوی
 عبدالحلیم کو نیاز معاصرانہ خدمت میں صاحب تحائف کے تھا دوم صاحب نصرت قیام
 العلماء معروف ساتھ علم و کمال کے نہیں ہے قبل تالیف کتاب نصرت اکثر اہل علم
 نے اس کا نام ہی نہیں سنا بلکہ کیا عجیب کہ کتاب نصرت ہی انکی تالیف نہ ہو مولوی

عبدالحی کی تالیف ہو ویسا کہ چند موانع اسکے اسل مر کے شاہدین اور تحریر بعض ثقات
 ایک سوید بخلاف صاحب تحاف کے کہ ساتھ علم و کمال کے معروض و مشہور بین العلماء ہیں انہیں سے
 اہل انصاف تو از بس نئے مرہون سنت ہیں کہ مسائل فقہ سنت کو کمال تحقیق و تفسیح کے
 ساتھ شائع و ذائع کیا اور اہل اعتداف اپنی رو کرنے کو مایہ اختار و سبب شہرت کا کہ فی الحقیقہ
 وہ تشہیری جانتے ہیں بہر حال سب علماء و زمانہ کو ان کے علم و کمال کا اقرار و اعتراف ہے
 سیوم الیفات و تصنیفات صاحب تحاف کی بکثرت تہ اول مشہور ہیں جو انکی کمال
 علمی پر وال ہیں بخلاف صاحب نصرت کے کہ ایک رسالہ ہی ہکا سوا نصرت کے کہی دیکھا
 نہیں گیا اور پھر اس میں ہی شک ہے کہ آیا یہ رسالہ فی الحقیقت تالیف انکی ہے جسکی طرف سب
 ہے یا تالیف مولوی عبدالحی کی سب اسکے اس سال کا یہ حال ہے کہ اگر اسکو فہرست غلط کیا
 جائے تو بجا ہے اور ساختہ و پرداختہ شیخ عبدالحی بھیجا جائے تو زیارہ بافضل چونکہ رقم
 آن ثقبات کا جواب نہ کر کو ز خاطر ہے جو خباب لڑا تھا پر کیے گئے ہیں سیلے انکی کل حقیقت
 کا کشف نہیں کر سکتا ہوں بعض اہل علم اسکا بالاستیجا جواب لکھ رہے ہیں اس حقیقت
 واقعی انشاء اللہ کے شکف ہو جائیگی جب کتاب نصرت کا یہ حال ٹھہر تو ایسی تالیفات
 مؤلف کے لیے سوجب امتیاز و افتخار نہیں ہے بلکہ سبب صدنگ عار ہے پس صاحب نصرت
 کا فضل مکتب ہونا بخوبی واضح ہو گیا و نعم باقیل من فہر بک لافہ نقد وقع فیہ قولہ فی صفت
 دوسرے کہ کثرت تصانیف باعث فضیلت کی نہیں ہے مگر جبکہ وہ تصانیف جامع و طیب
 نہیں اور ایسی تصانیف کہ آئین طیب یا بس طبع و غلط مجتمع ہو اور مقصود اسکے مؤلف کو
 منقح و تحقیق نہ کسی طرح سے باعث فضیلت نہیں ہو سکتی ہیں تصانیف نواب صاحب مدہج
 اغلاط و مسامحات سے ما اہل ہیں جسکو شوق ہو وہ ابرار الغنی کو حسین انکی تصانیف کی
 کیفیت اور انکے مبلغ علم کی وقعت چھی طرح سے شکف کی گئی ہے دیکھ لے اقول
 اس کلام من غل سے بچند وجوہ اول یہ کہ صاحب نصرت نے نواب صاحب کی تالیفات

باعث فضیلت نہونیکا دارتقریر صاحب براز پر کہا ہے تو صاحب براز بقابلہ نواب صاحب
 کے علما و عمراً افضل مکتبہ چنانچہ اسکی تفصیل تبصرۃ الناقدین موجود ہے اور بقول صاحب
 نصرت اگر ایک فضل مکتبہ کسی عالم محقق کے قول کو مانجھی سے رد کرے تو اسکا کب اعتبار
 ہوگا علاوہ اسکے جواب براز کا تبصرۃ الناقدین کا شیخی لکھا گیا ہے جسکی طرف محبت
 کرنا چاہیے دوم یہ کہ یہ کلام عجیب و غریب و بلیغ و شگفتہ ہے کیونکہ ظاہر اسکا دلالت کرتا ہے
 اس امر پر کہ تصانیف نواب صاحب میں سب رطب و یابس صحیح و غلط مجتمع ہے اور اسکے
 مولف کو تنقیح اور تحقیق حاصل مقصود نہیں ہے اور حالانکہ یہ امر محض غلط ہے کیونکہ عقائد و مسائل
 فقہ سنت و مسائل صلیین اور دیگر امور دینیہ کی تنقیح جن پر مدار نجات ہے کتب نواب صاحب میں
 سے اکل الوجہ موجود ہے بعض مسامحت تحریر یا ریخ و قیات و موالید میں جو عرض صاحب براز
 کی طرف سے واقع ہوئے ہیں سو وہ اس قبیل سے ہیں کہ طالع کتب مانع کتب کو بھی سینہ خل ہے
 یا اصل منقول غنیہ میں اسی طرح پر ہیں اجماع و تجدید نواب صاحب میں علاوہ اسکے سے تقدیر تسلیم
 اور کاملین فن ہیں اسکے مسند پر ہیں خصوصاً صاحب براز جسکی سند صاحب نصرت براز
 اپنی کتاب میں لاتا ہے آئین اکثر و تینی نقل محض پر ہیں کہ صاحب تحائف کشف انظون
 وغیرہ سے نقل کیا ہے و ان نقل بغیر الملزم للصحۃ لایرد علیہ شیئ اور بعض محمول ہونا شیخ
 و طالع پر کیا تقدم اور آئین سے کوئی امر لائق اسکے نہیں ہے کہ نواب صاحب کی تالیفات کو
 سبب فضیلت ہونے سے کالائے اور اگر یہ امور فرضاً موجب ہوں اس امر کے کہ تالیفات کو
 سبب فضیلت ہونے سے کالائے تو لازم آتا ہے کہ اکثر مؤلفات علما و تقادین و متاخرین کے
 سبب فضیلت نہون چنانچہ توضیح اسکی تبصرۃ الناقدین موجود ہے تیوم یہ کہ تبصرۃ الناقدین
 جواب براز النبی کا مطبوع ہو کر شائع ہو چکا ہے اور کسی کتاب مردود کا بار بار جو الہ دنیا
 اور اسکے دیکھنے کا شوق دلانا صاحب نصرت کے نزدیک ظالی فریبہ نہیں ہے اگرچہ
 قول اہل انصاف کے نزدیک منظور فیہ ہے قولہ فی ص ۱۰۱ تیسرے یہ کہ جواب براز النبی میں

مضامین و انصاف کے ایک ایسے سے یہ امر صاف ٹھیکہ دیا ہے کہ صاحب الخاف ناقل
غیر التزام الصمت ہے اقول اس سے صرف اس قدر لازم آتا ہے کہ بعض تاریخ و فیات
و مولدین صاحب الخاف ناقل محض ہے بلکہ نہ صحت نہیں اس سے ثابت ہرگز نہیں
ہے کہ تصانیف انکی سب غیر معتبرین اور ان کتابوں کی کسی امر کو نقل کرنا یا اس پر اعتماد
کرنا نہیں چاہیے کہ ادعی صاحب انصرہ فلا تيم التقریب قولہ فی لک نواب ممدوم
آنکے اغلاط کے جوابات میں ایک رسالہ سی پشاور النبی مولوی محمد بشیر مہوانی اور طابع الرشید
کشمیری مرحوم کی امداد و اعانت سے لکھو کے شہر کیا اقول ہذا کذب بین و جہاۃ تبادۃ قولہ لک
لعنۃ اللہ علی الکاذبین قولہ فی ص ۱۲۷ ہیں ب انہوں نے اپنی زبان سے تکرار کیا کہ وہ صاحب الخاف
ہیں اور تصانیف انکی سب غیر معتبرین اور ان کتابوں سے کسی امر کو نقل کرنا یا اس پر اعتماد کرنا
نہیں درست ہے کیونکہ انکو خود التزام صحت نہیں ہے اور ایسے لوگوں کی تصانیف جہاں تک
سب کچھ موجود ہو اور ان کے مصنف کو صحیح اور غلط میں امتیاز کرنا مقصود نہ ہو اور صرف صحیح
کہنا منظور ہو بلکہ یہ تصور ہو کہ جو کچھ ملے وہ غلط ہو یا صحیح ضعیف ہو یا قوی حق ہو یا باطل جمع
کردین اور حجم تصنیف کو بڑھا دین بتصریح محققین غیر معتبر ہوتے ہیں اور اس قابل نہیں ہوتے
ہیں کہ ان کے کسی امر پر اعتبار کیا جائے اور کسی مضمون میں ان پر اعتماد کیا جاو اقول یہ الزام
غیر وارد ہے کیونکہ شق اول اختیار کرنے سے صرف اسی قدر لازم آتا ہے کہ بعض امور تاریخہ کی نقل
من صاحب الخاف التزام صحت نہیں کیا ہے اور توڑے بڑے اکابر سے ہوئے بلکہ خود
صاحب براز نے چند مقام میں ایسی کیا ہے جتنی یہ امر تفصیل تبصرۃ الناقدین مرقوم ہو چکا
اور یہ قول صاحب براز کا کہ ہر عالم پر واجب ہے کہ جن امر کو کسی سے نقل کرے اسکی صحت
و عدم صحت کو دیکھے اور غلط کے غلط ہونے پر تشریح کر دے تا حوام اس کے دیکھنے سے خواب
اور گمراہی نہ ہو جاوین محض جو ہے اول تو صاحب براز کو اس عوی و جوب پر دلیل قائم کرنا
چاہیے دوم اس کے خلاف پر تبصرۃ الناقدین کتاب اللہ سے دلیل قائم کی گئی ہے سیم

بہت سے اکابر علماء متقدمین اس امر کے مستعد ہو گئے بلکہ خود حضرت شیخ صاحب برازا سکر
 حاجی مکتبہ بین النامروبی اناس بابہر و منون انکم وانتم تملون الکتاب فلا تفتلون
 قولہ فی حدیث اسی وجہ سے فقہاء کثیفین کہ قنیہ تصنیف زاہدی اور حاوی زاہدی و راج
 راج شیخ مختصر قدوری اور جامع الرموز شرح مختصر وقایہ اور خزائن الروایات اور
 مطالب المؤمنین یہ سب کتابیں بسبب کے کہ جامع و طب یا بس میں غیر متبرین انہر عباد
 کرنا نہیں درستی اقول تصنیفات صاحب تحاف اور کتب مذکورہ میں فرق ہیں ہے۔
 صاحب تحاف اہل سنت ہے اور مؤلف بعض کتب مذکورہ کے معتزلی ہیں قدم التزام
 صحت تصنیفات صاحب تحاف میں صرف بعض امور تاریخیہ میں ہے جس پر کوئی امر دینی
 سو قوف نہیں اور جامعیت کتب مذکورہ کے طب یا بس کو نسالی شرعیہ فقہیہ میں ہے جنہ
 بدار صوم و صلوة و حج و زکوٰۃ و دیگر امور دینیہ کا ہے پس قیاس ایک کا دوسرے پر قیاس
 مع الفارق ہے اور ایسا قیاس سوا مجتہدین میں و مجددین و شیعہ کے دوسرے
 متقدمین ہے قولہ فی حدیث زیادہ تفصیل اس بحث کی نافع کبیرین اور جو اس برازا سکر
 کے رد میں جو بفضل شہر لکھنؤ میں مولف ابراہیم النبی تالیف کر رہے ہیں موجود ہے جسکو
 شوق ہو دیکھ لے اقول ملاحظہ فرمائیے شیوع تبصرۃ الناقد جواب ابراہیم النبی اور
 تاریخ شیوع نصرۃ المجتہدین معلوم ہوتا ہے کہ نصرۃ المجتہدین قبل طبع ہونے تبصرۃ کے
 شائع ہو چکی تھی پس مولف ابراہیم کا رد تبصرۃ جواب برازا کا تالیف کرنا زمانہ تحریر
 نصرۃ المجتہدین میں جیسا کہ تراویۃ قلم صاحب نصرت ہے کیسے ممکن ہے انہم مگر کجائیت
 سرورہ اوراق جو اس رسالی میں مرقوم ہوئی ہے راست ہو پس یہ قول اس سرفی کا انکار
 ہے عہد دلاورست دزدی کہ بکف چراغ دار و شو و قد روی الشیخان عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم کل امتی معافا للمجاہدون وان من المجاہدۃ ان یصل الرجل لیل
 علامتہ یسبح وقد سترہ اللہ فقول یا فلان علمت الباریۃ کذا و کذا وقایات یہ سترہ ربہ و شیخ

بکشت سراسر اند عند پس یہ سارق اداس کے عرض اور اس کے احوال و انصار اور اس پر
 راضی ہو نیوالے سب مصداق اس حدیث کے ہوئے وقانا اللہ تعالیٰ وحبیب
 اہل العلم من اشال ہذہ الشناع والفضائح قولہ فی ص ۱۲۷ الحاصل ایسی تصانیف
 غیر مستحقہ اور غیر مقبرہ کی کثرت کی طرح باعث فضیلت نہیں ہے اقول صد ہا
 کی متبع و تحقیق علی وجہ اکمال تصانیف جناب نواب صاحب بہادر میں موجود ہے
 کمالا بخیر علی من لا ادنی المام بہا پھر اگر بعض امور تاریخیہ میں سہو یا غلط یا احتیاط
 طالع سے کوئی غلط واقع ہوا ہو یا کوئی امر کسی کتاب میں نقل کیا گیا ہو اور مقول
 میں مثلاً غلط تھا اور تنبیہ اسکی غلطی یا صحت پر لگی گئی تو انکی باعث فضیلت نہیں
 کچھ خلل نہیں آتا اور تقدیر میں علما میں سے کون ایسا ہے کہ جبکی تصانیف میں اس
 قسم کے مسامحات واقع نہیں ہوئے پس اگر یہ مسامحات سبب ہوں اس امر کا
 کہ باعث فضیلت ہونے سے انکو خارج کر دین تو لازم آتا ہے کہ تصانیف سب علما
 تقدیر میں کی باعث فضیلت ان علما کا ہوں اور اسکی تفصیل تبصرۃ الناقد میں
 گذر چکی ہے علاوہ اسکے نواب صاحب نے کوئی تالیف تصنیف اس عرض سے نہیں
 کی ہے کہ لوگ انکو فاضل سمجھیں اور انکے معتقد و مرید ہوں بلکہ واسطے نفع اہل حق
 کے حو طالب اتباع کتاب و سنت کے ہیں کتب علماء محدثین کا ترجمہ یا جمع متفرق
 کیا ہے یہ شوق شیخ جی اور انکے چیلون ہی کو مبارک ہو جو اپنی تشہیر فضیلت مستحق
 از فضل کی لیے دس پانچ کتب فروع حنفیہ سے روایت کئی فرا کر زبردستی کے
 مصنف بنے ہیں اور دو چار حرف بین بین لکھ کر حواشی سے کتب سابقین کو تباہ
 اور اپنے رسائل فقہیہ وغیرہ کو ملحق موافقات اولین کر کے اپنی تشہیر چاہتے ہیں سچ
 شیخ اللہ بہ من یرائی میرا ہی اللہ بہ رواہ سلم عن جندب مرفوعاً و فی حدیث آخر عن
 ابن عمر مرفوعاً من سمع الناس بطلع مع اللہ بہ اسامع خلقہ و حشرہ و صخرہ رواہ البیہقی

فی شب الایمان نوالی صاحب تو اپنے نام پر فقط مولوی وغیرہ ہی نہیں لکھتے دیتے
 پہر انکو انظار فضیلت سے کیا سروکار فضیلت کا انظار تالیف نا بجا روہ کرے
 جسکو حیدر آباد کشمیر وغیرہ میں امید روزگار و کالت درکار ہو کہ چندین شکل ازراہ
 اکل جسکو خدا نے سوا اپنے دوسرے کا محتاج نہ کہا ہو اور سو علماء و فضلاء کو وہ روزگار
 دیکھتا ہو وہ اپنی فضیلت کا اشتہار کیوں دینے لگا نفوذ باللہ من سور الفہم :
 قولہ فی ص ۳۰ چہ ہے یہ کہ کثرت تصانیف اس چہ سے موجب فضیلت ہوتی ہے
 کہ اس سے مولف کی وسعت نظر اور قوت علم اور تحقیق کی کیفیت منکشف ہوتی ہے
 اور یہ امر تصانیف ہو پالیہ قنجدین منفقود ہے اس چہ سے کہ یہ تصانیف جیسا کہ
 زیبا فی بعض ثقات اور صادقین آئندگان بہ ہوپال سے معلوم ہوا دو قسم پر منقسم ہیں بعض
 تو ایسے ہیں کہ انہیں نوالی صاحب نے ایک دو کتاب علماء سابقین کو لیکے ملخص کر دیا اور
 کچھ تھوڑا سا بڑا گھٹا کے اپنا نام نامی درج کر دیا جیسے دور سالہ اُنکے جنت و نارین
 ہین وہ دونوں بالکل بدور سافرہ فی احوال الاخرہ تالیف سیوطی سے ماخوذ ہیں اور
 جیسے رسالہ اُنکا علامات قیامت میں کہ وہ بالکل الاشباع فی الشرائع اسماء تصنیف ہے
 سے ملخص ہے اور جیسے ابجد العلوم و اتحاف النبلا وغیرہ کہ وہ بالکل کشف الظنون
 اور مقدمہ ابن خلدون سے سرورق ہے اور بعض ایسے ہیں کہ اُنکے انصار انکو جمع
 کرتے ہیں اور ادھر ادھر سے نقل کر کے ایک مجموعہ بنا لیتے ہیں اور بعد اُنکے محنت
 کے نوالی صاحب اپنا نام نامی درج فرماتے ہیں آپس سطح کی تصانیف بہل کیونکر باعث
 فضیلت کے ہو سکتے ہیں اقول یہ قول اول دلیل ہے اس امر پر کہ صاحب نصرت
 تالیف و تصنیف اور اُسکے اقسام اور اُسکے حسن و قبح سے بالکل ناواقف ہے پس
 بیان کرنا اُسکے سنی اور اقسام کا مناسب معلوم ہوتا ہے کثاف اصطلاحات فقہون
 میں مرقوم ہے التالیف مولفۃ ایضاً الالف میں شیئین اور اکثر و عرفا مراد فی الشرائع

وهو جعل الاشياء بحديث يطلق عليها اسم الواحد وقد يقال التاليف جمع شياء وتنكيت
 ويترجم بتفاد من الالف فهو اخص من التركيب كذا في البرجندى شرح مختصر الرقا
 في الخطبة ويعلم من ذلك حد المؤلف فهو مرادف للتركيب وادخل منه اوصاف اخرى
 ودرست مقامه بوجوده التركيب بالكاف لغة الجمع وعرفا مرادف التاليف وهو
 جعل الاشياء المتعددة بحديث يطلق عليها اسم الواحد ولا تعتبر في مفهومه النسبة
 بالتأليف والتاخير كما عرفت في لفظ الترتيب بخلاف التاليف فانه تعتبر فيه النسبة
 بين الاجزاء لانه مأخوذ من الالف صرح بذلك السيد الشريف في حاشية الكشاف وكذا
 في شرح التهذيب لايزيد في التركيب على هذا هو مجموع الاشياء المتعددة المأخوذة
 بالحيثية المذكورة انتهى قال الشيخ احمد اليمني في بحر الفوائد كل تأليف خلاصة
 فاما هو ضرب من التاليفان مقدم قد اخترع ومفرق قد جمع وما قص قد كل ويجعل
 قد فصل وتسميات جانب ومخلط قد تب وبسم قد عين وخطا قد عين كذا في الجوهان
 قال الحافظ ابن الوزير ويمكن الزيادة فيها انتهى وذكر كشف الظنون بين موجوده
 واعلم ان كتب العلوم كثيرة لاختلاف اعراض المصنفين في الوضع والتاليف ولكن
 ينحصر من جهة المعنى في قسمين الاول اما اخبار مختلفة مرسله وهي كتب التواريخ واما
 اوصاف واثبات ونحو ما قيد النظم وهي دواوين شعر والتاليف قد اورد علوم وهي مختصر
 من جهة القدار في ثلثة اصناف الاول مختصرات تجل تذكره لروى مسائل ينفع
 بها المفتي للاختصار وربما افادت بعض المبتدئين الاذكياء لسرعة هجومهم على الجاني
 من عبارات الدقيقة والثاني مبسوطات تقابل المختصرات وتوزع ينفع بها للمطالعة واما
 متوسطات وهذه نفعها عام ثم ان التاليف على سبعة اقسام لا يريف عالم عاقل لالافها
 وهي اما شئ لم يبين اليه فخره او شئ ناقص قيمة او شئ مغلق يشتره او شئ طويل مختصر
 دون ان يغلب شئ من ممانيه او شئ متفرق يجمع او شئ مختلط يربطه او شئ اخطاه فيه صنف

فيصير كل مؤلف كتاب في فن قد سبق اليه ان لا يخلو كتابه من خمس فوائد
 استنباط شئ كان مفصلا او جمعا ان كان مفردا او شرحا كان غامضا او جريئا نظم
 وتاليف او استعاط حشو وتطويل وشرط في التاليف اتمام الغرض الذي صنع الكتاب
 لاجله من غير زيادة ولا نقص وبجهر اللفظ الغريب انواع المجاز اللهم الا في رمز والاختصار
 عن اوقال علم في علم آخر وعن الاحتجاج بما يتوقف بيانه على المتج به عليه لئلا يلزم
 وزر والمتأخر من استطراد حسن الترتيب ووجازة اللفظ ووضوح الدلالة وينبغي
 ان يكون متوقفا على حسب ادراك اهل الزمان ومقتضى ما يدعونهم اليه الحاجة فتمت
 الخواطر ثاقبة والافهام للمراد من الكتب متناولة قاص الاختصار لها مقام الاكثار
 باسلوب عن التصريح والافلا بد من كشف وبيان وايضا من يراد منه الدلائل
 ويوقظ الغافل انتهى وقال في موضع آخر اعلم ان المؤلفين المتعبر تصانيفهم فرقتان
 الاولى من له في العلم ملكة تامة ودرية كافية وتجلد وثيقة وحسن صائب فهمت ما
 نقصا يفهم عن قوة تبصرة ولقاء فكر وسداد رأي كالنصير والعضد والسيد ولم يجد
 والجدال واثنا لهم فان كلامهم يجمع الى تحرير المعاني تهذيب الالفاظ وهو الا حسنوا
 الى الناس كما حسن الله لهم وبه لا يتغنى عنها احد والثانية من رغب في ثاقب
 وعبارة طالع الكتب فاستخرج دررا وحسن نظمها وبه يتشبع بها المبتدئ
 والمتمسكون ومنهم من جمع وصف للاستفادة والافادة فلا حجر عليه بل يغيب اليه
 اذا تأمل فان العلماء قالوا ينبغي للطالب ان يستقل بالتخرج وتصنف في ما فهمه منه اذا
 احتاج الناس اليه بوضع عبارة غير مأثورة عن الاصطلاح مينا مشككة نظير المبتدئ كما يكتب
 جميل الذكر وتخليده الى آخره ليس ينبغي ان يفرغ قلبه لاجله اذا شرع ويصرف اليه
 كل شغله قبل ان يبينه بانه عن نيل ذلك الشرف انتهى وقال في موضع آخر اعلم
 ان نتائج الافكار لا تقف عند حدود تصرفات الانظار لا انتهى الى غاية بل لكل عالم

وتسلم منها حظا يحجزه في وقته المقدرة وليس لأحد ان يزاحم فيه لان العالم المعنوي اس
 كالبحر الزاخر والفيض الالهي ليس له انقطاع ولا آخر والعلم من الهيئة ومواسمها
 فغير مستعدان يدخر بعض المتأخرين الم يدخر لكثير من المتقدمين فلا تغتر بقول القائل
 ما ترك الاول لاخر بل القول الصحيح الظاهر ترك الاول لاخر فانما يستجيب شي
 يسترذل بحدوده ودوائه في اثناء التقدير وهدوئه ويقال ليس كلمة آخر بالعلم من قولهم ما
 ترك الاول شيئا لانه يقطع الآمال من العلم ويحيل على التقاعد عن التعلم فيقتصر الآخر
 على ما قدمه الاول من الظواهر وهو خطر عظيم وتقول سقيم فالاول وان فازوا باستحقاق
 الاصول ومشيدها فالاولا واخر فازوا بتفريع الاصول وتشديد ما كما قال عليه الصلوة والس
 استى امته مباركة لا يدعي ادلها خيرا ما آخرها وقال ابن عبد البر اني رايت اخر كل طبقة
 ودواضي كل حكمه ومولفي كل ادب انذب لفظا ما سهل لفته واحكم مذهبها واوضح
 طريقة من الاول لانه ناقض متعقب والاول باد متقدم انتهى وقال في موضع اخر
 ومن الناس من ينكر تصنيف في هذا الزمان مطلقا ولا دج لا تخاره من ابله وانما يحل
 عليه التنافس والحمد الجباري بمن اهل الاعصار وسدد القائل في نقله شعر قل لمن
 لا يرسي العامر شيئا ويرسي الاول التقديما وان ذلك القديم كان حديثا في
 هذا الحديث قديما انتهى قال الشيخ العلامة رفيع الدين الديلمي في التكميل تصنيف
 ما ليف الكلام تحريمه نشر او نظا والمراد في العلوم فاما لم يتعلق بنبره وضري فمتمن
 او يتعلق متصلا فشرع مرج او مقصود لا يقال اقول ونحو ما ادعى الطفرة فتعلق و
 حاشية ومن كل وجيز ووسيط وبسيط وله اغراض سيا وبجسها (١) اختراع جثا
 (٢) ضبط قديم (٣) تزيج خال (٤) جمع متفرق (٥) تجريد عن زائد او فاسد
 لفظا او معني (٦) تميم بلاحق كاستشارات وتبوء وامثلة وادلة وماسأل مأخذ
 (٧) ابانة حق بدو او لفظ او ذبا (٨) اخذ باطل بكشف شبهة او ضلالة +

(۹) اشترک فی تفرد (۱۰) اصلاح ترتیب (۱۱) تسہیل مخلق بحل اوسط (۱۲) استخراج
صل من منشئ (۱۳) تفریع شعب بحل (۱۴) تحقیق مقام او کتاب او فن بجمع مالہ علیہ
(۱۵) تبدیل نشر بنظم (۱۶) دقتہ بلتہ اخری استی ان عبارات سے کاشمیں نے
نصف النہار واضح سے کہ کتب علمائی سابقین کو لیکر تلخیص کر دینا ہرگز منافی معنی
تالیف و تصنیف نہیں بلکہ ان اقسام تالیف میں داخل ہے کہ جنکی نسبت علماء تصنیف
کرتے ہیں کہ جو تالیف ان اقسام سے خالی ہو وہ ایک قسم ہدیان کی ہے اور کوئی عالم
عادل تالیف نہیں کرتا ہے مگر انہیں اقسام میں آسیا سطر دیکھا جاتا ہے کہ ری طریقہ
تلخیص قدیم و جدید سلف و خلف اصحاب نقل اور ارباب عقل میں بلا تکرار زیادہ میں
جاری و شائع رہا ہے پس یہ امر اگرچہ ہر مبدی پر غصلاً عن العالم المتجر ظاہر ہے
مگر جو کہ مترض تغنا و عفا اکثر امور بدیہیہ یقینیہ کا بھی چھوڑا کار کرتا ہے بنا علیہ
علی رغم الغبط فی ہستہا دے چند کتب کا ذکر جنکی تلخیص اکابر اہل علم نے کی ہے
کیا جاتا ہے از انجلہ کتب حدیث میں سے صحیح البخاری ہے کہ اکثر اہل علم نے اسکی
تلخیص کے ساتھ اعتنا کیا ہے کشف الطنون میں مرقوم ہے و کتاب البخاری مختصر
غیر ما ذکر نہا مختصر الشیخ الامام جلال الدین ابی العباس احمد بن محمد الانصاری القرطبی
المتوفی ۶۵۰ھ بالاسکندریہ و مختصر الشیخ الامام زین الدین ابی العباس احمد بن محمد الطیث
الشرعی الزبیدی جرد فیہ احاثہ و سماہ تجرید الصریح لاحادیث الجامع ایچ و از انجلہ
صحیح مسلم ہے کشف الطنون میں مطور ہے و صحیح مسلم مختصرات نہا مختصر ابی الفضل محمد
بن عبد اللہ المرسی المتوفی ۶۵۵ھ و مختصر الامام الحافظ زکی الدین عبد العظیم ابن
عبد القوی المتوفی ۶۵۶ھ و از انجلہ جامع ترمذی ہے کشف الطنون
میں لکھا ہے و مختصرات نہا مختصر الجامع لنجم الدین محمد بن یحییٰ البالیسی شافعی
المتوفی ۶۵۷ھ و مختصر الجامع ایضاً لنجم الدین سلیمان بن عبد القوی بطوفی الحنبلی

للمتوفى سنة ومات حديث غفارة منه عوالي الحافظ صلاح الدين خليل بن بكركي
 العلامة دارا بجله سنن ابی داود ہے قال فی الکشف وقد اختصره زکی الدین
 عبد الغفور بن عبد القوی الحافظ المتوفى سنة ومات المجتبی دارا بجله سنن
 نسائی ہے کہ خود اسکی تلخیص سکے مولف نے کی ہے قال فی الکشف وروی ان
 بعض الاصل ارسال عنه اکلہ صحیح فقال لا فقال فاکتب لما تصحیح مجر وقلخص السنن اصغر
 منها وترک کل حدیث اور وہ فی الکبیر ما کلم فی اسنادہ بالتقلیل وسماء المجتبی وسماء الکتب
 السنن واما اطلاق اہل الحدیث علی ان النسائی روی حدیثا فانما یرید ان المجتبی
 اور دارا بجله فتح البخاری شرح صحیح بخاری ہے کہ جبکہ مختصر شیخ ابو الفتح محمد بن الحسن
 المرغی المتوفى سنة نے کیا ہے اور رتاد اساری شرح صحیح بخاری ہی مختصر فتح کبیر
 کا ہے قال لفظ لانی مہ بعد مع الفن والکتاب طال ما خطر ل ان اعلق علیہ شرحا
 امرجہ فیہ مزجا امیر فیہ الاصل من الشرح بالحمرة لیکون کاشفا بعض اسرارہ وکار
 بالحمرة موضحا شکله مفید امہلہ وافیاً بتعلیق تعلیقہ کافیا فی ارشاد الساری الی طریق
 تحقیقہ فتمرت ذیل الغرم وایت بیت التصفی من البوابہ واطلقت سان التعلیم
 عبارات صریحہ لخصتها من کلام الکبیر ولم اتحاش من الاعادة فی الافادة عند
 الی البیان دلائل فیض الواضع عند علماء ہذا الشأن قصد النفع الخاص العام قد رت
 شرحا اشترقت علیہ من شرفات ذبا الجامع مع اضواء نورہ اللامع وحققت منہ کوا
 الدردای وکیف لا وقد فاض علیہ النور من فتح الباری انتہیہ قال صاحب الکشف
 اور بذلک ان شرح ابن حجر منہ برج فیہ اور ازرا بجله کتاب رزین سے جبکہ مختصر
 ابن السوات مبارک بن محمد معروف بابن اثیر الجوزی الشافعی المتوفى سنة نے
 کیا ہے اور نام اسکا جامع الاصول رکھا ہے قال فیہ لما وقفت علی الکتاب رایت
 کتاب رزین ہو اکبر با و اعلمها حیث حوی الکتاب السنن الی ام کتب الحدیث

واشتہاراً فاجبت ان یثقل بهذا الكتاب الجامع فلما تجمعت وجدة قد اودع احادیثه
 فی ابواب غیر تلك الابواب اوی وکثر فیہ احادیث کثیرة و ترک اکثرہا فجمعت
 بین کتابہ و بین ما لم یدکرہ من الاصول الستہ و رایت فی کتابہ احادیث کثیرة لم اجدہا
 فی الاصول لا اختلاف فی نسخ و طرق و انہ قد اعتمد فی ترتیب کتابہ علی ابواب البخاری
 فثنا جتبی نفسی ان اہذب کتابہ وارتب ابوابہ الی اخرہ اور اس جامع الاصول کو
 بھی اکثر اہل علم نے مختصر کیا ہے قال صاحب الکشف و ہذا الكتاب العظیم فمختصر
 ہا فمختصر الی جعفر محمد المروزی الاسترآبادی و ہو علی الفسق الذی وضع الكتاب علیہ
 ائمہ فی ذی القعدة سنۃ ۷۶۰ و ہوا بن سبع و ستین سنۃ و مختصر شرف الدین بہتہ الدین
 عبد الرحیم الباززی الحموی الشافعی المتوفی سنۃ ۷۷۰ جردہ عازادہ علی الاصول من
 شرح الغریب و اللعاب و التکرار و سماہ تحریدا لاصول و مختصر الشیخ صلاح الدین غلیل
 بن یکیلدی العلای الشافعی ثم القدسی المتوفی سنۃ ۸۱۰ واشتہر بہذیب الاصول و مختصر
 الشیخ عبد الرحمن بن علی شہیر بن الربیع الشیبانی البیہقی المتوفی سنۃ ۹۵۰ تقریباً و
 ہو حسن المختصرات سماہ تیسیر الاصول الی جامع الاصول و مختصر الشیخ احمد بن رزق
 الانصاری الحنفی شتہ مختصراً و از انجملہ کتاب تہذیب الاسماء و اللغات سے قال صاحب
 الکشف و مختصر الشیخ عبد الرحمن بن محمد البسطامی و سماہ بالفوائد السنیہ و الشیخ جلال الدین
 عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی المتوفی سنۃ ۸۹۰ مختصر ذلک الكتاب ایضاً و از انجملہ کمال
 فی معرفۃ الرجال سے جبکہ اختصار پہلے حافظ جمال الدین یوسف بن زکی الدینی المتوفی
 سنۃ ۸۷۰ نے کیا اور نام اسکا تہذیب الکمال فی اسامی الرجال رکھا پھر مسکئی تلخیص حافظ
 شمس الدین محمد بن احمد الذہبی المتوفی سنۃ ۷۴۸ نے کی اور نام اسکا تہذیب التہذیب
 رکھا اور تہذیب الکمال کے اور بھی مختصرات ہیں قال صاحب الکشف و التہذیب
 مختصرات منها الکاشف للذہبی و مختصر ابی بکر بن ابی اللہ الحنبلی المتوفی سنۃ ۸۴۰ و مختصر

ابن حجر العسقلانی المتوفی ۷۵۲ھ المسمی بتهذیب التهذیب ثم اختصره فانما وسماه مختصراً
و مختصراً ابی العباس احمد بن سعد العسکری المتوفی ۷۵۵ھ وشمس الدین محمد بن علی الدمشقی
مع نسیم رجال الموطا و غیرہ الیہ وسماء التذکرہ فی رجال العشر و انتہی اور یہی انتہی
کا اختصار حافظ اندرشی صاحب العمدة وقاضی تقی الدین ابوبکر بن احمد بن
شہبہ الدمشقی المتوفی ۷۵۶ھ نے کیا کذا فی الکشف وازانجلہ مستدرک حاکم
اسکا مختصر شمس الدین ابوعبداللہ محمد بن احمد الذہبی الحافظ نے کیا ہے قال
الکشف و اختصر شمس الدین ابوعبداللہ محمد بن احمد الذہبی الحافظ المتوفی ۷۴۸ھ
و ثبہ علی سابلہ و تفہیمہ وازانجلہ لمختصر الموطا ہے اگرچہ یہ کتاب لمختصر الموطا کرکے
مشہور ہے لیکن درحقیقت لمختصر شرح موطا کا ہے قال صاحب الکشف وازانجلہ
بن محمد الاسلمی المتوفی ۷۵۲ھ موطا اصناف موطا مالک و شرح القاضی حافظ ابوبکر
محمد بن عربی المغربی المتوفی ۷۵۵ھ وسماء القیس و انتخاب الامام الخطابی ابوسلیمان
احمد بن محمد البیہی المتوفی ۷۵۶ھ و لمختصر ابوالحسن علی بن محمد بن خلف القالیسی و
مشہور بمختصر الموطا وازانجلہ کتاب التہذیب ہے جسکا مختصر خود مصنف نے کیا ہے
نام اسکا استذکار رکھا اور اسکا مختصر ابوالولید سلیمان بن خلف باجی المتوفی ۷۵۷ھ
نے کیا اور نام اسکا منتقی رکھا اور شیخ زین الدین عمر بن احمد الشاع الحلبی المتوفی
۷۳۶ھ اور ابن رشیق القیروانی المتوفی ۷۵۵ھ نے یہی تلخیص کی ہے وازانجلہ
کتاب مفتاح العلوم ہے جسکا اختصار بدرالدین محمد بن محمد بن مالک الدمشقی نے
کیا اور نام اسکا مصباح فی اختصار المفتاح رکھا پھر اس مختصر کا اختصار بدرالدین
بن یعقوب حموی نے کیا اور نام اسکا ضوء المصباح رکھا اور مفتاح کی قہ ۱۰
اختصار مولیٰ حسن معروف بجانیجی نے کیا اور یہی شمس الدین محمد بن عبد الرحیم
بن عمر فرزدینی معروف بخطیب دمشق نے اسکی تلخیص کی اور نام اسکا تلخیص المفتاح

رکھا اور یہی اُسکا اختصار قاضی عضد الدین مجد الرحمن بن احمد لکھی نے کیا اور نام
 اُسکا فوائد غیاثیہ رکھا داتا غملہ شفا ہی بوعلی ہے جسکا اختصار تقدیرین میں سے
 شمس الدین عبد الحمید بن علی خسرو شاہی التبریزی متوفی ۸۵۰ھ نے کیا اور
 متاخرین میں سے ملاحم و جو مپوری نے اُسکی تلخیص کی اور نام اُسکا شمس بن زغہ رکھا
 اور یہی اُسکی تلخیص مولوی فضل امام خیر آبادی نے کی اور نام اُسکا تلخیص الشفا رکھا
 اور یہی اُسکی ایک تلخیص مولوی محمد اشرف لکھنوی نے کی بالجملہ اس مقام پر چند تلخیصات
 کا ذکر بطور نمونہ کے کیا گیا ورنہ یہ تلخیصات زیادہ اس سے ہیں کہ اُنکا احصا کیا جاوے
 کتاب کشف الظنون کو ملاحظہ کرو علی الخصوص فصل التامین اور تلخیصات اور تحریروں
 کو دیکھیے اور فصل المیمین منتخبات و مختصات و مقتضات و ملقطات کو ملاحظہ
 کرو کہ کس قدر کثرت سے ہیں بالجملہ تلخیص کلام یہ ہے کہ معترض نے جو دو تصنیفات
 کی بیان کی ہیں انہیں سے قسم اول نو البصاحب کی بعض تصنیفات میں البتہ
 پائی جاتی ہیں مگر اس میں کچھ عیب نہیں ہے یہ کام تو بڑے بڑے اکابر علمانی کیا ہے
 لہذا یہ فضیلہ انفاہان عیب اس وقت ہوتا ہے کہ یہ امر ظاہر نہ کیا جائے اور یہ کتاب فلان
 کتاب کی تلخیص ہے اور نو البصاحب جس کتاب کی تلخیص کی ہے یا جس سے اخذ کیا
 ہے اُسکو ظاہر کر دیا ہے خواہ صراحتہ خواہ اشارۃً مثلاً شیر ساکن الغرام کے دیباچہ
 میں لکھ دیا ہے انی لما عثرت علی کتاب حادی الارواح الذی الفہ الامام بن القیم
 درایت فی کشف الظنون ان تمکیدہ لخصہ بحذف الاسانید و ساء الداعی الی شرف
 المسامی و لم یمیزہ المخلص فی ہذا الزمان فلفحۃ بحذف الزوائد و الاسانید و الخ
 پس اُسکو تلخیص بدور مسافر کہنا وہی مثل ہے ع چون خوش گفت بہت سہی در کتب
 اسیر و سر طرہ یہ ہو کہ رسالہ تاریخی نقطہ ہی تلخیص بدور مسافر تھیرایا گیا حالانکہ اس
 باب میں کوئی رسالہ انکو نہیں ملا چنانچہ خود اُسکے دیباچہ میں فرماتے ہیں و لم اقتض

ولا غیر علی کتاب سئل فی ذکر انار و اہوال الحجیم بالیقابل الراتہ والعیش الاخری
 دار الغیم آوری ہی اسی میں کہتے ہیں ظن منی انہ لم یبق الی مثل ہذا التالیف قبل
 احد من الاعلام ولو کنت وقفت علی مثل ہذا الجمع لاحد متہم لم اکلف نفسی جمع ہذا
 الکتاب الموعود ولم ادخلہا فی ہذہ العقبتہ الکوثر بلکہ بدور سافر تو اب تک نوابض
 کے کتاب خانہ میں موجود ہی نہیں ہے اور رسالہ علامات قیامت کو بالکل لمخص اشاعہ
 بزدلی کہنا وہی مثل ہے کہ جناب مادرائی کمالات دیگر تاریخ دان نیز مستند معصوم
 حجج الکرامہ میں نوابض حسب تصریح کی ہے اس بات کی کہ سرانچہ درغند الدیر
 و عرف دروی و قمر مختصر و مشرب دردی و شہدان و توضیح و کلام مجددی وغیرہ
 ابوا کردہ اند لمخص ان نوشتہ شد و مقاصد فن تاریخ از کتاب العبر و مختصر فی اخبار العرب
 و کتاب الموعظ و الاعتبار و ملل و دخل شہرت فی تاریخ الخلفاء و حسن المحاضرہ و غیرہ
 فرا گرفتہ شد و ترتیب بر طبق ترتیب شاعہ لاخر اطاسات پس جو کتاب کہ
 جامع مقاصد ایک کتب خانہ جسکی تعداد تیرہ کتابوں کا نام لیکر اس جگہ بتائی گئی
 اور باقی کتب ماخذ کی طشت آئین اشارہ کیا گیا اسکو بالکل لمخص شاعہ بالکل
 جہل مرکب بلکہ دیوانگی محض ہے علاوہ اسکے اشاعہ کی آئین تجویس ہی نہیں بلکہ
 سب مطالب اسکے متفرق ابواب مع الزیادہ مذکور کیے ہیں اور اجماع العلوم کی یہ
 حقیقت ہے کہ اسکے دیباچہ میں بعد ذکر نام کشف الفنون و درجۃ العلوم و کشف
 اصطلاحات الفنون کے لکھا ہے اردت ان افرو منہا احوال العلوم و تراجم الفنون
 فی تالیف الخ اد علاوہ ان ہر کتاب کے رسالہ تکمیل وغیرہ سے بھی ہمداد کی گئی ہے
 پھر اسکو بالکل کشف الفنون اور مقدمہ ابن خلدون سے مسروق کہنا بجای کی کا
 برقع پہنا ہے اور احاطات البنلا کی دیباچہ میں صاف لکھا ہے کہ بیشتر اشہاد و
 الکشف الفنون لفتہ و چیز یا از نزد خود و دیگر موقوفات فنون بران افروودہ شدہ

ائمہ مراد مقصد اول کتاب ہے اور مقصد دوم کی نسبت یہ تحریر کیا ہے کہ بیشتر
 استادانہ در ریاضات الاحیاء و ذیل او فوائد الوفیات و حسن الحاضرہ و رستہ
 و چیز بابران از نزد خود و دیگر محقق شاذہ فاذہ افزودہ شدہ ائمہ پست کہنا
 معترض کا کہ ایجد و اتخاف مسروق ہر کشف الظنون اور مقدمہ ابن خلدون
 سے صریح کذب ہے اور عین پوچھا ہوں کیا سرقہ ایسے کا نام ہے کہ ایک عالم دوسرے
 عالم کتاب کے سے اپنی کتاب عین بافیض نام مآخذ نقل کرے اگر اسی کا نام ہے
 تو کوئی معنی دنیا میں الا ماشاء اللہ اس سرقہ سے خالی نہ ہو گا خصوصاً علماء
 متاخرین جنہوں نے اکثر علوم میں تلخیص کتب مقدمین فرمائی ہے اور متفرق
 کو ایک جگہ جمع کیا ہے حافظ امین حجر عقلانی کے زمانہ تک جس قدر شرح و
 حاشی بخاری شریف تالیف و تحریر ہوئے تھے فتح الباری اسکی جامع ہے اور
 نووی نے جو شرح مسلم لکھی ہے اسمین شرح قاضی عیاض وغیرہ کو منہج کیا ہے
 تو یہ سب نزدیک معترض کے ساری ٹھہرے خیر یہ چور ہوئے تو ہوں آفت عظیم
 تو یہ ہے کہ تالیفات سنا و معترض کی بھی غالباً اسی قسم کے ہے وہ مفت میں
 ہوئے جاتے ہیں تراجم خفیہ کو دیکھو کہ ساری کتاب دوسرے کی ہے دیباچہ لگا کر
 قلت وغیرہ پڑھا کر اپنے نام پر طبع کرادی اور جس مسئلہ میں کوئی رسالہ بنایا جاتا
 تو مقبر غیر مقبر مشہور غیر مشہور کتب خفیہ سے روایت پر روایت نقل کر کے
 ایک دوسرے اپنی طرف سے بطورین بین پڑھا کر مصنف بجاتے ہیں عییا
 باش و ہرچہ خواہی کن و اور قسم ثانی تصنیفات کا اگمان نسبت موفات
 نواہی صاحبیہ در سرسرقہم ہے قال تعالیٰ ان بعض الظن اثم کیا خباب مدوح کی
 کتب کو میان وکیل احمد نے اپنی کتاب سمجھا کہ بناوین تو اسکو شیخ جی غریبی
 محل کے اور نام ہو وکیل صاحب کا مسودات قلم خاص نواہی صاحب بچہ نما

اب تک ہی نزدیک بعض طلبہ علم کے موجود ہیں وہ واسطے تسوید وجوہ اعداد کے
کفایت کرتے ہیں اکثر کتب ذوالبصا حبیب الدکن کا پور کھنومین ہی طبع ہوئی ہیں
ہل سودات قلمی سے کاش وکیل صاحب اسی جگہ انکو ملاحظہ فرما کر تسلی خاطر
کر لیتے آدروہ کون ثقات و صادقین آئندگان بہوپال میں جنہوں نے اس قسم ثانی
کا اظہار فرمایا اللہ انکے نام و نشان سے اطلاع بخشی جائے تاکہ در ذلکو کو اسکے گم
تک پہنچا دیا جائے قد نہ یہ قول صرف ایک فقرہ دریانی ہے مگر بیچ ملا دیارہ
نے کیا خوب کہا ہے الوکیل مجتہد دروغ ذوالبصا حبیب کی تالیفات عربی عجم میں
مثل نجوم تاملان اور مانند مہر و ماہ عالم میں درخشان ہے تعدد خطوط و معانی
و تقاریر و زمانہ بابت تعلق و طلب قبول و ایصال کتب مذکورہ کے چلے گئے
ہیں بلکہ بعض ارباب عصر نے ایک کتاب قرۃ الاعیان نام اُسے منتخب کر کے طبع
کر دی ہے ایک نے بھی یہ ہزبان نہیں بکا جو صاحب اعتراض نے ظاہر کیا ہے
کیا وکالت شہیری کہ کتاب تو جواب میں شیخ محی الدین لاہوری کے بیان کیجی
تحریر فرماوین اور مصنف اُس ہذیان کے وکیل صاحب قرار دے جاوین چو
المردیقین علی نفسہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ اگر یہ سچ ہے تو خدا سے شرنا آجائے
۵۔ برین عقل و دانش بیا بد گریست : کہ خود گفتہ و خود اند کہ حیثیت قول
فی حدیث ۱۲۵ پانچویں یہ کہ یہ قول فاضل قزوینی کا کہ آنکہ گفتہ اند کہ شایخ دی جیہا رہنکار
سیر سند محتاج سندت محض مہمل ہے اسوجہ سے کہ کتب رجال اور تواریخ حدیث
بین علماء حدیث اور روایات حدیث کے احوال میں لکھتے ہیں کہ اسکے اتنے شیوخ
ہیں اور اتنے شاگرد ہیں ان سب کی سند کہاں ہے اقول یہ تقریر کتاب
انتصار الحق سے سرق ہے آپ ترکیب سرقہ ہونا اور دوسروں پر طعن سرقہ کرنا
کمال جرأت ہے اور جواب اس سرقہ کا یہ ہے کہ اصول حدیث میں ثابت ہوا ہے

کہ کوئی خبر سوائے متواتر کے بغیر سند کے مستبر نہیں ہوتی ہے اسلئے کہا گیا ہے
 لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء اور اس کلیہ میں تخصیص خبر ورنہ خبر کی نہیں ہے
 اور بعض کتب رجال و تواریخ حدیث میں جو اقوال منقطع اسند منقول ہیں جو
 اسوجہ سے بہتر ہیں کہ سند اسکی دوسری کتب سابقین میں مثل تواریخ بخاری
 اور تاریخ الاسلام ذہبی اور تاریخ یحییٰ بن معین و کتاب العلل و ارقطنی و غیر
 دیگر متون احادیث میں مثلاً موجود ہے علامہ اسکے فرق بتین ہے در بیان
 آن امور کے کہ اہل حدیث انکو کتب رجال و تواریخ میں لکھتے ہیں اور در بیان ان
 امور کے کہ حنفیہ غیر محدث انکو بلا تحقیق اپنی کتب مذہب میں نقل کرتے ہیں
 کیونکہ باب نقل میں مستبر کلام اصحاب نقل کا ہے نہ غیر کا مثلاً باب صرف میں
 اصحاب صرف کا کلام اور باب نحو میں اصحاب نحو کا کلام اور باب معانی میں
 اصحاب معانی کا کلام مستبر سمجھا جاتا ہے نہ زید و عمر کا اور ایک فن میں دوسرے فن
 اصحاب کا کلام ہرگز قابل اعتبار نہیں ہوتا اسی وجہ سے یہ بات مقرر ہے کہ علم
 حدیث و تفسیر میں قول اہل راے اور تصوف کا مستبر نہیں سمجھا جاتا کہ یہ لوگ
 ان علوم شریفہ سے ناواقف محض ہیں الا اشارہ اللہ اور یہی وجہ کہ ہدایات
 حنفیہ خصوصاً اسناد و محض آیات و حدیث سے اپنے مذہب کی تائیدات پر مقام
 نزاع سے اجنبی ہوتے ہیں اور لائق اعتقاد نہیں سمجھے جاتے اسلئے کہ انہوں نے
 نہ کوئی تفسیر پڑھی نہ کوئی کتاب حدیث اگرچہ سند کچھ پیسے یا خوشامد کر کے حاصل
 کر لی ہو ایک جو ہے کو ایک گروہ ہادی کی بات لگ گئی تھی وہ بنیابین بیابا
 لکھنؤ میں ساری عمر کوئی حدیث دان پیدا ہوا غنیمت ہے کہ میان عبدالحی
 ایک مذہبے اثر تو برائے نام حاصل کر رکھی ہے کہ اندھوں میں کانے راجا اور
 امام صاحب کے مشائخ کا چارہزار کو بیچنا اور باب نقل سے اب تک ثابت نہیں کیا گیا ہے

ومن یدعی فعلیہ البیان بتیان الاسامی والاعلام قولہ فی صء چھو یہ کہ
 قول فاضل قزوینی کا کہ جبے از اہل حدیث گفتہ اند کہ بصاعت وی در حدیث مزہ
 است یا تو مراد اس سے یہ ہے کہ ابو حنیفہ روایت حدیث میں غیر مستبر ہیں اور یا
 یہ مراد ہے کہ بسبب اور ائمہ کے انکی روایتیں کم ہیں اقول جواب کا بایں
 کلام الشیخین ہو سکتا ہے اگرچہ راجح و مختار شوق ثانی ہے اول اس طرح پر کہ امام
 ابو حنیفہ کی تضعیف دارقطنی اور ابن عدی اور نسائی اور علی بن النخعی و
 ابو حنصہ عمر بن علی اور ابو بکر بن ابی داؤد اور بخاری وغیرہم نے کی ہے دوم
 اس طرح پر کہ قلیل الحدیث لکھنا امام صاحب کا بنظر آنکے منقصت کے نہیں ہے
 بلکہ ایک امر واقعی کا بیان ہے کہ جبکہ فوائد علم رجال اور اصول حدیث میں
 مسہلین ہیں اور مخفی نہ ہے کہ فضیلت کے لیے وجوہ ہوتے ہیں مثلاً حضرت
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سب صحابہ سے افضل ہیں لیکن اگر بعض صحابہ کا
 ابوہریرہ وغیرہ کے بحیثیت کثرت روایت یا اور وجوہ سے آپر فضیلت کہتے
 ہوں تو اس میں کیا قباحت ہے فضل جزئی بعض صحابہ کا فضل صحابہ پر
 موجب آنکے منقصت کا نہیں ہو سکتا اسی طرح گو امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالیٰ کو
 باقی ائمہ پر مثلاً بنظر تفقہ و دہش و ذکا و درایت بعض صحابہ علی بن ابی طالب انحضرت
 ائمہ دیگر کو بنظر قوت حفظ و کثرت و جودت و محنت روایت امام ابو حنیفہ پر
 فضل ہو تو کون مانع ہے اور اس میں کیا شان امام صاحب کی گھٹتی ہے
 سخن شناس ذوالبرخطا اینجا است کہ صاحب نصرت نے جو آخر صفحہ ۲۵ ص ۱۲
 تک فضائل امام صاحب کے اہل حدیث سے نقل کیے ہیں تو اس سے معترض
 کیا نقصان مگر اس سے کوئی امر مخالف قول صاحب تحائف کے ثابت نہیں
 ہوتا ہے پس یہ طالت محض طول لا طائل ہے لے جو حشر میں لیلون زبان

ناصح کی عجیب چیز ہے یہ لولہ دعا کے لیے قولہ فی ص ۱۳۹ فاضل فیوض نواہی
 ہو یاں نے جس کے باب میں یہ مثل مشہور ہے فاز بالخرج بالخرج تو قسم کہالی
 ہے کہ ہر تصنیف میں اپنے معائب امام کا ذکر کر دیتے ہیں اور مناقب صحیحہ کو الٹا
 کر جاتے ہیں اقول جواب لغتہ اللہ علی الکاذبین خود اتحاف کو ملاحظہ فرمائیے
 کہ کتنے مناقب امام صاحب کے آئین مذکور میں ہی طرح دیگر کتب میں اور ذرا دیر
 شرمائے اور مثل مذکور جو اپنے بنا کر لکھی ہے کمال علم و تہذیب پر دل ہے علم
 تو اس لیے کہ فاز متعدی بنفسہ ہے نہ بالباء اور تہذیب تو خود ظاہر ہے اور یہ امر
 سرگز موجب طعن نہیں ہو سکتا ہے بعض انبیاء عدم کو مانند چارے حضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم کے بذریعہ بعض ازواج عروج ہوا ہے اور متبع ان کے اسواں ہرگز
 کے ساتھ انکی طیب خاطر سے مواضع حسنہ میں بعض قطعی حلال طیب ہے قال اللہ
 فان طعن لکم عن ثنی منہ نضاً محلوہ ہنیئاً مرئیا اور نکاح کا سبب غنا و عروج ہونا
 نص قرآنی سے ثابت ہے قال اللہ تعالیٰ و انکوا الایامی سکم و الصالحین من عبائکم
 و انکم مل ان یکونوا فقرا و یتیم اللہ من فضلہ و اللہ واسع علیم اور نیک عورت کو
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے غیر شرع الذنبا فرمایا ہے بالجملہ بذریعہ ازواج عروج ہونا عقل
 و عرفا و شرعاً کی طرح موجب طعن نہیں ہے وہل سبب ہذا الاحمد و النوا و خل احوذ
 برب الفلق الی قولہ من شر حاسداً اذا حد وکیل صاحب کے موکل نے تو بیا پس
 ذات الفرج قبر شاہ بانسوی پر چادر چڑھا کر اور عصمت بی بی پر دے چادر کی جلوہ
 دکھا کر ایمان فرودشی فرمایا اسکا کچھ نہ کر اس جگہ ہوا مگر عروج پر ایک مثل اپنی جی
 بنا کر دائرہ تہذیب سے خروج منظور فرمایا قولہ فی مسیئہ طرک اکہدیا کر جو خفیہ
 کی بضاعت حدیث میں مزجات ہے اور یہ نہ خیال کیا کہ اکابر محدثین اس قول کی
 تکریب کر چکے ہیں اقول اقول محدثین جو صاحب حضرت نے نقل کیے ہیں میرے

کوئی تکذیب اس قول کی نہیں کرتا بلکہ اس قول کی تصدیق علی شق الثانی تو خود
 صاحب نصرت نے کی ہے اور وہی شق راجح ہے کما تقدم باقی یہ کہنا صاحب نصرت
 کا کہ مضر نہیں ہے محض لغو ہے صاحب تحات نے کب بنظر مضر کے لکھا ہے
 بلکہ محض ایک امر واقعی کا بیان ہے جسکے فوائد اہل حدیث پر مخفی نہیں ہیں۔
 بضاعت مرجات ہونیکے واسطے توشہ نام صاحب کافی ہے جو انکی طرف منسوب ہے
 اور اگر بوجہ اسکے کہ مستند یقیناً انکا نہیں ہے تو محض صاحب انکی بضاعت عمدہ کا شوق
 بنقل روایات صحیحہ پیش کریں اور قوانین و کالت کو روئی بخشین قولہ فی صراط
 یہ ہی سب لکھتے ہیں کہ ابو حنیفہ روایت حدیث میں معتبر ہیں اقول یہ دعویٰ کلیتہً
 غلط ہے کیونکہ طارق بن ادریس عدی و نسائی اور ابن علی اور ابن ابی داؤد وغیرہ
 نے امام صاحب کی تضعیف کی ہے اور خود ان عبارات سے جسکو صاحب نصرت
 نے نقل کیا ہے ثابت ہوتا ہے کہ امام صاحب میں کچھ لوگوں نے کلام بھی کیا ہے
 وہ عبارات یہ ہیں الذین رووا عن ابی حنیفہ و ثقوہ و امنوا علیہ اکثر من الذین یحکموا
 فیہ و قال یحییٰ بن سعید اصحابنا یفرطون فی ابی حنیفہ و صحابہ نہیں کلیتہً دعویٰ کی
 تکذیب خود انکی عبارات منقولہ سے ہوتی ہے الکذب و ما فظہ کہ قولہ فی صراط
 پہر ہل انکی قلت مہارت کی حدیث میں کیا معنی ہاں روایات حدیث جحد راؤر
 ائمہ نے کین ابو حنیفہ سے نہیں ہوئیں اقول قلت مہارت کی حدیث میں تو یہی
 معنی ہیں جسکا آپ خود اقرار کر رہے ہیں کہ روایات حدیث جحد راؤر ائمہ نے کین
 اتنے نہیں ہوئیں اور یہ قول بنظر منقصت کے نہیں ہے بلکہ بیان واقع ہے اور اگر
 فرض کیا جائے کہ امام صاحب کثرت روایت میں سارے جہان سے زیادہ تھے
 اور وہ صدیق روایت زریز میں دفن ہے اور عمدہ راہ امام صاحب و انکی تقلید
 کا مجبور راہی و اجتہاد پر شکا ہو گیا ہے تو یہی کچھ فائدہ اس کثرت کا ظاہر نہیں ہوتا

جس طرح چار ہزار شیخ ہونے کا یہ تہانہ ہمیں زلف تو بسیار دراز ستہ مقررگان
 تو ہم چون شب بیمار دراز ستہ قولہ فی مسئلہ الحاصل کلام فاضل قزوینی اس حدیث
 میں قابل سماعت کے نہیں ایسا کلمہ ہی کھپکا اور وہی تسلیم کر گیا جو جاہل ہوگا
 یا متعصب ہوگا قول الفضل ما شہدت بہ الامداد قابل سماعت ہونا کلام قابل
 قزوینی کا ثابت ہو گیا اور آپ ہی اُسکو تسلیم کر لیا کیونکہ آپ تصریح کر چکے ہیں
 کہ روایات حدیث جعفر صادقؑ نے کین ابو حنیفہ سے نہیں ہوئیں تو آپ
 باعتبار خود جاہل و متعصب ٹھہرے پس آنچہ بر خود پسندی بر دیگری پسند
 قولہ فی مسئلہ اس سے بڑھ کر اور سنیہ فاضل قزوینی نے ابجد العلوم میں فرمایا
 ہنگے آنکہ یہ بندہ کہے تحریر فرمایا عالم یرا حد اسن الصحابہ باتفاق اہل الحدیث قول
 جواب اسکا تبصرہ میں کما شیئ مرقوم ہو چکا ہے اور ابراہیم النعمانی کا حوالہ اور اُسکے
 لکھتے کا شوق دلانا حالانکہ اسکا رد ہو چکا ہے خالی فریب ہی سے نہیں کیا ہوا
 یہ علاوہ اسکے آپ خود لکھ چکے ہیں اور یہ بھی سب لکھتے ہیں کہ ابو حنیفہ روایات
 حدیث میں مستبرہین حالانکہ یہ دعویٰ کلیۃً محض غلط ہے پس جو تاویل آپ اس
 عموم کی کرینگے وہی صاحب ابجد العلوم کی جانب سے لفظ اتفاق کے معنی تصور
 کر لیجئے علاوہ اسکے اکثر پر اطلاق کل صحیح ہے نہض حدیث اور تعبیر بعض کی بعض
 جمع بھی ثابت ہے قرآن کلیم سے بلکہ واحد پر اطلاق تشبیہ کا آیا ہے جب نہ
 مانگو گے دیوین گے قولہ فی مسئلہ اور عبارات نووی اور شعرائی وغیرہ سے یہ
 قول ہی فاضل قزوینی کا اتحاف البیلا میں لیکن درین شک نیست کہ مقلدین
 زیب ابو حنیفہ در متابعت ہی سلوک سبیل مبالغہ کردہ اند تا انکہ بعضے نوشتہ اند
 کہ پہل سال بر ضرعنا نماز صحیح گزرا نید و در عامہ لیالی تمام قرآن در یک کثرت
 ختم میکرد وہی سال افطار نمودہ و پناہ و پنج حج گذاردہ اینہم غلو حقیر است اہم

مردود ہو گیا نووی اور حیدر الوہاب شرعی اور خطیب ہندادی اور وہ لوگ جن سے
 انہوں نے نقل کیا ہے تقلیدین مذہب ابو حنیفہ سے نہ تھے حالانکہ یہ مناقب
 یہ سب یہی لکھ گئے ہیں اقول اس کلام میں غلط ہے بچہ وجہ اول یہ کہ یہ
 کہنا کہ قول صاحب اتحات کا حیدر الوہاب شرعی کی عبارت سے مردود ہو گیا
 محض غلط ہے کیونکہ عبارت منقولہ شرعی میں کہیں اسکا رائج پایا نہیں جاتا
 دوم چالیس برس تک مشائخ و مشائخ سے مع کی نماز ادا کرنا اور عامہ یانی میں
 تمام قرآن ایک رکعت میں ختم کرنا جو تہذیب الاسامین منقول ہے راوی اسکا
 اسدین عمر ہے اور وہ لوگ تو صاحب اور اتباع ابو حنیفہ سے ہے دوم انہ
 جمع قدیل سے اس میں حکم کیا ہے طبقات کفوی میں مرقوم ہے اسدین عمر
 النافی ابی جلی الکوفی صاحب الامام ابو حنیفہ و تفتہ علیہ تہی و قال یزید بن
 لا یل للآخر عنہ و قال یحییٰ کذب لیس لشی و قال البخاری ضعیف و قال

ابن حبان کان یروی الحدیث علی مذہب ابی حنیفہ کذا فی میزان الاعتدال -
 تیوم تہذیب الاسامین میں برس تک جو عدم انکار امام صاحب منقول ہے
 راوی اسکا حسن بن عمار ہے اور وہ مشرک الحدیث ہے چہارم بچہ عجز ادا کرنا
 کہیں ان عبارات منقولہ معترض سے ثابت نہیں ہوتا فلما یشتم القریب جہان
 سب عبارات میں سند مقطوع ہے پس ذرا معنی کے ہے پوری سند بیان کرنا
 اور اسکے سب روایات کی توثیق کرنا دو وہ شرط القیاد اور اگر تسلیم کیا جاوے کہ
 یہ معجز و متاعل قبیح نہیں بلکہ نسبت صحیح ہے تو معجز و کسی کا بڑا عابد و حاجی صاحب
 ہونا مستلزم اسکا نہیں ہے کہ اسکو طالع مطلق یا مکتوب بہ حق سمجھ کر اسکی تقلید
 فرض سمجھی جاوے اثبات مناقب سبب وجوب طاعت مقلدانہ میں ان کو
 بخیر انہما بنو فی حکیم اللہ قولہ فی مسئلہ ۱۲۱ پس ایسے قول ضعیف براوردہ ہے

ایسے کا قول کہ جسکو خود بہارت فنون شرعیہ میں نہیں ہے اعتبار کرنا اور اسکو درج کتاب
 کر دینا جیسا کہ نواب بہوپال سے اور انہیں کی تقلید کی وجہ سے آپ سے صادر ہوا
 ہر مائل کے نزدیک قبیح ہے اقول اسکا جواب تبصرۃ الناقدین مرقوم ہر جگہ
 ہے قولہ فی مسئلہ کوئی تو تجارت سے زکوۃ تجارت اٹھاتا ہے کوئی شرک کا ذبیحہ
 درست کہہ رہا ہے کوئی نماز کی قضا اگر قصداً کوئی شخص ترک کرے غیر واجب
 کہہ رہا ہے بے نمازیوں پر احسان کر رہا ہے اس قسم کے بہت سے اقوال نواب
 بہوپالی فاضل فتوحی اور اسکے خواری اور انصار کی تصانیف و تحریرات میں جو
 میں آتے بلخصہ اقول جوابان سب امور کا میسٹ بسط تبصرۃ الناقدین مذکور
 ہو چکا ہے و لکن قولہ فی مسئلہ واہ واہ دفع تعارض کے واسطے ہدایت دینے
 فرمادہ ہوئی تو نواب سید صدیقی جس خان کی کتب کی طرف کہ چکی تصانیف غلط
 و سامحات و تنویات سے بھری ہوئی ہیں انہیں میں ہے کہ زکوۃ تجارت واجب
 نہیں ہے انہیں میں ہے کہ قصداً اگر کوئی نماز چھوڑ دے تو اس پر قضا واجب نہیں
 انہیں میں ہے کہ ذبیحہ بشرک کے ہاتھ کا درست ہے اقول جوابان سب امور کا
 تبصرۃ الناقدین مرقوم ہے سوائے اسکے دفع تعارض کے بے صرف فی اصحاب
 ہی کی کتب کی طرف ہدایت نہیں کی گئی ہے بلکہ رسالہ ابن قتیبہ اور کتاب
 امم شافعی کی طرف ہی ہدایت کی گئی ہے مگر جسکو خدا نے گمراہ کیا ہے وہ ہرگز
 راہ پر نہیں آتا انک لاہندی میں حاجت و لکن اللہ ہی سن یشاہد چون
 خدا خواہد کہ پردہ کس درود میلش اندر طغیہ پاکان بردہ قولہ فی صلب انہیں میں
 ہے کہ مذہب بسم اللہ کے اگر ذبیحہ ہوا تو اسکا گوشت حلال ہے اقول حضرت
 علی الکاظمین تصانیف نواب صاحب میں کہیں یہ امر مرقوم نہیں ہے بلکہ اسکے
 خلاف مسطور ہے روضہ تدیین مرقوم ہے ماصید بالسلح الجارج والحوارج

کان حلالا اذا ذکر اسمہ اللہ علیہ الحدیث ابی ثعلبہ الخشنی فی الصحیحین قال قلت یا
 رسول اللہ اذا بارض صید صید یقوسی بکلبی العلم ویکلبی الذی لیس بعلم فمات
 فقال ما صدت بقرک فذکرت اسم اللہ علیہ فکل ما صدت بکلبک العلم فذکرت
 اسم اللہ علیہ فکل وما صدت بکلبک غیر العلم فادکرت ذکوۃ فکل انتہ اور یہی
 اس میں مرقوم ہے وقد دل ما ذکرنا بہ من ذرہ الادلۃ علی ما آتٰ علیہ المتن من ان
 ما صید بالجارج والجوارح کان حلالا اذا ذکر اسم اللہ علیہ اور یہی نہیں باب الذبیحۃ
 ہوا انہر الدم امی یا سالہ وقری امی قطع الادولج و ہا عرفان بینہا الخلقوم و ذکر
 اسم اللہ علیہ ولو تجر او نحوہ کجشب و غیرہ لہم یکن سنا و ظفر الحدیث رافع بن خثیم
 فی الصحیحین و غیرہما قال قلت یا رسول اللہ اما تلقی العدو غذا و لیس خنما مدی فقال
 النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ما انہر الدم و ذکر اسم اللہ علیہ فکلوا لم یکن سنا
 او ظفر سا حدیثکم عن ذلک اما لیس فظلم و اما انظر فمدی کجشبہ اور یہی اسی میں ہے
 و اخرہ البخاری و غیرہ من حدیث عائشہ ان قوا قالوا یا رسول اللہ ان قونا یا قونا
 ما لحم لاندی اذکر اسم اللہ علیہ ام لا فقال ہمو علیہ انتم وکلوا قالوا وکلوا واندی
 عہد بالکفر و ہذا لاینافی وجوب التسمیۃ علی الذابح بل فیہ الترخیص لغير الذابح ادا
 فی اللحم بل ذکر علیہ اسم اللہ عند الذبح ام لا فانہ یجوز لہ ان یسمی و یا کل اور یہی میں ہے
 و اما ذبح الکافر غیر اللہ فہذہ الذبیحۃ حرام ولو کانت من مسلم و کذا اذا ذبح غیر ذاکر اسم
 عز وجل فان اجمال التسمیۃ منہ کا جہاں التسمیۃ من مسلم حیث ذبحا صیبا اندر عز وجل
 اور یہی البیہین ہے فان قلت قیدی بخونہ لغير اللہ او لغير تسمیۃ او علی غیر الصفۃ
 المشروعة فی الذبح قلت ان صح شی من ہذا فالکلام فی ذبیحۃ کا کلام فی ذبیحۃ
 المسلم اذا قتل علی احد ہذہ الوجوہ آن عبارات سے بخوبی ظاہر ہے کہ بدون التسمیۃ
 کے اگر ذبیحہ ہو تو اسکا گوشت حرام ہے پس نسبت اسکی تحلیل کی صفات اتحات

کی طرف محض قرآن اور یہاں ہے وقد قاب من اقتری قول زور کو شرع میں برابر شرک
 کے رکھا ہے اس طرح کی جرات و کیل و موکل سے جا بجا گھڑی اور جوتی ہے معلوم ہوتا ہے
 کہ مجہد اجتہاد و تجرید و زکیلی ہے یا کوئی فتویٰ مذہب حنفی میں اس تہمت کے جوار کا
 ہاتھ لگ گیا ہے۔ سخن چین را تو انم چارہ کر دے کہ تا من خود گویم اوچہ چیدہ
 و سنے از مفسر ہی نتوان برآمد کہ او از خود سخن ہے آفریندہ ہاں شافعیہ کے نزدیک
 البتہ وہ ذبیحہ کہ جبیر بسم اللہ عہد یا سہوا ترک کیجائے حلال ہے اور خفیہ کے
 نزدیک وہ ذبیحہ کہ جبیر بسم اللہ سہوا ترک کیجائے درست ہے پس حق ساتھ
 اس طعن کے شافعیہ پھر خفیہ میں نہ صاحب تحاف قولہ فی حث شکافی کہ
 طرق زیدہ پر چلتا ہے اور نیل الاوطار وغیرہ میں اکثر مباحث کتب زیدیہ سے
 نقل کرتا ہے اور اصول اسکے بہت سے مخالف اصول علمائے امت محمدیہ ہیں
 اور سائل فرغیہ اسکے بہت سے موافق حکام ظاہر کی لغو و باطل ہیں ایسے شخص کی
 تصنیف پر اعتماد کرنا اور ایسے ہی نواب بیوپاری کی تصانیف پر کہ بالکل کتب
 شکافی اور تحرافی سے ماخوذ ہیں اعتماد کرنا کسی مسلمان کو درست نہیں اقول
 علامہ شکافی نے زیدیہ کے اصول و فروع دو نو پر رد کیا ہے دہل الغمام شرح
 شفاء اللوام میں اصول مذہب زیدیہ کو اولہ ساطعہ کتاب و سنت اور برابر میں قاطعہ
 قرآن و حدیث کے ساتھ باطل کیا ہے یہ شفاء الادام تالیف امام حسین بن محمد کے
 ہے اور فرقہ زیدیہ کی اعظم کتب حدیث میں سے ہے یہاں تک کہ ایک جماعت نے
 ان کے ائمہ میں سے ہبات کی تصریح کی ہے کہ انہ کی فی اجتہاد المجتہدین و تقیم
 بالمقدار المعبر من سنۃ المسلمین اور جمع زیدیہ دیار میں اسکی درس تدریس پر
 مکوف رکھے ہیں اور اس کتاب میں جتنے اخبار ہیں انکی صحت کا یقین کرتے ہیں
 گویا عمدہ اصول انکے مذہب کا ہی ایک کتاب علم حدیث کی ہے پس علامہ شکافی نے

ان اصول کو جڑ سے اکھیڑ دیا اور غالباً ان اختیار کو کہ سرایہ انکے ناز کے ساتھ
اثبات وضع اور ضعف اور دیگر علل کے رد کر دیا پھر توجہ فرمایا مذاہب بدیع
استیصال کی طرف کی اور کتاب حدائق الازہار کی کہ اس زمانہ میں محمد علیہ فرما
زیدیہ کے ہے مثل وقایہ ہدایہ در مختار کے نزدیک حنفیہ کے اسپر شرح لکھی اور نام
اسکا السیل الجرار الشرف علی حدائق الازہار رکھا اور اکثر انکے فروع مذہب کو جو
خلاف مذہب اہلسنت تھے باطل کیا یہ دونوں کتابیں رد مذہب زیدیہ کے ساتھ خاص
ہیں ایک میں اصول کا رد ہے اور ایک میں فروع کا اور سوا اسکے علامہ شروکانی
اپنے غالب موقوفات میں مذہب زیدیہ کا نقب فرماتے ہیں جیسا کہ شرح
مستقی وغیرہ سے ظاہر ہے معترض صاحب کو شاید یہ بات معلوم ہوگی کہ زیدیہ فروع
میں حنفیہ ہیں اور اصول میں معتزلہ ہیں اگر شوکانی زیدی ٹھہریں گے تو نیاٹ فی الجہا
یہ کہ فروع میں حنفی ہوئے اور اصول میں معتزلہ تو یہ طعن محض بیکار گئی اور اگر
زیدیہ تفضیلیہ یا شیعہ ہیں نزدیک معترض کے تو رد کرنا شوکانی کا انکے اصول
و فروع پر صحیح دلیل ہے اس بات پر کہ وہ زیدی نہیں اس جگہ اقبال یقینہ کا ہے
نہیں ہو سکتا اس لیے کہ جس بادشاہ میں کے شوکانی قاضی القضاات تھے یعنی
امام منصور باللہ وہ زیدی المذہب تھا اور اس رد و قدح کے پیچھے بہت کچھ
تکلیف انکو پہنچی تھا ش کو دن میں نظر نہیں آتا ورنہ قبل القام میں ایک موضع پر
مرقوم ہے من غلامن الزیدیہ و سب و ثائب فلیس ہو من الزیدیہ و لا من اتباع
امۃ اہل البیت بل ہو رافضی حاکم لنالۃ الرافضۃ انتہی اور کتاب شراحوہ
شرح حدیث ابی ذرین فرماتے ہیں فخرت بہذا ان کل رافضی غیبت علی
وجہ الارض یسیر کا فرما بتکذیبہم لعنابی و اہل الان کلوا عندہم قد کفر ذلک الصحابی
فکیف ین کفر کل اصحابہ و استنئے افراد و یسیرۃ متقیما لما ہو من الضلالی

علی الطغام الذین لا یعقلون الحج ولا یفہمون البرمین ولا یفطنون بایضہ عداۃ الاسلام
 من العناد لدین اللہ والکیا وشرعیۃ قال وقد ثبت فی کتب اللغۃ وشرح الحج
 وکتب التواریخ ان الراقتہ انما ثبت لہم ہذا اللقب لما طلبوا من الامام زید بن علی
 بن الحسین رضی اللہ عنہم ان یتبرأ من ابی بکر وعمر فقال ہذا ذریۃ جدی ورفضہ
 وفارقہ تموا جینۃ الرافضۃ اور ارشاد الغبی من قرأتہ میں رجا تجاوز بعض
 جہال الشیعہ من اہل عصرنا سب اصحابہ محکم علی من لم یسب انا صبی ویدہ
 قضیۃ اشد من قضیۃ السب لان ہذا الجاہل حکم علی جمیع العلماء من السلف والخلف
 بالنصب والناصبی کا غیر متلزم ہذا الحکم تکفیر جمیع المسلمین ولس بعد ہذا الخذلان
 خذلان ولا تنفع من ہذہ المخلصۃ الیٰ تکی اہل عیون الاسلام وتضحک مثلہا
 الکفران وادری ہذا الخذلان ان من کفر سلما وادھا کافر انصوص سنیۃ المذہب
 تکلیف بمن کفر جمیع المسلمین فیما بعد العجب من جل بلغ یہ جملہ التفہیم الی الکفر المصنوع
 نسال اللہ العالیۃ انتہی اور یہی قرأتہ میں ومن العجائب انما سمعنا من جہال
 عصرنا من یطلق اسم نصب علی من یقرأ فی کتب الحدیث بل علی من قرأ فی
 سائر علوم الاجتہاد ویطلقونہ الضاع علی ائمۃ الحدیث بل وعلی اہل المذہب
 الاربعۃ ویدہ مصیبتہ مہلکۃ لدین من تساہل فی ذلک ولا یکون الا احد رجلین اما
 جاہل لا یدری ما ہو النصب ولا ما ہو الناصبی او غیر مبالغ بہلک دینہ ومن کان
 بہذہ المنزلۃ لا ینتفع بمثل ہذا النصیح ولس علینا الا القیام بعہد البیان للناس للذی
 اوجبه اللہ ورسولہ علینا لیسلمک من ہلک عن ہمتہ ویجی من حی عن ہمتہ انتہی
 جو شخص اس شد و دسے زیدیہ کے فروع وصول کو رد کرتا ہو اسکی نسبت کہنا
 کہ طرق زیدیہ پر چلتا ہے سراسر ظلم ہے باقی رہا کتب زیدیہ سے نقل کرنا تو یہ
 کچھ عجیب نہیں اکثر اہل سنت مذاہب اہل ہجرت کو کتب اہل ہجرت سے بغرض

رد و البطل لقل کرتے ہیں کمالا یحییٰ علی من لدنی المام بکتاب الاصول العقائد
 اور یہ قول کہ اصول اسکے بہت سے مخالف اصول علمائے امت محمدیہ کے ہیں اگر
 مراد اس سے یہ ہے کہ اکثر اصول اسکے کل علماء محمدیہ کے مخالف ہیں کمالا یحییٰ
 تو یہ محض دعویٰ بلا دلیل ہے مدعی کے ذمہ اسکا اثبات ہے وانی لد التناوش
 سن مکان بعید اور اگر یہ مراد ہے کہ اکثر اصول اسکے بعض علماء امت محمدیہ
 مخالف ہیں پس قطع نظر اس سے کہ اسکا اثبات بھی ذمہ مدعی کے ہے کچھ جواب
 تشبیہ نہیں کیونکہ کوئی مجتہد اور کوئی عالم علماء امت سے ایسا نہیں کہ اسکے
 اکثر اصول بعض علمائے امت محمدیہ کے مخالف ہوں اصول فقہ حنفیہ میں
 کیا خلاف حنفیہ کا ساتھ اصول فقہ شافعیہ و مالکیہ و غیر ہم کے نہیں ہے اگر سطور
 خلاف کسی مسئلہ اصول میں امام شوکانی نے بھی فرمایا تو کیا برابر اسوا وہ تو
 مجتہد مطلق تھے مجتہد پر تقلید دوسرے عالم کی لازم نہیں آتی جو خلاف سبب
 اعتراض سمجھا جاوے و لکن ۵ ہر مجتہد عداوت بزرگ ترغیباً بگلست
 سعدی و در حشم دشمنان خاست و اور اگر یہ مراد ہے کہ اکثر اصول اسکے جہور علمائے
 امت محمدیہ کے مخالف ہیں تو یہ بھی محض دعویٰ بلا دلیل ہے ہاں اگر یوں کہا جائے
 کہ بعض اصول میں وہ جہور اہل سنت کے خلاف کرتے ہیں تو البتہ اسکے لئے
 ایک وجہ صحت کی ہو سکتی ہے کیونکہ امام شوکانی رحمہ نزدیک موافقت جہور کوئی
 امر ضروری نہیں ہے تاکہ انکی مخالفت کے ساتھ اُتیر طعن کیجائے چہ جائیکہ
 جس جگہ مخالفت کی ہے وہ مخالفت ہر اہل دلیل قوی ہے پس کیونکر یہ بات
 موجب تشبیہ ہو سکتی ہے اور یہ قول کہ مسائل فرعیہ اسکے بہت سے موافق کھام
 ظاہریہ کے لئے اور باطل ہیں یہ بھی محض دعویٰ بلا دلیل ہے معترض اگر شوکانی اور
 عراقی کے رفیع قدر اور علو منزلت سے واقف ہوتا تو ایسے خرافات نہ کہتا

دکیل صاحب کو چاہیے کہ ترجمہ حرافی و شوکانی کا کتب طبقات اور رجال اور
 ان رسائل میں جو مخصوص نکتے تراجم کے ساتھ ہیں معائنہ کر کے اس بیہودہ سرائی
 سے تائب ہو تو لہذا ان جبکہ دفع تعارض اہل حدیث کی طرف معلوم کرنا منظور
 ہو وہ طحاوی کی شرح معانی الآثار اور مشکل الآثار کو امام محمد کی کتاب الحجج کو
 دیکھے اور محدثین شافعیہ کی کتب کو معائنہ کرے کہ آئسے اصل کیفیت منکشف
 ہو جائے اقول قطع نظر رکاکت عبارت سے معلوم نہیں کہ علمای حنفیہ اور
 محدثین شافعیہ کو کیا قربت ہے کہ جبکی کتب کی طرف واسطے دفع تعارض کے
 ہدایت ہوتی ہے اور علمائ مالکیہ اور علمائ حنابلہ اور عامہ اہل حدیث پر
 کیا قصور سرزد ہوا ہے کہ جبکی کتب کی طرف واسطے دفع تعارض کے ہدایت نہویں

جواب فتوۃ عبد الغفور مطبوعہ مطبع حنفی دہلی واقع کو چہ ایمان ہے

اصحاب علم و فہم و ارباب عدل و نصفت پر حنفی فرمے کہ ان ایام میں یا ایک فتوے
 دیکھا گیا کہ جبین ہر اس حدیث اہل الحدیث و فقہ سنت اور اس کے اجاب کی ساتھ
 استنفاذ مقبول ہے اس لئے ذاب عن الدین و فیوہ للیسین جواب اسکا لکھا جاتا ہو
 قولہ جواب سوال اول کا یہ ہو کہ وہ پانی پاک ہو ترجمہ در بیہ مطبوعہ فاروقی صفحہ
 کو دیکھو پانی پاک ہی اور پاک کر نیوالا نہیں نکالتی اسکو ان دونو صفت ہی کوئی چیز
 مگر نجاست کہ بدلی اسکی رنگ بے غرے کو پہراگی فرماتے ہیں اور نہیں فرق درینا
 توڑے اور بہت کے اقول اس مسئلہ کی ساتھ ابام شوکانی رحمہ و لوا صدیق حسن
 خالص آباد متفر د نہیں ہیں بلکہ ایک جماعت صحابہ و تابعین و من بعدہم کے مانند
 امام دار الحجۃ مالک بن انس اور انکی اتباع و غیرہم کی اس طرف گئی ہے قال
 الشوکانی رحمہ فی النیل و قد ذهب الی ذلک ابن عباس و ابو ہریرۃ و الحسن البصری
 و ابن السیث عکرمہ و ابن ابی لیلی و الثوری و داؤد الظاہری و النعمانی جابر بن عبد

والغزالی انتہی وقال البخاری فی صحیحہ قال الرازی لایباس بالمالکیم معیرہ طعم اور یہ اولون
انتہی قال الحافظ فی الفتح وندہب لزمہ فی ہذا صار الیہ طوائف من العلماء انتہی وقال
العسطلانی فی مقفی قول الزہری اذ لافرق بین التلیل والکثیر والیہ ہجرتہ من العلماء ایضاً قال
قال مالک لیس للنار الذی تحمہ النجاستہ قدر معلوم ولا کنتہ متی تغیر احد اوصافہ الثلثۃ تجس قلیلاً کان
او کثیراً وقال ایضاً قال مالک لیس لایغیر الا بالتغیر قلیلاً کان او کثیراً جاریاً کان لما رواہ کذا
انتہی قال عبد الوہاب الشعرانی فی المیزان ومن ذلک نجاستہ الماء الراکد التلیل ای
دون التلین اذ وقعت فیہ نجاستہ ولو لم تغیر عند الامام ابی حنیفہ والشافعی و احمد فی احد
روایتہ مع قول مالک احمد فی الروایتہ الاخری انہ طہر الماء تغیران تغیر فحس وان یبلغ
قلبتین انتہی وایضاً قال فیہ کذا مالک اختلاف فی البخاری فانہ کالراکد عند الامام ابی حنیفہ
احمد و ہوا بحدیدین ندہب الشافعی وقال مالک لایغیر البخاری الا بالتغیر قلیلاً کان او کثیراً
وخصارہ جماعۃ من اصحاب الشافعی کالبغوی و امام الحرمین الغزالی انتہی اور دلیل اس سلسلہ کی تحد
ابو سعید خدری ہی قال قیل یا رسول اللہ اتوضا من بیرضاعہ وہی بشرطی فیہا الحیف
لحوم الکلاب النتن فقال رسول اللہ صلعم الماء طہور لا یغیر شئ حبسکی تسبیح امام احمد حاکم و
بن حزم ابن خزم نے کی ہی اور ترمذی نے اسکو حسن کہا نحو اور ابو اسامہ فی مالک و حید
کہا ہی اور ابن مندہ نے کہا کہ اس حدیث کی اسناد مشہور ہی جیت معلوم ہو چکا کہ یہ سلسلہ
حدیث صحیح سے ثابت ہو اور ایک جماعت کا برائہ کی اس طرف گئی ہو تو اس بطر عن در حقیقت
انحضرت صلعم و ابن عباس ابو ہریرہ حسن بصری و ابن السیب عکرمہ ابن ابی لیلی ثوری
وداؤد ظاہری و بخاری و جابر بن زید غزالی و زہری و بغوی و امام الحرمین پر ہی بلکہ آ
اربعہ میں ہی دو امام یعنی امام مالک امام احمد اور انکی اتباع پر اور جو شخص ایسی کا بڑ
طعن کرے او کی ایمان کا کیا ہیکل ہو و نعم ما قیل ہ چون خدا خواہد کہ پردہ کس و
میلش اندر طعنہ پا کان بردہ اور اس حکم بالطہارۃ کا صرف یہ ثمرہ ہو کہ اگر احیاناً ایسا

پانی کی پڑے میں لگ جادوی تو وہ ناپاک نہیں ہوتا یا اگر ایسی پانی کے سوا کوئی پانی
دوسرا میسر آئے تو اس کے وضو و غسل کر نیسے غار درست ہو یا کسی کی پڑے میں نجاست
یقینی ہو اور ایسی پانی سے وہ کپڑا دھویا جاوے تو پاک ہو جاتا ہے و امثال ذلک
نہ یہ کہ باوجود میسر آنے دوسرے پانی کے اسی سے وضو و غسل کیا جاوے اور اسی
کپڑا پاک کیا جاوے اسی واسطی زہری نے کہا ہوا اذا وقع فی انار لیس له وضو غیرہ تیوضاً
وقال سفیان ہذا الفقه بعینہ لقول المد عز وجل فلم تجدوا ماء فتيمموا غباراً من الارض فامسحوا
بها فماتوا انکم من النجاسی ویکہوا اگر کسی پانی میں اسقدر مخاط و تہوک و چرک گوش آدمی مخلوط ہو جائے کہ رنگ
مرہ و بو کو بدل دے تو وہ پانی بالاتفاق پاک ہے اور حالانکہ کوئی مائل اسکی استعا
کو پسند نہ کرے کیونکہ قطع نظر طہارت کے نظافت ہی تو کوئی چیز ہے حدیث مرفوعہ میں
وارد ہے ان السہ لطیف یحب النظافۃ رواہ الترمذی من حدیث سعد باقی رہا پینا ایسی
پانی کا اسکا جواز تو اس مسئلہ کی بنا پر ہرگز ثابت نہیں ہوتا ہوا کیونکہ طہارت و حلت میں
ملازمہ نہیں ہر بعض اشیاء طہرین لیکن بوجہ مضرت یا فقیہ استغفار یا سمیت کے اسکا
کہنا حلال نہیں جو جیسے مٹی و انیون و مخاط و سنگیا وغیرہ اسطرح یہ پانی گویا ہرے
لیکن اس سے حلت اسکی شرب کی ثابت نہیں ہوتی قولہ جواب سوال دوم کا یہ ہی
کہ کتنی کی کمال و گوشت اسکا گوہ و موت سب پاک ہو اور جب پاک ہی تو اسپر غار درست
ہے اقوال امام شوکانی رحمہ و نواب صاحب بدرکتی کی طہارت کی ساتھ متفق نہیں ہیں
بلکہ امام مالک رحمہ کا بھی یہی مذہب ہو مستح الباری میں مرقوم ہو وعن مالک رواۃ ان الامام
بالتبسیع للندب المعروف عند اصحابہ انه للوجوب لکنہ للتعب لکن الکلب طہر عندہم انتہی
وقال عبد الوہاب الشعرانی فی المیزان ومن ذلک قول الامام الشافعی واحمد والی حنیفہ
بنجاست الکلب مع قول الامام مالک بطہارتہ انتہی اور ایسا ہی کتنی کے گوہ و موت کے
پاک کہنے کے ساتھ امام شوکانی رحمہ و نواب صاحب بدرکتی متفق نہیں ہیں مستح الباری میں

وقد قال جميع ابن ابوالاحیوات کلها طاهرة الا الادوی ومن قال ابن وهب حکاه
 الاسمعیل وغيره انتہی اور یہی اوسمین دوسرے جگہ ہی وظاہر ایرادہ میراث الغنمین بشعر
 بانصارہ الطہارۃ ویدل علی ذلک قولہ فی حدیث صاحب القبر ولم یدکر سوی بول الناس والی
 ذلک فہب الشعبی ابن عیینہ دواؤد وغیرہم وہو یرد علی من نقل الاجماع علی نجاستہ
 بول غیر الماکول مطلقا انتہی وقال القسطلانی وظاہر قول المؤلف فی الترجمة بول الابل
 والدواب جعل الحدیث حجة لطہارۃ الارواث والابوال مطلقا کالظاہرۃ الا انہم استثنوا
 بول الادوی وروثہ انتہی اور میزان شعرانی میں مرقوم ہے ومن ذلک قول الشافعی نجاستہ
 البول والردث مطلقا مع قول الامام مالک واحمد بطہارۃ ما من اکول اللحم ومع قول النخعی
 جميع ابوالاحیوات الطہارۃ ظاہر انتہی ان عبارات سی ظاہر ہو کہ ابن وهب
 شعبی وابن علیہ دواؤد ونخعی وبخاری وغیرہم کا یہی مذہب ہے اور کثی کی کمال پر نماز کا
 درست ہونا اور اوسکو گودین لیکر نماز کا صحیح ہونا فقہ حنفی سے ثابت ہی قال فی
 الدر المختار واعلم انہ لیس الکلب نجس العین عند الامام وسلیہ الفتوی وان رجح بعضہم النجاستہ
 کما بسط ابن التختہ فیبارع ویوجز ویضمن ویختذ جلدہ مصلی ودلوا ولو اخرج حیاء ولم یصیب
 فہم الامر لا یفسد بالبر ولا الثوب بانقضاءہ ولا بعضہ بالمریۃ ولا صلوة عاتلہ ولو کثیرا
 انتہی قولہ اور اسکے شرح میں صاحب دراری مضیہ جناب نواب صدیق حسن خان جو
 آج مجتہد العصر اور حدیث میں لاثانی ہیں یوں لکھتے ہیں اقول یہ قول تو ایسا ہی ہے
 جیسا کسی نے کہا مع چہ خوش گفتہ است سعدی وزرینی کیونکہ دراری مضیہ
 تالیف نواب صاحب بہادر کی نہیں ہے بلکہ امام شوکانی رحمہ کی ہے اور نواب صاحب
 کی شرح کا نام روضہ ندیہ ہی قولہ جواب سوال سوم ہی اسی سے معلوم
 ہو گیا کہ منی اور رطوبت فرج عورت پاک ہی اب خواہ اوسکو شکر میں پیٹ کر
 کہائی یا زبان سے چامی سب درست ہی اقول طہارت منی کی ساتھ امام شوکانی رحمہ

نو ابصاحب بہادر متصرفین میں بلکہ ایک جماعت معاہد و غیرہم کی اس طرف گئی ہے
 قال النووی و ذہب کثیرون الی ان المنی طاهر و حی ذلک عن علی بن ابی طالب و سعد
 بن ابی وقاص و ابن عمر و عائشہ و داؤد و احمد فی اصح الروایتین و ہون ذہب الشافعی
 و اصحاب الحدیث قد غلط من اوہم ان الشافعی رہ متصرف و بطہارتہ انتہی قال الترمذی فی حاکم
 قال ابن عباس المنی بمنزلہ النخاط فاسط عنک ولو باذخرہ قال الحافظ فی الفتح و لیس بین حدیث
 الفصل و حدیث ترک تعارض لان الجمع بینہما واضح علی القول بطہارۃ المنی بان یحمل الفصل علی
 الاستیجاب للتطیف لا علی الوجوب و ہذہ طریقۃ الشافعی و احمد و اصحاب الحدیث انتہی و قال
 القسطلانی و یجمع بینہما و بین حدیث الباب علی القول بطہارۃ کما ہون ذہب الامام الشافعی
 و احمد و الحدیثین بحمل الفصل علی النہی و غسل النجاستہ المراد لاختلاطہ برطوبة الفرج انتہی
 ایضا قال و حاصل ما فی ہذہ المسئلہ ان ذہب الشافعی و احمد طہارۃ المنی و قال ابو حنیفہ و
 مالک بخبر انتہی و قال الشعرانی فی المیزان و من ذلک قول الامام ابی حنیفہ و مالک بنجاستہ المنی
 من الادوی مع قول الشافعی و احمد انہ طاهر انتہی اور رطوبت فرج کی طہارۃ توفیقہ حنفی میں
 مصرح ہو قال فی الدر المختار و یحیی ان رطوبة الفرج طاهرة عنده اور اوپر گذرا کہ طہارت مستلزم
 حلت اکل کونین ہی قال النووی و ہل یحمل کل المنی الطاہر فیہ و جہان اظہر ہا لا یحمل لانتہی
 فہو داخل فی جملہ النجاست المحترمة علیہا و قال الشعرانی فی المیزان لا یلزم من طہارتہ
 علیہ فقہ یحرم الشی الطاہر بظہورہ فی بدن او عقل انتہی و قال الشوکانی فی السیل و الحق
 ان الاصل فی الایمان الطہارۃ و ان التحريم لا یلازم النجاستہ فان الحشیۃ محترمة طہارۃ
 و کل المخدرات و السموات القاۃ لا دلیل علی نجاستہا و اما النجاستہ فیلازمہا التحريم فکل
 نجس محرم و لا عکس و ذلک لان الحکم فی النجاستہ ہوا المنع عن ملاستہا علی کل حال فالحکم
 بنجاستہ العین کم تجر بہا بخلاف الحکم بالتحريم فانہ یحرم لبس الجیر و الذہب و ہما طہران
 ضرورۃ شرعیۃ و اجماعا انتہی قولہ اور پاک چیزوں کی اجازت قرآن میں ہی کلام ابن عباس

اقول یہ استدلال برہمی البطلان ہو بدو وجہ اول یہ کہ آیت میں متنجہ مفید موجود ہے
پس آیت میں اجازت بعض طہیات کی کہانی کی ہوئی نہ کل کی دوم یہ کہ مراد طہیات سے
آیت میں طہارت نہیں ہیں بلکہ یا مراد طہیبات کے سب سے کہ قال عمر بن عبد العزیز یا حلال الرزق
کہا قال الضحاك بكذا في عامة التفاسير قوله جواب ال چہارم ہی بیان سے معلوم ہو گیا
کیونکہ سور کی چربی اور خون اور اوسکی بال اور کہال اور اوسکا گوہ و موت جبکہ ان
سات چیزوں کے علاوہ ہر تو پاک ہو تو خواہ ابا و سکو کوئی کہا دے یا پوے یا اوسکو
کہال کا ذول یا مصلی بنا دے یا قرآن مجید کی جلد طیار کرے سب سے ہر آقول
سور کی طہارت کی ساتھ امام شوکانی رحمہ و نواب صاحب بد متفرد نہیں بلکہ امام مالک
یہی ہی قول ہے قال الشوكاني في تفسيره واختلفوا في نجاسة فقال الجمهور انه نجس قال
مالک نہ طاهر وقال الشعماني في الميزان ومن لم يترك قول الامام الشافعي والي حنفية بخلافه
الخنزيرة وانه ليس منه سباع عند الشافعي ومرتبة عند الامام ابو حنيفة فظيما تقدم في الكلب
قول الامام مالک ح بطهارة حیوان انتی قال النیل والعللة فی تحریم مبعیہ وبيع المیتة ہی النجاسة
عند جمهور العلماء فتعدي ذلك الى كل نجاسة ولكن المشهور عن مالک طهارة الخنزیر
اور سور کے گوہ و موت کی طہارت کے ساتھ ہی شوکانی و نواب صاحب بد متفرد نہیں بلکہ
کما تقدم اور یہ ہی معلوم ہو چکا کہ طہارت و حلت میں کچھ تلامذہ نہیں ہے قذکر قول جواب
پنجم مرد کو چاندی کا زیور خواہ کڑا یا پازیب سب درست ہے ترجمہ در برہمی صفحہ ۳۸۵
حرام ہے مردوں پر سونیکازیور نہ اور چیز کا اقول غیر سب کا زیور جو مردوں کے
لئے حلال ہی مراد اسی وہ زیور ہے جس میں تشبہ نساء کی ساتھ لازم ناوے حیث
و منطقة و حلیۃ السیف نہ کڑا اور پازیب کہ ہمیں میری تشبہ نساء کے ساتھ لازم آتا ہے
اور وہ حرام ہے بدلیل حدیث انس رضی اللہ عنہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المتشبهین من الرجال
بالتشبهات من النساء بالرجال وفي رواية لعن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم المتشبهين من الرجال

من النساء وقال اخر جو ہم میں یہ تیکم خارج النبی فلا یتہوا ینحی عن ظلمات رواہ احمد و البخاری
 کہانی المنتقی پس جواب کو رامام شوکانی و نواب صاحب بزرگے مسلک کی بنا پر غیر صحیح ہے
 قول کہ جواب ال ششم یہ ہے کہ پوچھی سے نکاح درست ہو مولوی قربان علی رئیس المحضین
 کی کتاب تحفہ المؤمنین مطبوعہ مطبعہ نول کشور کے صفحہ ۱۵ کو دیکھو اقول ہر چند ہلو اس
 قول کے رُک کی حاجت نہیں ہے کیونکہ ہم نہیں جانتے کہ تحفہ المؤمنین کیسی کتاب ہے اور یہ
 معلوم ہو کہ مولف اس کا کیسا ہو لیکن یہ جان لینا چاہئے کہ یہ جواب مجیبے سائل کی شرط
 کے موافق نہیں ہے یا کیونکہ سائل نے شروع سوال میں کہا ہے یہ چند مسائل علماء غیر مقلدین کے
 استفسار کئے جاتی ہیں پس وہ ان کی جواب دہی معتبر اور سند کی کتابوں سے حیثیت فرماؤ
 اتنی اور تحفہ المؤمنین کو ہی سند دی اور معتبر کتاب نہیں ہے علاوہ اسکے غیر مقلدین کی معتبر کتابوں
 میں اس کی خلاف موجودی ترجمہ دربرہہ جکا جا بجا مجیب الہ دیتا ہے خود اس میں مرقوم ہے اور ان
 عورتوں سے جسکی حرمت قرآن شریف میں آئی ہے اور وہ چودہ عورتیں ہیں سوتیلی ماں
 سگی ماں بیٹی بہن بہنتی خالہ بہنتی اہ بیان سے معلوم ہوا کہ مجیب تدرین کی راہ سے
 جواب دینا سوالات مذکورہ کا مطلوب نہیں ہے بلکہ غرض اسکی محض استنفاذ حدیث اور
 دیکھی اہل کی ساتھ ہے پس خود اس پر کفر کا دیکھو کیدانی نے جوابی کتاب میں لکھا ولا شہیر
 البساتینہ کامل الحدیث اور خود محققین ضعیفہ صاف لکھ دیا کہ اگر حسن ظن کیدانی کے
 ساتھ نہوتا تو اس کے کفر کا فتویٰ دیدیا جاتا اور یہ سب معلوم ہوا کہ مجیب آپکو محمدی ظاہر
 برہاسی یہ محض جھوٹ ہے بلکہ وہ متعصب ہے ہی قول کہ جواب سوال ہفتم یہ ہے کہ جہانک مگر جو
 نسبت کرنا چاہئے کیونکہ قطع نسب میں طفل بگیناہ میراث و نان نفقہ سے محروم رہتا
 من ابی داؤد کے صفحہ ۲۲۶ میں یہ حدیث موجود ہے اختصم سعد بن ابی وقاص مع عبد
 بن زبیر الحدیث اقول اس میں کلام ہے بدو وجہ اول یہ کہ سنن ابوداؤد کوئی خاص
 ناب غیر مقلدین کی نہیں ہے بلکہ وہ تو ایک حدیث کی کتاب مشہور ہے اور کتب احادیث

کی تسلیم کرنے میں مقلد و غیر مقلد سب برابر ہیں اور اگر حضرت مجیب سنن ابو داؤد و طبری
 القیاس و دیگر کتب حدیث کو اپنی کتاب نہیں جانتے ہیں بلکہ خاص غیر مقلدون کی کتاب
 سمجھتے ہیں تو اوکو بڑی مشکل پڑے گی کیونکہ ماخذ معظم مسائل میں کاتب حدیث ہیں تو وہ
 ان مسائل کو کمانشی ثابت کریں گے علاوہ اسکی کسی حقیقی نے آج تک کتب حدیث کو
 ماننے سے استنکاف نہیں کیا ہر فہمذا نعصب ای تعصب و ہم یہ کہ در حقیقت مورد اس طعن
 کے حنیفہ میں اہل حدیث کیونکہ اہل حدیث کے نزدیک ثبوت نسب کے لئے اسکان و طبری شرط
 ہے اور امام ابو حنیفہ کے نزدیک مجرد عقد کافی نہیں تاکہ اگر طلاق سے ایک
 شخص نے عقد کی بعد بغیر اسکان و طبری کے پہر جنی وہ مطلقہ عقد ہے چہ ماہ کے بعد تو نسب
 امام ابو حنیفہ کے نزدیک ثابت ہو جائیگا قال النووی و اما قولہ صلعم الولد للفراش منغناہ
 انه اذا كان للرجل زوجة او مملوكة صارت فراشا فانت بولد لمدة الامكان منه لحق الولد
 وصار ولدا یجری مینما التوارث و شرطو الامکان الوطی بعد ثبوت الفراش فان لم یکن
 مان نکح المنعری مشرقیہ و لم یفارق واحد و طہ تم اتت بولد ستمہ اشہرا و اکثر لم یحقہ لعین
 امکان کونہ منہ ہذا قول مالک الشافعی احمد و العلماء کافہ الا با حنیفہ فلم یشرط الامکان
 بل اکتفی بمجرد العقد و قال حتی لو طلق عتیب العقد من غیر امکان و طبری فولدت ستمہ اشہر
 من العقد لحقہ الولد و ہذا ضعیف ظاہر الفساد لاجتہادہ فی اطلاق الحدیث لانہ خرج علی الغا
 و بہ حصول الامکان عند العقد انتہی و قال الشوکانی رحمہ فی النیل و ظاہر الحدیث ان الولد
 انما یحق بالاب بعد ثبوت الفراش و ہوا لا یثبت الا بعد امکان الوطی فی الکلیح المعجم
 او الفاسد و الی ذلک ذہب الجہود و روی عن ابی حنیفہ انہ یثبت بمجرد العقد و استدل
 لہ بان مجرد المطنہ کافیہ و رد من حصولہا بمجرد العقد بل لا بد من امکان الوطی و لا شک ان
 اعتبار مجرد العقد فی ثبوت الفراش جمود ظاہر فانہ قد حکى ابن القیم عن ابی حنیفہ انہ یقول
 بان نفس العقد و ان عسلم انہ لم یجمع ببابل لو طلقها عقبہ من المجلس تصیرہ الزوجۃ فراشا

و ہذا بیدل علی انہ لایلا حظ المظنہ اصلاً و یؤید ذلک نہ رومی عنہ فی الغیث انہ یقول ثبوت
 الفرائش مع الحق الولد وان علم انہ ماوطی بان یکون بیمنہ و من الزوجۃ مسافۃ طویلیۃ لایکن
 وصولہ الیہا فی مقدار مدۃ الحمل و ذہب بن تیمیۃ الی انہ لاید من معرفۃ الدخول المحقق و ذکر
 انہ اشار الیہ احمد و رحمہ ابن القیم و قال ہل یعد اہل اللغۃ و العرف المرۃ فراشا قبل البناء بہا
 و کیف تاتی الشرعیۃ بالحاق نسب من لم یمن بامراتہ و لا دخل بہا و لا اجتمع بہا بمجرد
 امکانہ لک ہذا الامکان قد قطع بانتفاء عادۃ فلا تقصیر المرۃ فراشا الا بدخول محقق انتہی
 و اوجب بان معرفۃ الوطی المحقق متعرقا باعتبار ما یودی الی بطلان کثیر من الانساب و ہو
 یحاط بہا و اعتبار مجرد الامکان یناسب لک لاحتیاط و لا بد فی ثبوت نسب الولد
 ان تاتی المرۃ بہ بعد مضی اقل مدۃ الحمل من وقت امکان الوطی عند الجمہور و العقد عند
 حنفیہ او معرفۃ الوطی المحقق عند ابن تیمیۃ و ہذا مجمع علیہ فلو ولدت قبل مضی جہل القطع بان الولد
 من قبل فلا یلحق انتہی و قال فی الدر المختار و قد اکتفوا بقیام الفرائش بلا دخول کتزوج المغربی
 بشرقیۃ مینہا سنۃ فولدت ستۃ اشہر من تزوجہا لتصور کرامتہ او استخدا ما انتہی اگر کما جاوہر
 کہ امام ابو حنیفہ کے نزدیک بہی امکان و طی شرط ہی جیسا کہ قول صاحب مختار کا تصور
 کرامتہ اس پر ال ہی اور رد المختار میں مرقوم ہے قولہ بلا دخول المراد فیہ ظاہر و الا فلا
 من تصورہ و امکانہ ولذا لہم شیوۃ النسب من زوجۃ الطفل و من ولدت لاقل من ستۃ اشہر علی
 ما مر تفصیل و عبارتہ الفتح و الحق ان التصور شرط و لذلک الوجہات امرۃ البصی بولدت نسبہ
 و التصور ثابت فی المغربیۃ لثبوت کرامات الاولیاء و الاستخدامات فیکون صاحب خطوۃ
 اوجہی اذ تو جواب و سکایہ ہے کہ شاید مراد جمہور کی امکان سے امکان عادی ہی اور
 ابو حنیفہ رحمہ کی امکان مکان عقلی ہی کو عادیہ ستحیل ہو اور تعلیل ساتھ ثبوت کرامت اولیا کی اس پر
 غیر توبہ فقط و انا العبد الضعیف المدعو بالی بخش یریح العظیم الامادی البہاری نزیر
 الدہلی فی الحال و مرید الارحام الی ہو پال صانعہا اللہ تعالیٰ من شکر متبوع و جال سرور

جواب بلا البصر

الحمد للہ والصلوة والسلام علی نبیہ وآلہ وصحبہ أما بعد آج ایک سالہ موسوم
بجلا البصر باثبات شق القمر دیکھنی میں آیا شیخ وکیل احمد صاحب کے نام سے تالیف کیا گیا
اسکی عبارات و مضامین دیکھنے سے معلوم ہوا کہ مولف صاحب وکیل مسلمان ہونا تو مسلم
لیکن وکیل احمد ہونا بھی تو دلیل ممکن ہو سکتا ہی کہ سے شیر قایلین از برای گد کنند + بوسیدہ
لقب احمد کنند + وکیل جتنا نے بحکم الانا تیر شرح باقیہ کسی جگہ پر تو ذکر فرج کیا تو اور کہیں ج
مذکرہ و لون اور کسی جگہ غیبت مغترۃ کا وظیفہ کیا ہے جو اشد من الزنا تو اور کہیں بزنا حق
بمقتضا اپنے پیشہ و کالت کے ابطال حق کخیال فرمایا تو اور مع ہذا لقب سالہ کا ابطال الاطیل
ہے اگر ابطال الاطیل ہو تو بہت زیبا تو اور بخلا البصر معجم ہی درست ہو کیونکہ ناظرین انصاف
گزین کو اعمی البصر البصیر ہونا وکیل صاحب اور انکی موکل کا عنقریب بخوبی واضح ہو جاوے گا
لکن الحمد للہ کہ حسب مثل مشہور کل فرعون موسیٰ گرم بازاری ایسی وکیل اور موکلون کی خند
روز رہتی ہے بالآخر کوئی نہ کوئی اہل حق رجال غیب میں سے مثل حضرت صدیق بقابل
مسلمہ کذاب پیدا ہو ہی جاتا ہی پھر تو جارحی و زہق الباطل کا جلوہ ہر کہ و مٹ
چکا تا ہی صدق رسولہ الکریم مسلم لانزال طائفۃ من امتی منصورین علی الحی الی آخر الحمد
و نسیم باقیل سے اعتبار پست فطرت یکد و ساعت بیش نیست گرد و آخرت نشین فردیکہ
شد بالانشین + رسالہ مذکور میں بزم خود رو کیا تو اس مضمون لطیف کا جو مولانا
ولی اللہ صاحب محدث دہلوی قدس سرہ نے تفہیمات الیہ میں اور حضرت مولف حضرت
التحلی نے در باب مسئلہ شق القمر لکھا تو اور او سپر طرف یہ ہو کہ وکیل صاحب نے واسطی انظما
اپنی فضیلت کے رسالہ مذکور زبان عربی میں تالیف فرمایا ہر خند بحسب عرف جواب

اور سکا زبان عربی میں لکھنا چاہئے تھا لیکن بوجہ معروضہ ذیل ناچار ہو کر اردو سلیس
 میں لکھا گیا اول یہ کہ جبکہ وکیل حساب کی فضیلت علم کا پایہ تمام عام و خاص ناظرین پر ظاہر کرنا
 اور اونسکے موکل صاحب کا مایہ عقل و دین و دنیا کی افراخ پر واضح فرمانا تو در صورت ہونے جو آپ
 کے عربی میں یہ مفقود ہو جاتا دوسم یہ کہ عربیت رسالہ مولفہ وکیل صاحب کی شکل میں
 اور وکیل موکل بو سیلم کے جو جو عجز سے بھی بدتر ہی جتنا بچہ چندا غلاط فاحشہ بطور شتی نمود از
 خروار سے ناظرین پر انشاء اللہ تعالیٰ ظاہر کئی جاوے گی اندرین صورت مخاطبت بزبان عربی
 ایسے آشنائے نا اشناسی ہرگز صواب مناسب نہیں ہے کہ اس کاروائی میں فی الجملہ اور وکیل صاحب
 دانی کی تسلیم تھی شوم خوبی تحقیق حسن توفیق حضرت شاہ ولی اللہ صاحب حضرت
 مولف حضرات التجلی جو عبارت عربی میں ہی اور عوام اوسکے لطف سے بی خبر اوسکو
 بھی بغرض عموم اشاعت کے اردو میں بیان کرنا منظور نظر تھا تا کہ ہر ایک شخص جو کسی قدر
 پڑنا لکھا ہوا اسپر ہی خوبی مضمون و بلاغت ہر دو عبارت محقق تر ہے البتہ اقوال فاحشہ
 وکیل صاحب جواب حسب حکم و اعرض عن الجاہلین اور حسب فشا و اذا خا طلم الجاہلون قالوا
 سلاما کے ترک کیا گیا اور ہر قول کے جواب میں حتی الوسع اختصار ملحوظ خاطر رہا اور تفصیل
 متروک کیونکہ جواب و تعلیمات تو پہلی ہی مولوی احمد علی صاحب مرحوم رام پوری شریعہ
 نے حیات شیخ عبد الحلیم میں و نیز بعدیات اوسکے لکھ دیا ہے اور صد ماہور علماء و طلبا
 عرب عجم او سپہ رایت نافہی عبارت تعلیمات ثبت ہیں گویا مسئلہ مذکور بمنزلہ اجماع فقہائے حنفیہ
 ہو گیا ہو پس وہ واسطی ختم بحث کے کافی ہو بلکہ اوسکی رنج میں شاید عبد الحلیم نے ضمیر
 یہ یاد دوسے انتقال فرمایا اور فیصلہ خصوصیت مذکور سبزل روح کر دیا اب دنیا کی پوت عبد الحی
 اتنی سہ خراشی اہل حق کرتے ہیں اور اس مقدمہ کی واسطی وکیل کٹر اگر کے راستے میں خیر
 ہو کر اس سے کیا اس تقریر مختصر میں فقط واضح کرنا پایہ فضیلت و مایہ علم وکیل و موکل ملکہ
 ابوالموکل کا ہے نہ بحث و غرض تفصیل و بسط مسئلہ سے کہ وہ مفروضہ غنہ ہے آب اول جا

عربی دانی و کیفیت زبان نہیں کیل صاحب کی سنتہ فرماتی ہیں الذی عند محمدی الکفار
 انشق القمر وکیل صاحب کو موکل صاحب کے ایسا وصل و ربط بڑا ہوا ہے کہ جس کا صلہ یہ
 کہ موصول کے صلہ میں ابطو و عائد کی ہی ضرورت نہ رہی گو سارا جملہ قضیہ مہمل کیونکہ نہ موجب
 موکل صاحب کے ہی ایسی غلطابی شمار ہوتی ہیں جس کی وہ اصل صلاح کر رہی ہیں مگر اب
 کیا ہوتا ہے ورنہ بصلح العطار یا فسد الدہر فی الجملۃ اتحاد وکیل صاحب کو موکل صاحب
 سے اسباب میں اتنا بڑا ہوا ہے جیسا ثا سونے کا تار سے من تو شدم تو من شدمی من
 شدم تو جان شدمی + تاکس کو دید بعد ازین من یگر تم تو دیگری قولہ بالتاویل
 الرکیکۃ الفلسفۃ معلوم نہیں قاعدہ کس نحو جدید کا ہو کہ صفت موصوف میں مطابقت
 ضرور نہیں غالباً بقول کسی پادریستا کے روح القدس کو بامندی الفاظ کی نہیں صرف
 مطابقت نظر ہے یا شاید تصور شیخ حنی شیخ میت کا حاض تصنیع الفاظ ہوا ہو
 قافیہ اندیشم دلدار من + گویدم مندیش خبرید ارشن + اسکی سوا کوئی تاویل اس قول
 رکیک اور کلام نحیف کی خیال میں نہیں آتی قولہ یا اسفی علی ہمنا لک کیونکہ حضرت
 کیا یہ محاورہ فرنگی محل کا ہی جو بحدت مائی موصولہ لکھا گیا ہے یا آپکے مان بابت معلوم
 صرف کو دون ہی دیکر پڑھوایا ہے جو ایسے کو دن رہی کہ باوجود اس سن سال کے
 کا خیال ہی نہیں رکھتے قولہ ان یظہر و اخطایاہ کیونکہ وکیل صاحب خطایاہ کی ضمیر
 کا مرجع کیا ہو اگر مرجع بفیض ہے تو افراد ضمیر کیونکہ ہے ایمن تو صرف آپ ہی متقرر ہیں
 یا اور کوئی ہی جو مافی الضمیر و بیان فرمائی سے منہ میں خدائی دی ہے زبان بات
 کیجیے + یا مرجع قریب زلت و سقطۃ یا سہوۃ و غلطیہ ہے اس صورت میں ہی
 مطابقت عائد کی مرجع سے نہیں مان البتہ تاویل تو ہو سکتی ہے کہ چونکہ مرجع
 وکیل صاحب زلت و سقطۃ یا سہوۃ و غلطیہ ہے تو اسوجہ سے مطابقت نموسکی حضرت
 من ایسی غلطی فاحشہ تو ادنی طلبہ پر ہی ظاہر و بارز ہوتی ہیں افسوس کہ آپ

بنو زستہ ہیں لیکن کیا کیجئے ابراہیم کے جبر جوار میں آپ ہی مضبوط ہو کر خبر و رہبر
 ہیں اب مرفوع ہونا معلوم پہر ایسی شد مد مخالطات سے بجز رسوائی و کالت
 کے اور کیا کارروائی ہو سکتی ہے اگر احوال بھی ارحباب ایسی حرکات ناشائستہ ہی
 ساکن ہو جاؤ گے تو بزمانہ انتقال نہیں بچتا دس کے قولہ من حیثہ الاسلامیۃ یہ آپ کی حقیت
 الاسلامیہ تو بالکل حقیقہ جاہلیہ ہی کیونکہ اسلام میں درمیان موصوف و مصوف کے
 مطابق تعریف و تنکیر ضروری ہی گو حقیقہ جاہلیہ میں بقول پادری صاحب موصوف الذکر
 مطابقت شرط نہو پس اس حقیقت کو اگر حقیقت فرنگی محل کہئے تو ترکیب آپ کی درست
 ہو سکتی ہے اور یہی حقیقت مندرگی محل اگر منظور تھی تو رسالہ عربی زبان میں لکھنا کیا
 جامی ضرور تھا جو خون لگا کر شہید و غنیمت داخل ہوئی قولہ فی جنتہ النعیم اظہار ہے
 کا اس جگہ عجیب لطیف دکھا رہا ہے جس بن سلسلہ کی فصاحت پر خاک ڈال رہا ہے
 لیکن مردہ و نوح میں پڑے یا بہشت میں جاوے وکیل صاحب کو تو اپنے جلوے
 ماندھے سے غرض سے بقولہ خدایت جہت پر دو نصیغہ اگر لازم ہیں تو اہل زبان کے
 واد فصاحت آپ کو ملنا لازم ہے اور اگر متعدی ہیں تو آپ کی تعدی جو عربی و انگریزی
 ہو رہی ہے اس کا خدا حافظ ہے قولہ ہو کتابی کتاب حذف و اور اس
 اسی سے شاید اس غرض سے ہوا ہو گا کہ کتاب کو تفصیل ترین حروف علت کے
 صحیح سمجھی جائے لاکن اس کو کیا کیجئے گا کہ مولوی احمد علی صاحب غیور نے کتنا
 مذکور کو پیشتر ہی سے مقل و مخمل کر دیا ہے اور اگرچہ آپ نے سابق ازمین اس کی
 تصحیح کیا اسطی بہت سی باتہ پانوں ماری ہیں لیکن کچھ بھی شفاعی علت نہیں ہوئی
 باوجود اس کی کتاب مردود کو حجت نہیں آتا آپسی جیسی وکیلوں کا کام ہے۔ قولہ
 من فاذا العروج بالفروج۔ لفظ الجتہدین میں اردو لفظ یعنی عروج و فرج پر حرف
 داخل کیا گیا ہے اور میان حرف ایک جگہ اب صحیح کو لسنی ترکیب بھری اور غلط

کوئی ہر دو صحیح ہیں یا دونوں غلط اگر دونوں صحیح ہیں تو سند صحت کیا ہے اور
 اگر دونوں غلط ہیں تو پھر کیا کہنا باقی رہنمودہ الفاظ و مطاعن جو تا آخر عبارت مرقوم ہیں
 سوا اسکے جواب کے لئے کوئی ایک تقاضہ افرنگی محل سے آجاوے تو ابھی معلوم
 صاف ہوا جاتا ہی مسلمان کا کام نہیں کہ ایسی سپکزدین میں اختیار کرے اتحد و
 دینہم لہو اولعجا۔ کاسمداق بنی یہ اونہیں کو مبارک ہو جو مجد و بین بین ہیں مجتہد
 شین و رین بان اسقدر اس جگہ یاد دلانا ہوں کہ حال عروج مقرر علیہ کا کہ کس قدر
 زمانہ کثیر سے ہی اور کمان کمان تھا تیار بخ ہو پال اور کتاب فرج نامی و دیگر کتب سیر
 سے بخوبی ظاہر ہو سکتا ہے اور وہ حالات عمدہ زمانہ ماضی و حال بلسان قال کہ
 اس طعن ہر پاختلال کی ہیں تا آنکہ ایک جماعت نے جنکو احوال سابق و حال مقرر
 علیہ پر آگاہی کا ہی حاصل ہے اس حوالہ و جلال کو حق میں جناب موصوف کے موجب
 تنزل سمجھا ہی نہ باعث عروج و ترقی عم فکر ہر کس بقدر رحمت اوست۔ انحضرت معلوم
 کو بعد عقد کے خدیجہ علیہا السلام سے جو توانگری حاصل ہوئی اور احادیث کثیرہ میں
 جو اجازت بلکہ ترغیب نکاح بغرض سنائی طرقتانی وارد ہے بلکہ جو وعدہ آسودگی
 طرفین کا نکاح پر تشران شریف میں آیا ہی بی شبہ وہ لوگ جو دولت تلامذہ تھے
 کریم اور درس حدیث شریف سے محروم ہیں وہ اسکی منکر ہیں سبحان اللہ حیدر
 وظیفہ و کالت میں عجب اثر دیکھا کہ نکاح شرعی پر تو طعن ہے اور اس سفاح پر جو
 وہاں مروج ہے خصوصاً خاندان رؤسا میں جنکی نمک سے پرورش وکیل و موکل
 کی ہوتی اپنا اور انکا کچھ ذکر ہی نہیں ہے گویا معروف منکر اور منکر معروف ہو گیا
 اور ہنر عیب و رعیب ہنر شیر ہے عم ہر طرز جنون اور ہی ایجاد کریں گے احوال
 بنوائی اندک از بسیار کچھ اقرا و بتان وکیل صاحب کے سندے تاکہ ناظرین منصف کو
 مجتہد دروغ ہونا وکیل صاحب کا ثابت ہو قولہ المنہک باطلان الحق

یطعن جبال الغیب سے و قد خاب من اقربى قوله المقلد لشوکانی و عبد الوہاب اسکا
 جواب تلاوت آیت کریمہ سبحانک ہذا بہتان عظیم و لعنة اللہ علی الکاذبین کافی ہے
 جو شخص تقلید کو دین میں جسام کہتا ہو اور ائمہ مجتہدین کی تقلید نہ کرتا ہو اوپر
 اس تقلید شخصی کا اتمام کرنا ویسی کا کام ہے جسکی یہی کی پوٹ گئی ہیں ہم سے
 کوئی پوچھی کا تو ہم یہ بات ثابت کر دیں گی کہ مولف حضرات نے متعدد مسائل میں خلاف
 ان دونوں بزرگوار کا کیا ہے جس طرح بعض مسائل دیگر میں خلاف شیخ الاسلام ابن
 قیم کا فرمایا ہے علاوہ اسکی کیا دلیل ہی اس پر کہ مولف حضرات التجلی مقلد ہے ان دونوں
 شخصوں کا کچھ سلسلہ شاگردی مستلزم تقلید استاذ کو نہیں امام محمد ہی تو شا
 امام اعظم رحمہ اللہ کا خلاف استاد سے بہت مواضع میں ثابت ہی ملتا ہے
 کو آج تک معنی تقلید کے یہی تحقیق نہیں ہوئی ہم تو جب جانیں کہ ان تینوں ائمہ سے
 کوئی شخص موجب تقلید شخصی ثابت کر دی اگرچہ وہ ثبوت ہی خصم پر دلیل نہیں ہو
 سکتا ہے۔ لیکن طبع آزمائی ہی یہی جب امام صاحب کے شاگرد ہی اونکی مقلد ہوئے تو
 دوسرے غیر مقلدوں پر کیا طعن ہے اول گہر کی خبر لیجئے پیر منہ سے کچھ باہر نکالے
 اور اگر موافقت کسی عالم اکثر یا بعض سائل میں ساتھ دوسرے عالم کے تقلید سمجھی جاتی
 تو ایسی موافقت تو ہر مذہب میں موجود دیکھو مذہب حنفی کو مذہب شافعی سے کمالیہ
 اور مذہب معتزلہ سے اور کسی جگہ مذہب حنبلیہ سے اور اہل بدعت سے کس قدر موافقت
 ہے اور شیعوں سے تو بوجہ قرب جو اہل کمال ہی الفت بخ حتی کہ پوت فی آج تک اپنے
 بزرگوشی عاراً غلاط کو دوزن کیا جو شیعوں کی بصاحت نکالی ہیں بلکہ خود اونکی باد
 فروزش بن گئے بہر حال اس طعن میں شوکانی وغیرہ کی کیا خصوصیت شوکانی نے کوئی
 مذہب یہ یا نجد یا سند یا یدثل موکل وکیل نہیں نکالا جسکی تقلید پر طعن متوجہ ہو سکے
 اونکی توالیف مثل توالیف حفاظ اسلام میں سو قبول روایت کو کیسینی تقلید نہیں کیا

۵ چشم بر اندیش کہ بر کندہ باد و عین بید ہر شش در نظر قولہ
 المکفر المقلدی الائتہ الاربعۃ تکفیر کا طعن تو افترای محض ہی تحریم تقلید تو البتہ نقل
 کی گئی تو خواہ ائمہ اربعہ کی ہو یا موکل و وکیل کی سو اس میں کچھ مولف حضرات متفرد
 ہیں بلکہ اکثر سلف شریک ہیں حتیٰ کہ امام اعظم صاحب سے اور اگر کوئی ہی شریک نہ ہو
 تنہا قرآن و حدیث کافی ہی تقلید کے معنی کسی کے گلی میں بیٹا ڈالنا تو سو یہی دلیل
 متقلدون ہی کو نفی ہے کہ اماموں کے گلی میں اپنی پیروی کا بیٹا ڈالنا ہی نہیں اور امام
 اپنی گردن انکی پٹی سے چھوڑاتی ہیں ورنہ ایک نہیں مانتی اور چار کی خصوصیت کیا
 بیان تو چارہوں یا ہزار سب ہی کی تقلید کا ایک ہی حکم ہے یہ تقلید و تقلید ہی متفرق
 بدنام کند نام حکوم و انرا السیاحل کہا شک غلط لفظی و افترای و دازی و بہتان بند
 حضرت وکیل صاحب کی جو اس سالہ ابطال الابطال میں موجود ہو شمار کئے جاویں اور
 پیرا وجود اس لیاقت ذاتی و صفاتی کے ایسی کامیں مکملین پر اپنی سو فہم سے مقرر
 ہوتے ہیں کہ جنکی علم و فضل کا خود ہی اقرار کرتے ہیں یہ وہ الفضل و شدت بہ الاعمال
 چنانچہ صفحہ دوم میں لکھا ہے لکن انکرہ الفاضل المحدث المعظم السید علی الاکرم
 اعلی الشان اعز القدر و المکان اشبح احمد ولی اللہ رحمہ فی التغیبات الالہیۃ اہ ابین
 پوری عبارت تغبیات کی مع ترجمہ و فوائد دیگر لکھتا ہوں تاکہ ناظرین عام و خاص
 یہ بات ثابت ہو جاوے کہ وکیل صاحب کا نسبت کرنا انکار کو جناب شاہ صاحب
 کی طرف دربارہ شوق القمر ایسا ہے جیسا کوئی نادان لا تقربوا الصلوۃ سی نماز کی حرمت
 پر استدلال کرے حالانکہ کلام حضرت شاہ صاحب کا مصداق کلام الملک ملک
 الکلام ہے جو بنوئی سخن اہل دل گو کہ خطاست و سخن شناس ہی دلیل بر خطا
 انیاست پوری عبارت یہی ہے۔ و علی الملک التولی فہو کالبحت اللہ الان فیہ ظلمۃ
 و ہذا فیہ اشراق فالبحت میعد السعدار و یشتقی الاشتیاق البحت فبدی و انما انکرہ

قوم لیسوا من اهل التیمہ ومن تجلیات الاشراق مثل ان یقال انک فعلت فی تمیک
 کذا وکذا وسیکون غذا کذا وکذا و المعجزات الخیرۃ کالمدار للمرضی و زیادة الطعام
 و الشراب اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات انما ہو من آیات القیامۃ کما قال تعالیٰ
 اقربت الساعة و انشق القمر و لکنہ اخبر عنہ قبل وجودہ فکان معجزۃ من ہذا السبیل
 فالصفت لا تعسف ترجمہ ایا سکھلاؤن مین تجکو کہ کیا ہو ولایت پس وہ مثل بخت
 کے ہو یعنی جسطرح نصیب پر بخت امر وہی ہو کہ خدا ہی کی طرف منی حاصل ہوتا ہی ایسی ہی
 امر ولایت بھی ایسی ہی کوئی اپنی کسبے او سکون مین پاسکتا ہو لیکن بخت مین ظلمت
 اور تاریکی ہوتی ہو نیک اور بد دونوں ہوتی ہیں اور ولایت مین اشراق یعنی
 نور ہی نور ہوتا ہی پس ساتھ بخت کے نیک ہوتی ہیں نیکوگ اور شقی ہوتی ہیں
 بدکار لیکن بخت پس بھی یعنی ظاہر ہو اور سوا اسکی نہیں کہ انکار کیا او سکا اون قوموں
 مین کہ جو اہل تمیز سے نہیں اور تجلیات اشراق سے متلاطم ہی کہ کہا جائے تم ہی
 کہ مین ایسا کیا ہو گا اور معجزات خیرۃ مثل دعا کرنے کے واسطی مریضوں کے
 اور زیادتی کہانے اور پانی کے لیکن ہیٹ جانا چاند کا پس نزدیک ہمارے
 معجزات سی نہیں سوا اسکی نہیں کہ قیامت کی نشانیوں مین سے ہو چنانچہ فرمایا
 اللہ تعالیٰ نے نزدیک آگئی گہری یعنی قیامت اور ہیٹ گیا چاند لیکن پیغمبر صلعم
 خبر دی او سکی قبل او سکی وجود کے پس ہو گیا معجزہ اس راہ سے پس نصاف کر اور
 ست ہٹ دہری کر انتی رسالہ شق القمر مین رسالہ السیف الماضی سے نقل کیا
 کہ این قول مصنف یعنی محدث دہلوی جواب شیخ صدر عالم ست اصل انیت کہ در
 شیخ صدر عالم بزبانہ محدث دہلوی رویت شق قمر ساتھ و مراد از ان رویت حقیقت
 محمدیہ داشتہ نزد محدث دہلوی حقیقت حال خود نوشتہ فرستاد محدث دہلوی
 برای دفع شبہ بنظر خیر خواہی مومنین انکار معجزہ شق القمر از معجزات ولایت نمود

اشراق

اشراق

اشراق

۴
 از معجزات نبوت پس جدا انکارشان بہین قصہ شیخ مذکور است بنا علیہ مصنف رحمہ و ربہ
 تصریح میفرماید کہ صرف شوق القمر بمعنی اضافی یعنی بغیر دعوی نبوت معجزہ نبود و مطلبش آنست
 کہ این شوق قمر کہ شیخ دیدہ است آن معجزہ نیست چرا کہ دعوی نبوت نیست الی آخر اقال
 و فیہ ایضا منی کلام محدث دہلوی آنست کہ معجزہ شوق قمر از معجزات خبریہ نبود زیرا کہ
 معجزات برد و قسم است یکی معجزات خبریہ کہ سوای نبی از دیگران از اولیا کرام ظہور
 ممکن جائز باشد چنانچہ تکیشر آب طعام و باریدن باران و مانند آن دوم آنکہ ظہور
 بجز نبی از دیگر اولیا ممکن جائز نباشد چھو معجزہ قسم آن کریم و شوق قمر چنانچہ این معنی
 خواهد آمد پس شاہ صاحب بہ مقام نفی معجزہ خبریہ بودن اشتقاق قمر میفرماید زیرا کہ
 الف لام بر لفظ المعجزات برای عہدست و مسہود آن معجزات خبریہ است و در معجزہ
 علم و منطق نبی شرطست و در کرامت نبی شرط نیست پس شوق القمر ممکن بذاتست لکن
 بردست ولی ممکن الوقوع نیست تا کہ عدم تطابق خبر کتب سابقہ لازم نیاید چہ دران
 مسطور بود کہ شوق القمر بردست نبی خواهد شد و قیامت قریب خواهد شد بعد ازین
 فاضل مذکور می نگارود کہ انچہ بعض مولویان از عبارت محدث دہلوی فہمیدہ اند
 کہ او انکار شوق قمر کردہ است این ہم سراسر غلط است چرا کہ لفظ کان بمعنی واقع آمدہ
 پس معنی برین منطوق شد فوق معجزہ انتہی۔ اہل الصاف شاہ صاحب علیہ الرحمۃ
 کی عبارت میں ذرا غور کریں کہ اولاً ولایت کو وہی ہوتی میں ساتھ بخت کے
 تشبیہ می ہو اور ثانیاً چونکہ مشبہ اور مشبہ بہ میں مغایرت ہوتی ہی فرق در میان
 ولایت اور بخت کے یہ بیان فرمایا کہ بخت میں ظلمت ہی ہوتی ہو اور ولایت
 میں سراسر اشراق اور اشراق ہوتا ہی بعد اوسکے بطور تفریح کے فرماتی ہیں
 کہ اسی واسطی سبب بخت کے سعید لوگ سعید ہوتے ہیں اور اشقیاء لوگ
 شقی ہوتے ہیں پہر بیان فرمایا کہ جو لوگ بخت کا انکار کرتے ہیں وہ نادان بنی تمیز

کیونکہ محبت تو بدیہی ہی پر اوس اشرف کا بیان مندرمایا جو ولایت میں داخل
 ہوتا ہے کہ اوس اشرف کے سبب سے بعضی حوادث ماضیہ و مستقبلہ تجلی ہو جاتی ہیں
 جسکے سبب لیا اللہ خبر دیتے ہیں کہ انک فحلت فی بیک کذا و کذا و سیکون غدا کذا
 و کذا۔ اب آگے مندرساتے ہیں کہ عام معجزات جزئیہ اسی تجلی اشرف کے سبب ہوتے ہیں
 جیسی کسی مریض کو دعا کی کہ وہ اچھا ہو گیا یا کہانے پینے کیواسطی دعا کی کہ وہ بزرگیا
 اور ایسی معجزات میں نبی و ولی دو نو شریک ہیں کیونکہ نبوت ضرور ہی مستلزم
 ولایت کو ہے بخلاف ولایت کے کہ مستلزم نبوت کو نہیں اب اس بیان سے ایک
 شک پیدا ہوا کہ معجزات عظیم الشان مخصوصہ سید الانس و الجن مثل شق القمر وغیرہ
 کے اولیا سے ہی صادر ہو سکتے ہونگی کہ اشرف ولایت او نہیں ہی موجود ہی
 اس سوال کے جواب کو مصدر بلفظ اما کر بطور حمله مستانفہ کے ارشاد فرمایا کہ
 یہ معجزہ کلام مخصوص قبول اور معجزات جزئیہ میں داخل نہیں جو صرف بہ تجلی
 اشرف ولایت ہو سکتے ہیں چنانچہ لفظ من تعیضہ اور الف لام عہد اور لفظ
 المعجزات کے اور لفظ اما استینافہ اس معنی پر صحیح دلالت کرتے ہیں وکیل صاحب
 جب ما وغیرہ کو ہی نہیں سمجھتی تو خیر اما لیدہر اگر کوئی شخص مفقود العقل و البہرہ ان
 قرآن مبینہ کو یہی نہ دیکھے تو حضرت شاہ صاحب کے کلام میں کیا نقص لازم آتا ہے
 کہ گر نہ مہینہ بروز شب پر چشم و چشمہ آفتاب را چہ گناہ + اس تقدیر پر خلاصہ
 کلام شاہ صاحب یہی کہ شق القمر معجزات جزئیہ سے نہیں ہے کہ ظہور او سکا ولی کے
 ماتہ پر ممکن ہو بلکہ معجزات عظیمہ نبوت سے ہی لیکن چونکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے خبر دی اور
 قبل اوسکے وجود کے پس اس راہ سے معجزہ جزئیہ ہو گیا کیونکہ اشرف ولایت سے
 حوادث ماضیہ و مستقبلہ کا اخبار ہو سکتا ہی پس نفس شق القمر تو معجزات عظیمہ نبوت
 سے ہی اور شق القمر اس حیثیت سے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے اوسکی خبر دی ہی قبل اوسکی

وجود کے معجزات و ولایت و معجزات خبریہ سے جو اب اس مقام پر ایک اعتراض وارد
 ہوتا ہے تقریر اسکی یہ ہے کہ شاہ صاحب کا یہ قول آتا ہے میں آیات القیامتہ صریح دلائل
 کرتا ہوں اس امر پر کہ شق القمر سوائے ایسے قیامت کے اور کچھ نہیں ہو کیونکہ کلمہ انما و
 حصرتین ہو پس نفس شق القمر معجزات منظمہ نبوت کے کس طرح ہو سکتا ہو اور جو اس
 اس اعتراض کا یہ ہے کہ یہ حصرا ضافی ہو نہ حقیقی یعنی حصرت شق القمر کا آیت ہونے میں بہ نسبت
 معجزہ خبریہ ہونے کے ہو اور اگر کلام شاہ صاحب کا ظاہر پر محمول کیا جاوے اور کہا جاوے کہ
 شاہ صاحب کے نزدیک نفس شق القمر صلا معجزہ نہیں ہے بلکہ آیات قیامت سے ہو تو ہر
 کوئی محذور لازم نہیں آتا ہو کیونکہ وقوع شق قمر آیتہ اگرچہ نص قرآنی و احادیث صحیحہ
 ثابت ہو مگر اسکا شاہ صاحب کو انکار نہیں ہوا اسلئے کہ آیت کو محمول آیتہ ساعۃ
 پر کرتے ہیں اور اطلاق آیت کا علامت قیامت پر قرآن و احادیث میں شائع
 ہے اور شاہ صاحب جسکا انکار کرتے ہیں یعنی وقوع شق القمر معجزہ نہ صلعم وہ امر
 صاف نص قرآنی و احادیث صحیحہ سے ثابت نہیں البتہ حدیث ابن عباس و ابن عمر
 نے دلائل میں روایت کی ہے وہ معجزہ ہونے پر دال ہو لفظ اسکا یہ ہے کہ قال اجمع
 المشركون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم الوليد بن المغيرة و ابو جهل بن هشام العامر
 بن امل و العاص بن هشام و الاسود بن عبد يغوث و الاسود بن المطلب ببيعة
 بن الاسود و النضر بن اسحارث فقالوا للنبی صلی اللہ علیہ وسلم ان كنت صادقاً فامض لنا القمر فمطر
 نصفاً علی ابی قیس نصفاً علی تحقیقان فقال لهم النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان فعلت تو منوا قالوا
 نعم قال و كانت لیلة بدر فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ان یعطیہ یا سالوا فاستجی
 قد مثل نصفاً علی ابی قیس نصفاً علی تحقیقان و رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یادی یا با سلمة
 بن عبد الاسود و الارقم بن الارقم اشہدوا انتہی۔ مگر یہ حدیث ضعیف ہے کما مر
 یہ صاحب المواہب علاوہ اسکی اس حدیث کے تاویل ہی ہو سکتی ہے اسطرح

مرا بحق لنا القمر سے ارنا شق القمر ہی اور ان فعلت تو منوا سے ان مخالفت ارادۃ
 شق القمر تو منوا ہی پس شکر معجزۃ نفس شق القمر کو نہ ضال کہہ سکتی ہیں کافر کا زعم
 صاحب نظام الدرر یمن یہ قول شاہ صاحب خلاف جمہور امت البتہ ہی اور شاہ
 صاحب مجتہد ہیں اور مجتہد پر ساتھ مخالفت جمہور کے تشیع نہیں ہو سکتی ہو بلکہ
 اگر خطا مجتہد کی کسی مسئلہ میں ثابت ہو تو وہ اس خطا پر ہی باجوہی بیکابر اوپر
 بابت خطائی مذکور طعن ضلالت وغیرہ کرنا ال ضلالت اور بابت اطل کا کام ہی اور جو
 معنی وکیل صاحب نے اپنی ہیٹ و ہرمی اور نور و کالت سی بھیجی ہیں وہ تو کوئی
 شخص مخالف اسلام ہو یا موافق ہر گز نہیں کہہ سکتا یعنی یہ کہ ایسا بڑا خرق عادت
 یعنی دو ٹکڑے کر دینا چاند کا جس معجزات سے نہیں کفار نے ہی دیکھ کر اگر معجزہ
 لکھا تو جادو بالضرور کہا بعدہ حضرت شاہ صاحب اپنی کلام تصوف نظام کو بشیبت
 و لطیف ہو نیکی اور پر جملہ انشائیہ کے بصیغہ امر و نہی فالضف ولا تعسف کے ختم فرماؤ
 ہیں افسوس ظالموں نے باوجود اس قدر تنبیہات کے معنی کلام شاہ صاحب کو منسبھا
 بلکہ قبل الذین ظلموا قولا غیر الذی قبل ہم۔ اب ناظرین کو بخوبی معلوم ہوا ہو گا کہ
 جو لوگ مولانا شاہ ولی اللہ صاحب کی طرف انکار معجزۃ شق القمر کو بہ نسبت اس عجائبات
 تعقبات کے نسبت کرتے ہیں نہایت کم فہم اور بی انصاف ہیں و کم من غائب
 قولا صحیحا واقفہ من الفہم السقیم۔ اور واضح ہو کہ شاہ صاحب نے اس جگہ پر بندق
 تصوف بخاطبت بعض صوفیہ زمان خود معجزۃ شق القمر کو اس طریقہ پر بیان فرمایا ہے
 جیسا کہ بندق اہل فلسفہ تاویل الاحادیث میں حسب مصطلحات فلسفہ بیان کیا ورنہ
 دوسری کتب میں حسب طریقہ جمہور بیان کیا ہی کلمۃ الناس علی قدر عقولہم چنانچہ
 کتب مولفہ حضرت شاہ صاحب کے مثل تفسیر فتح الرحمن و فتح النجیہ و سرور المحزون و غیر
 ظاہر ہے اب میں عبارت کتاب حضرات التجلی کی مع ترجمہ و ابطال اقوال وکیل صاحب

لکھتا ہوں ناظرین بغور ملاحظہ فرمادین کہ حضرت مولف حضرات فی عبارت انہیات
 کو خود حضرت شاہ صاحب کی دوسرے کتاب تاویل الاحادیث سے کیسا واضح اور
 متنبی کر دیا ہی مثل مشہور ہے تصنیف را مصنف نیکو کند بیان لیکن وکیل صاحب
 عناداً و تعصّباً او کو بتقلید موکل خود پسند نہیں فرماتی بہن بضلل التذلل نادى له۔
 قال مولف الحضرات فی فصل اثبات النبوة والاخبار الصحیحة المشہورة المروية والمعروفة
 من طسوق شتی فی معجزات رسول اللہ کثیرہ وہی فی کتاب لائل النبوة مکتوبہ و
 المعترف بہا لمن وقف علیہا وامن النظر فیہا حاصلہ واما تذکر فی ہذا المختصر من الدلائل
 اطرافہا من الآیات والمعجزات ما یكون بلغة لمن لم یصل الی معرفة جمیعہا فمنہا
 ما رویناہ عن ابن عباس بن مالک نہ قال ان اعلیٰ مکة سالوا بنی السد علی اللہ علیہ وسلم ان یریم
 فارہم انشقاق القمر متین فقال کفار لائل مکة ہذا سحر سحر کم بہ ابن ابی کبشہ انظر والسفارة
 کافوارا واما ما رایتیم فقد صدق وان کافوا لم یروا ما رایتیم فهو سحر سحر کم ہذا لو السفارۃ
 من کل جہ فقالوا راننا اخرجہ البیتقی ترجمہ اخبار صحیحہ اور مشہورہ بیان میں معجزات رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے جو بہت طریقوں سے روایت کی گئی ہیں بہت ہیں
 اور کتاب دلائل النبوة میں لکھی گئی ہیں جس شخص نے کتاب لائل النبوة کو بغور
 دیکھا ہے اور اوپر مراقف ہوا ہی او کو معرفت اون معجزات کی حاصل ہو اس مختصر
 کتاب میں چند دلائل اور آیات اور معجزات ہم لکھتے ہیں و اس عبارت سے
 ظاہر ہے کہ حضرت مولف حضرات التجلی اس عبارت کے آگے اون معجزات کا ذکر
 فرما دیگی جو اونکی نزدیک باخبار صحیحہ مشہورہ ثابت ہوئی ہیں اور ثبوت اون معجزات
 انحضرت مدجہ کو مسلم ہے کوئی نادان اس عبارت پر بشارت سے یہ نہیں سہجہ سکتا
 کہ اگی اس سے وہ معجزات مذکور ہوئیگی جو حضرت مصنف کے نزدیک مسلم نہ ہونگے
 اب بعض معجزات کو بیان فرماتے ہیں اور سب سے اول محبہ قاہرہ مذکور ہو مابعد

کہ جس کا وقوع بجز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے کسی نبی سے نہیں ہوا چہ جائیکہ اوپر مانتہ کسی ولی کے
 واقع ہو نہ ترجمہ بعض اہل اخبار صحیحہ مشہورہ سے وہ روایت ہے جو حضرت انس رضی اللہ عنہ
 سے مروی ہے کہ حضرت انس بن مالک نے کہا کہ اہل مکہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے سوا
 کیا کہ اوٹلو کوئی معجزہ دکھلاؤ تو آنحضرت نے چاند کا پیٹ جاتا دو ٹکڑوں میں
 دکھلا دیا اس حدیث کو بیہقی نے اپنی سند سے روایت کیا ہے دو سے حدیث
 حضرت ابن سعد سے مروی ہے کہ اوٹلو نے کہ پیٹ گیا چاند مقام مکہ میں بالکل
 دو ٹکڑے ہو گئے تب کفار اہل مکہ نے کہا کہ یہ تو ابن ابی کبشہ نے جادو کیا ہے اب
 مسافین سے پوچھو اور کہو اگر مسافین نے ہی دیکھا ہو جیسا تمہی دیکھا ہے تو کہو
 اور اگر مسافین نے نہ دیکھا ہو جو تمہی دیکھا ہے تو وہ جادو ہی ہے کہ تمہی کیا کہو کہا
 بن مالک نے تمام مسافین آئندہ سے دریافت کیا گیا جو ہر طرف سے آئے تھے
 سب نے کہا کہ ہم نے دیکھا ہے یعنی چاند کا پٹنا روایت کیا اسکو بیہقی نے قال الوکیل
 فی ہذا الحدیث الخ وکیل صاحب نے لفظ تدبر میں ہی کچھ تدبر نہیں کیا ورنہ دریافت ہو جا
 کہ لفظ تدبر قرآن شریف میں متعدی بنفسہ آیا ہو گا قال اللہ تعالیٰ افلا تدبرون القرآن
 اور صلہ اسکا باظہار لفظ فی محتاج الی السند اس فی میں ضرور کہ فی ہی غیر اس نزاع
 لفظی کو چھوڑ کر یہ گزارش کیا جاتا ہے کہ جب یہ دونوں حدیثیں باور بلند نہ کر
 رہی ہیں کہ چاند دو ٹکڑی ہو گیا کا اقرار تم اور یہ تو ظاہر بدیسی ہے کہ حضرت مصنف
 حضرات التجلی ان دونوں حدیثوں کو بغیر اثبات معجزہ شوق القماری بن ترجمہ الباء
 کو دیکھو ذکر القول فی اثبات نبوة محمد صلی اللہ علیہ وسلم اب صاحب حضرات پر کیا
 اعتراض باقی ہے اور وہ جو حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نے بخطاب فلاسفہ شوق القماری
 کا اعجاز فلسفین کے مسلک و مذاق پر اپنے کمال تحریف سے ثابت کیا ہے اگر تاویل
 بعید سے وہ تقریر مراد ہے تو اسکو اپنا مذہب مختار کون کہتا ہے علماء مستحیرین کا ہی

کام ہے کہ ہر ایک فرقہ کے مقابل اونکی مسلمات اور مصطلحات کے بموجب اب اعتراض
دیتے ہیں اور افہام و اسکات خصم کرتے ہیں یہ آپکی خوبی فہم ہے کہ اوس مسلک کا
کوئذہب اختیار مجیب کا قرار دیتے ہو مہذا حضرت شاہ صاحب در صاحب حضرت
خود اوسی عبارت میں اوس مسلک کو خلاف طریق سلف صالح ہونا بیان فرمادیا
اور فرمادیا کہ اسکی سیاقی پہر ہی وکیل صاحب مصداق علی البصار ہم نشاؤہ۔
اوس عبارت کو نہیں دیکھتے یا دیدہ و دانستہ اقرار کرتے ہیں بلکہ صاحب خیرات
نے تو اس تاویل کو یہی جو خلاف ظواہر روایات ہی اور مولانا شاہ ولی اللہ صاحب
اوسکی ساتھ متفق ہیں تضعیف کر دیا ہے باوجود اسکی جسنا حضرت پر مختصر ہو گیا
عجب ہے قال مولف حضرت العجلی و الکلام علی ہذہ المعجزة بطول ذکرہ و قدر حررنا
یہی تحریرہ فی ذلک فی تفسیر فتح البیان للشیخ رفیع الدین دہلوی فی ہذا رسالۃ فاف
القی فیہا فی اثبات ہذہ المعجزة بما لیشی و کیفی ککل احمد لوالدہ الشیخ الاجل مسند کو
احمد ولی اللہ المحدث دہلوی مسند بقاخری امیتہ فی بیان ہذا الاعجاز تفرد بہا فی کتاب
التفہیمات حیث اوضح بکلام بلغ فی فایۃ المتانۃ واللطائف والتحقیق والتدقیق لم شیخ
بعض من مدعی الفضل الذی ہون الفضول لامن الفضیلۃ ونسب الی جنابہ العلی اکابر
ملک المعجزة و حاشا بابہ العالی ان یرمی بامثال ہذہ المسأۃ فی الفہم والعقل بل الی الاتی
من قبل نفسہ الامارۃ بالسوء کماتیل فی مثل السائر متنی بدانہا و الشلت نکاح قہ
ردا علیہ مضرو باطلی وجہہ عند من یرجع فی العلوم والاعتناء بمنطوقہ والمفہوم الیہ و
نفسہا براتش تجنی۔ ترجمہ اس معجزہ کا بیان بہت طویل ہے اور تفسیر فتح البیان میں
لما ینبغی تحقیق اوسکی کی تھا اور شیخ رفیع الدین دہلوی کا بھی ایک سالہ فارسی ہے
جس میں اثبات اس معجزہ کا بطور ثنائی و کافی کیا گیا ہے اور والدہ الشیخ رفیع الدین
یعنی شیخ اجل مسند وقت احمد ولی اللہ صاحب نے کتاب تفہیمات میں واسطی اثبات

اس معجزہ کے ایک طریق اینق اختیار کیا ہے کہ دوسرے کسی عالم نے بیان
 نہیں کیا اور وہ اسباب میں متفرق ہیں اور باوجودیکہ نہایت مناسبت اور لطافت
 اور تحقیق و تدقیق کے ساتھ بکلام بلیغ اوسکو واضح کر دیا ہے تب بھی بعض بڑے
 فضل مصداق پڑھ ہی نہ لکھی نام محمد فاضل اوسکو نہیں سمجھی اور بجناب والا شاہ صاحب
 انکار اس معجزہ کا نسبت کر دیا ہے لیکن نفس الامیر من شاہ صاحب کی جناب
 سورفہم اور کج عقل کے نسبت سے پاک ہی بلکہ حقیقت یہ ہے کہ حکم نفس امارہ
 بالسوء اوس مدعی فضل نے شاہ صاحب پر اقرار کیا ہے جسکا وبال و کمال اوسکو
 نفس پر لوٹ کر آویگا مثل مشہور ہے چاہ کندہ را چاہ دیرش آو منقری تو اقرار
 کر کر علحدہ ہو گیا اور وکیل جیسے لوگ تقلید اوسمین پس گئے یہ وہی مثل ہوئی
 بس میں چکاری ڈال جا لو دور کھڑین اور نزدیک اوس شخص کے جسکو علو مقام
 و رتبہ ہی اور مضموم و منطوق کو سمجھتا ہے اس منقری کا قول اوسیکی منہ پر مارا
 گیا عربی کی مثل ہے علی نفسہا یراقش یعنی پورا ہوا ترجمہ بطور حاصل مطلب آب
 ناظرین منصف ہی طالب انصاف ہی کہ اس کلام ہدایت نظام میں کس جس لسلو
 اور تہذیب خوب سی حضرت مولف حضرات فی جواب دیا ہے اوس شخص کا
 جسنی اپنی تصور فہم سے انکار معجزہ شق القمر کے نسبت شاہ ولی اللہ صاحب کی
 طرف کی ہے کوئی کلمہ ہی عبارت عربی میں میں خلاف تہذیب شان علماء میں
 نہیں ہے بخلاف الفاظ ناشائستہ وکیل صاحب کے کہ جنکا نقل کرنا بھی جائز
 نہیں نہ نظام بی نظام ار کا فرم خواندہ مسلمان کو ہمیشہ اندر مکافات ۴
 کیون وکیل صاحب آپ نے یہ کس طرح جانا کہ مراد صاحب حضرات کی لفظ مدعی
 فضل کے شیخ عبد الحلیم آپکی استاذ ہیں جس پر آپکو استعداد طیش و غیظ آیا کہ اگر
 ہیکر لڑنیکو چور ہی میں کہہ رہے ہوئے اور مرد و عورتی اکہار میں نامزد کہلائے

ہم تو مرداد کو باقی بین جو غصہ میں ہی حق ہی کہے ۵ بی مردانگست از رو
 تحقیق بد کہ چون خشم آیدش باطل نگویید انکی تو وہی مثل ہوئی کہ چور کی دائری تبریک
 ذرہ اتنا تو کچا ہو تا کہ شیخ عبدالحلیم کو کس دن کس عالم معتبر نے عالم سبھا ہی اپنی ہونہ
 سے بیان منہ اور بات ہی اور حصول علم و فضل اور بات مجر و سکونت فرنگی محل سے
 کوئی حرف شناس یا سیانہی فاضل عالم قابل نہیں ہو سکتا ہی جب تک ایک جماعت اہل
 علم ملا و مختلفہ کے اقرار اور سکے علم و فضل کا کمر سے ہلا تم ثابت تو کرو کہ میانجی حلیم
 مولوی یا ملا تھی ہر او کو مصداق اس عبارت کا نہرانا جو مولف حضرات فی لکھی ہے
 اور اگر تمہاری نزدیک سوائے میانجی حلیم یا او کی پوت کہوت کی کوئی دوسرا مخالف
 صاحب تفسیلات کا نہیں ہے تو یہ میں ہماری مرادی کہ سب علماء عرب بجمہ نے
 تصدیق و تحقیق مضمون تفسیلات فرمائی جس طرح رسالہ مولوی احمد علی صاحب مرحوم
 بن ہی اور خرق اجماع کیا مگر ان دو باب بیٹی نے غرض کہ حجت ہی اپنی سے اور پٹ
 ہی اپنی جو لسی شوق و کیل صاحب اختیار کریں گے اپنا الو کہیں نہیں گیا وہ تو
 فاضلو کی شمار میں فضول ہی البتہ ہو سکتے ہیں نہیں تو او کو فضل سے فاضل کون
 جانتا ہی اور کہنے مانا جو صاحب حضرات او کو مدعی فضل خیال فرماتے لاجول و لا قوۃ
 صرف فرنگی محل میں دعوی فضیلت کرنے سے باجید رہا و میں کسی کہہ کر کے مستہم ہونے
 سے کوئی فاضل نہیں ہو سکتا اور یہ بات جدی ہی کہ پڑ ہے نہ لکھنے نام محمد فاضل
 اگرچہ بحکم الحق مرید بات آپکو ناگوار ہوگی لیکن بیان تو حق گوئی سے مطلب ہے اب
 سچ کہو کہ پہلے کسی حقد و حسد سے کس پر بدمشتم کیا تمہنی با صاحب حضرات فر
 لعنة الله علی الکاذبین اور پھر سچ سچ بتلاؤ کہ مصداق شعر ۵ لاتتہ عن خلق
 و تاتی مثلہ عار علیک اذا فعلت عظیم کون ہی آور تے اگر مضمون شعر ۵ الا
 پھلن احد علینا فنجمل فوق جمل السجائینا پر عمل کیا لیکن میں تو اپنی اس

جواب میں یہی آیت پڑھتا ہوں کہ اعود بالعدان کون من الجاہلین۔ اب اہل انصاف
 سے استفتا کیا جاتا ہے کہ زیدنی صرف واسطی اظہار کجی فہم کسی غلطی کے یہ جملہ لکھا
 کہ لم شیعر بعض مدعی الفضل۔ اور عمر نے اس کی جواب میں الفاظ غیر جند بہ مثل فآز
 المعروف بالفرج و نال الفرج بالولوج الی آخر ما ہدی بہا کے اور کوئی مضمون علی
 نہیں لکھا تو مقلد شیطان الطاق کون ہوا اور متبع سیرت امام اعظم نعمان کون زید
 یا عمر مینوا تو جروا جواب صحیح تو یہی ہے کہ زید حق پر ہے اور عمر باطل پر لیکن
 جیسا بائیں وہرچہ خواہی کن + قال صاحب الحفلات و بیان لک ان حضرت الشیخ فرج
 نفسہ اوضح ہذا المقام و حرر فی کتابہ تاویل الاحادیث ما یشفی الامام و سیر الاستقام و قبولہ
 قدس سرہ و بالجملة فتحدث ہذہ الاحادیث فیجعلہا اللہ تعالیٰ حجة لنبی من الانبیاء بوجہ
 من الوجہ مثل ان یخبر بحدوثہا قبل ان تحدث او تکون موافقة لما انزل اللہ علیہ من
 المجازاة و نحو ذلک کما اہلک سعدا و ثمود بمعاصیم المستوجبة للہلک فجعلہا اللہ
 سجرة لہود و صالح علیہما السلام و من ہذا القلیل انشقاق القمر فانه حادثہ قلیل الوقوع
 جعلہا اللہ امارۃ لقرب القیامۃ کما جعل الحسف و الزلازل و الملاحم آیات لہ و جعلہا
 لنبینا صلی اللہ علیہ وسلم من حیث انہم سالوہ آتہ فآخرا ان اللہ تعالیٰ سیریم آتہ فلما انشق
 القمر ارادہم ذلک لیسبح بحب ان یکون انشقاقہ البتہ انشقاقا معین القمر بل یکن ان یکون
 ذلک بمنزلۃ الدخان و انقضاض الکواکب و الکسوف و الخسوف مما یظہر فی البحو لا یعین
 الناس فیستعمل بازائها باللغۃ العربیۃ الفاظ وضعت علی نفس ہذہ الاشیاء و انما
 نزل القرآن علی نعت العرب فظہر ذلک ما ذکر عبد اللہ بن مسعود وناہیک بر انہم اضاف
 قعدا و کما نوا کما نظر و البصر و ادخان فی السمار و فی ذلک نعت لیت یوم تاتی السمار بدخان مبین
 و قال ابن المباحثون و ہوا امام من ائمة الہد سے ان اللہ تعالیٰ لا یتحول یوم القیامۃ
 من صورۃ الی صورۃ و لکن یراہ الناس فی صور شتی و اری ان سبب ہذہ السحابة

اجتماع اجزاء مائتہ صیقلیہ ملتمتہ کا سطح الواحد ورائہا جیل او صحاب غلیظ فیصیر بمنزلہ المرآة
وینطبع فیہا القر وظهرت فلقتان فی البجوشل ذلک کلہ شل انخسوف واکسوف و انقضا من
الکواکب تدجاء النسر بانہا کلمات آیات و ہذا ذکرہ علی الامکان من الافقدرة اللہ تسع الكل و
العلم عند اللہ ولا یدہب علیک ان الطریق استقیم فی ہذہ المسالہ و ما شیبہما من التشبیہات
کالید و الرجل و من المعادیات و غیرہ ان میرا الانسان علی ظواہرہ لا یشغل کبفیتہ وجودہ
و یعتقد فی بحلہ ان ہا اراد اللہ و رسولہ فہو حق ولا یقول اراد ہذا و لم یرید ہذا و یخوذ ذلک لہ ذلک
لا تری البنی صلی اللہ علیہ وسلم ولا اصحابہ ولا التابعین لہم باحسان یشغلون بشی من ذلک
وانما جارا لا اشتغال بہ من المعتبرہ عین استرقوا من الفلاسفہ ثم استرق اہل السنۃ من المعتبرہ
وقد اوضحنا استراق المعتبرہ من الفلاسفہ و استراق اہل السنۃ من المعتبرہ بما لا فرید علیہ فی
بعض کلامنا فراجع انتہی المقصود من ترجمہ ما حصل بیان اسکا یہ ہی کہ اس مقام کو خود حضرت
شیخ رحم علیہ نے اپنی کتاب تاویل الاحادیث میں ایسا واضح اور محرم کر دیا ہی کہ برای رفع
امراض شبہات و وارثانی اور بنا بر دفع خیالات باطلہ جواب کا فی ہی چنانچہ قول حضرت
قدس سرہ کا یہ ہے اور بالجملة اس قسم کے حوادث جو کائنات میں حادث ہوتے ہیں
اونکو اللہ تعالیٰ اپنی کسی نبی کا انبیاء و مین سے خواہ کسی وجہ سی ہو معجزہ گردانہ یا
مشاکوئی نبی عند التحدی قبل حدوث حادثہ کے اوس حادثہ کی خبر دیوے اور وہ حادثہ
اوسی طرح واقع ہو جاوے یا وہ حوادث موافق ہڑ جاویں اوس محی کے جو دربارہ
منرا و خرابہ کار لوگوں کے اوپر نازل ہوئی ہی اور سوا اون وجہوں کی اور بہت سے
وجود ہیں کہ جنکی لحاظ اور اعتبار سے وہ حوادث معجزات نبی ہو جاتی ہیں چنانچہ اللہ
نی قوم عاد و ثمود کو اونکے گناہوں کی سبب موجب ہلاکت تھی ہلاک کر دیا تو یہ ہلاک
حضرت ہود و صالح کا معجزہ ہو گیا اور انہیں حوادث کے قبیل سے یعنی جو حوادث
معجزہ نبی ہو جاتی ہیں چاند کا پٹ جانا ہے کیونکہ یہ حادثہ بہت ہی قلیل الوقوع

جبکہ اللہ تعالیٰ نے قرب قیامت کی نشانی قرار دی ہی اور نیز معجزہ ہی تھا جسے
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم کا کر دیا ہے چنانچہ حنف یعنی زمین کا دھنس جانا اور زلزلہ
 منہوا تر آنا اور فتنی اور شور شین اور لڑائیں واقع ہونا ان سب کو نشانی قرب قیامت
 کی گردانی ہے اور باعتبار وقوع کے موافق اخبار نبی علیہ السلام کے معجزہ نبی کا
 ہو جائے ہیں اور چونکہ کفار مکہ نے نبی علیہ السلام سے سوال کیا کہ کوئی نشانی
 اونکو دکھلا دیں تو آپ نے خبر دی کہ عنقریب ونکو نشانی دکھلا دیں گی جب پرہٹ
 گیا تو اونکو یہ نشانی دکھلا دی اور یہ نشانی انکا معجزہ ہو گیا یہاں تک کہ فلسفہ
 کے مذہب پر ہی معجزہ ہو سکتا ہی کیونکہ یہ تو ضرور ہی نہیں کہ اشتقاق قمر جب ہی
 بولیں گے جب نفس جرم قمر حقیقت میں پرہٹ جاوے بلکہ تاویل اوسکی واسطی اسکا
 فلاسفہ کے بموجب ہب فلاسفہ کے یوں ممکن ہی کہ یہ اشتقاق قمر بمنزلہ خان
 اور ستاروں کے ٹوٹنے کی اور مثل خسوف و کسوف کے ہو دی جو درمیان آسمان
 و زمین کے حادث ہوتے ہیں اور ناظرین اونکو دیکھ کر وہی الفاظ استعمال
 کرتے ہیں جو ان حوادث کے موضوعات حقیقی پر بولی جاتی ہیں کیونکہ قرآن شریف
 تو بموجب محاورہ لسان عرب کے نازل ہوا ہی جیسا عرب کا محاورہ اذہب
 بول چال ہوگی اوسکی موافق معنی الفاظ قرآن مجید مراد ہو سکتی ہیں اور نظیر اوسکا
 ہی کافی ہے جو عبد اللہ بن مسعود سے مذکور ہے کہ جب عرب قحط میں مبتلا
 ہوئے تو بسبب شدت قحط کے آسمان میں اونکو دھواں نظر پڑا اور اسی باد
 میں نازل ہوئی ہی آیت یوم تاتی السحاب بدخان مبین اور ابن ماجشون جو ایک
 امام ہے ائمہ ہدایت میں سے کہتا ہی کہ اللہ تعالیٰ کو قیامت کے روز جو صور
 مختلفہ میں دیکھیں گے اوسکی یہ معنی نہیں ہیں کہ فی الحقیقت خداوند تعالیٰ
 صور مختلفہ میں صورت پذیر ہو بلکہ فقط باعتبار رویت ناس کے صور مختلفہ

میں دیکھا جانا آیا ہی اور میرے گمان میں سبب حادثہ شوق القمر کا بموجب اس تاویل مسکت
 فلاسفہ کے یہی کہ اجزای مایعہ قلیہ جو بسبب اتصال اللیام باہمی کی مثل ایک سطح کو
 ہو جاوین اور پچھی ایسے سطح حادثہ کے کوئی جرم کشیف مثل ہوا یا ابر غلیظ کے
 واقع ہو وی تو اب یہ سطح حادثہ مانند ایک شیشہ شفاف کے جسکی پشت پر قلعی پٹی
 ہو گیا اب اس سطح حادثہ میں کل جرم قمر منطبع ہو سکتا ہی اور اس صورت میں پورے
 دو چاند کہانی دیکھی یا بعض جرم قمر منطبع ہو تو ایک چھٹا چاند اور ایک لمبے پرا دکھائی
 دیو یگا اور اگر کوئی جرم کشیف بعض جرم اصل قمر کو ڈھانک یو وی تو ٹیک و ٹکری
 چاند کے دکھائی دیوین کے ایک اصلی ٹکڑا چاند کا اور دوسرا وہ جو اس سطح
 حادثہ میں بطور عکس کے منطبع ہو اور اسکی مثال مسک فلاسفہ پر مثل خسوف
 و کسوف و تیر قوس قزح کی ہی اور مثل ٹوٹنی ستاروں کی اور یہ تو بالخص ثابت ہے
 کہ یہ کل حوادث آیات اور نشانیوں میں سی ہیں اور یہ تاویل یعنی من ابتدای قولہ
 ولیستحجبان بکون انشقاق الی قولہ وقد جار انفس بانہا کلمات آیات علی سبیل الامکان
 بمقابل فلاسفہ و نمکی مسک کے بموجب بیان کی گئی ہی تاکہ وہ بھی حسب مقتضای
 اپنی مصطلحات و مسلمات کے مجبوراً قائل ہو جاوین اور انکو انکار کی گنجائش
 نہ رہے ورنہ بموجب ہب اہل حق کے اللہ تعالیٰ کی قدرت ان سب چیزوں کو گہرے
 ہوئے ہی اور اسکی قدرت کے نزدیک نفس الامر میں شوق القمر ہو نا جیسا کہ
 اہل حق کا مختار ہے کچھ نہ ہی دور زمین اور سارا عالم خدا ہی کو ہی اور نیز تجربہ پر
 و معنی نہ رہے کہ اس مسئلہ میں اور نیز جو اسکی مشابہ ہو مثل مسئلہ صفات باری
 تعالیٰ خواہ صفات ازسم تشبیہات و مناسبات ہوں جیسا کہ یہ درحل
 خواہ منافیات اور مغائرات سی ہوں صراط مستقیم ان سب میں ہی کہ
 انکی ظواہر پر چھوٹا جاویے اور انکی کیفیت وجود سے بحث و تفتیش

یکجا دمی اور مجاہدہ اعتقاد رکھی کہ جو کچھ اللہ تعالیٰ نے ان الفاظ سی را وہ کیا ہے
 وہی حق ہی اور باوجود ظاہر پر چھوڑنے کے یہ نہ کہی کہ یہ را وہ کیا ہے اور وہ را
 نہیں کیا کیونکہ نہ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے ایسی مسائل کی تحقیق کیفیت میں بحث
 کی اور نہ اون کے اصحاب نے اور نہ تابعین نے جو احسان کی ساتھ صحابہ کی متبع تھے
 اور ایسی تدقیقات و تحقیقات میں اشتغال فرما معتزلہ سے پیدا ہوا ہی اور انہوں نے
 فلاسفہ سے جو مخالف اسلام میں ایسی باتیں چرائی ہیں پھر بعد بعض اہل سنت نے
 بھی غفر اللہ لہم ایسی تدقیقات جنکا نتیجہ کچھ بھی نہیں معتزلہ سے چرائی ہیں اور یہ
 چوری معتزلہ کی فلاسفہ سے اور پھر چوری بعض نام کی اہل سنت معتزلہ سے ہمیں پھر
 کلام میں ایسی واضح کردی ہے کہ اس سے زیادہ ایضاح متصور نہیں اگر شک ہو
 تو اس کی طرف رجوع کر قال الوکیل ہرہ مجہد لا نسلمہا لہم انا نقل نے کلام صاحب
 تفتیحات کا اذکر دوسرے کتاب سے بطریق تفصیل اجمال نقل کیا ہے اس میں
 مخاطب لیل اور مدلس ہونے کا کیا ذکر اور کونسا محل ہی اس کی بعد اثر ابن عباس
 جو درمنشور سے نقل کیا ہے اولاً تو جب تک اس کی صحت ثابت نہ ہو اس کو محل استدلال
 میں لانا درخو قبول نہیں ثانیاً بصورت تسلیم کر لینے مضمون اس اثر کے کونسا الزام
 صاحب تفتیحات اور صاحب حضرات کی طرف عائد ہوتا ہے کیونکہ صاحب تفتیحات نے
 خود اپنے قول میں تضعیف اس تاویل کی کر دی ہے کہ ما قال وہذا کرتہ علی الامکان
 والافتقارہ المستع کل اور نیز فرما دیا ہے کہ یہ تاویل خلاف صراط مستقیم ہے اور
 نسبت ایسی تاویل کے کہا ہے کہ یہ ایک ایسا فعل ہی کہ نہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم
 سے مروی ہی اور نہ صحابہ سے اور نہ تابعین سے اور پھر اس تاویل کو ابھی اپنی کلام
 میں ہرقہ در سرفہ قرار دیا ہے علی ہذا القیاس صاحب حضرات نے بھی بخوبی یہ
 فرما دیا ہے کہ ایسی تاویل پر باوجود اس قدر تصریحات اور تخصیصات کے اعتراض

وہی مثل جو کہ قاضی ہر چند ہر تہہ ہی مگر میں بخمار اگر ایسی ہی وکالت ہی اور یہ ہی
 قانون سالت تو خدا حافظ اندیسی کی داد نہ فریاد اند ناماریٹھی گا اور یہ جو آپ سزا
 ہیں کہ فیس من قبل المحسف والزلزل الخ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان
 آیات کی معجزہ ہونی کی منکر ہیں کیونکہ شاہ صاحب نے صرف اثتر اک ان آیات کا ساتھ
 شق القمر کے اعجاز میں بیان فرمایا ہے من حیث الاخبار او شق القمر کو مشبہ اور
 ان آیات کو متبہ کہا ہے آپ اسکا انکار کرتے ہیں تو حاصل آپ کی انکار کا یہی ہوا
 کہ یہ آیات معجزہ نہیں یہ وہی مثل ہے کہ فرمن المطوف تحت المیزاب سے چون خدا خواہ
 کہ پردہ کس و دہمیش اندر طعنہ پا کان برد - وکیل صاحب یا تو نسبت انکار
 معجزہ شق القمر کی حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کطیف کرتے ہیں یا اب آپ خود
 انکار معجزات ہیتار کا کرنے لگے انسا فرق ہی کہ شاہ صاحب نے قواشات اعجاز شق
 القمر کا بطور تحقیقات مجتہدانہ عارفانہ فرمایا جسکو وکیل صاحب سمجھی اور وکیل صاحب
 لی ان معجزات کی محض نفی کی احادیث صحیحہ در باب وقوع خسوفات جو کتب صحاح
 میں وارد ہیں اہل بصیرت پر محقق نہیں اور چونکہ وہ خسوفات اوسیطح واقع ہوئی
 جیسا کہ نبی علیہ السلام نے خبر دی تھی کہ خسف بالشرق وحسف بالمغرب وحسف
 بجزیرۃ العرب واه الستة الالبخار چنانچہ اذاعہ میں لکھا ہے وندہ الخسوفات وقعت
 فی خلافة سلیمان بن عبد الملک وخلافة المیطع وغیرہا بخارا وبالری ونواجیہا و
 ببلد طالقان وبقریۃ من اعمال بصری واذریحان وغیرہا من دیار العجم ولا تکا
 تخت الخسوفات وحسف فی زمانہا بعدہ قری کثیرہ پس ان خسوفات کے معجزہ
 ہونے کی کیا معنی علی ہذا القیاس کثیرۃ الزلازل وکثیرۃ القتل والملاحم جو اشتراط
 سے ہیں اور نبی علیہ السلام نے انکی خبر دی ہی اور احادیث صحاح میں ذکر انکا
 موجود ہی اور موافق اخبار مخبر صادق کے کچھ واقع ہو چکی اور آئندہ کو بھی ہوا

او کئی معجزہ نہونی کے کیا معنی اذا اعد من الکھاسرے ومنہا کثرة الزلازل وکثرة القحط
 والرحیث ہی من اشرط الساعۃ و فی ذلک حادث عند اہل السنن والصحیح و ضبط
 فی الاشاعہ تلمک الزلازل الخ بالجلد جن جن امور کی خبر بنی علیہ السلام فی: سی
 واقع ہو چکی یا آئندہ واقع ہوں وہ سب من حیث الاخبار معجزہ نبی ہین وکیل صاحب
 صرف ایک شق القمر پر ایمان تقلیدی لا کر تمام معجزات کے منکر ہوتی ہین اور مصدا
 نوین بعض و تکفر بعض کے ٹھرتی ہین لغو وبالہ من شرور انفسا ومن ہستیات کما
 اور دھان کا معجزہ رسول مقبول ہونا خواہ وکیل صاحب کو فی معنی ایون حقیقی یا
 مجازی اظہر من الشمس ہے اگر لفظ دھان اپنی معنی حقیقی پر محمول ہو تو اوس سے وہ
 ہوگا جو اشرط ساعت سے قبل قیام ساعت حادث ہوگا اور چالیس دن ٹھہر گیا پھر
 بنی علیہ السلام فی اوسکی خبر دی ہی اور واقع ہوگا تو پھر وکیل صاحب اوسکی معجزہ ہونیکا
 کیون انکار کرتے ہین غایۃ الامر یہ ہے کہ ابھی تک واقع نہیں ہوا اور وقوع اوسکا بڑا
 مستقبل کما خبر ہو چکا اوس مسلک کے جو شاہ صاحب کے بیان کیا ہی معجزہ ہونے میں
 کچھ مفرت نہیں کرتا مومنین کا وصف یہی ہے کہ یومنون بالغیب اگر معنی مجازی پر محمول
 ہو تو جب نبی علیہ السلام نے شیرین قریش پر بیٹھ لانی ایمان کے بددعا کی اور
 اوس بددعا کی بموجب قریش قطع ہین جو موجب دھان مجازی ہو مبتلا ہوئی
 تو اوسکی معجزہ نہونیکا کیا معنی تفسیر مستخرج البیان میں لکھا ہی اخرج البخاری و مسلم
 وغیرہا عن بن مسعود ان قریشا لما استعصت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 من الاسلام قال الہم اعننی علیہم سبع کسب یوسف فاصابہم قحط وجہدا کلوا العظام
 فجعل الرجل یطیر الی السمار فیری ما بینہ و بینہا کہتہ الدخان من الجوع فانزل اللہ
 الایۃ فانی النبی یفقیل یا رسول اللہ استسق اللہ لمطر فاستسقی لہم فسقوا فانزل
 اللہ انما کاشفوا العذاب تملیلا انکم عاندون فلما اصابتہم الرقاۃ عادوا الی حالہم فتر

اللہ یوم یطش البطش الکبریٰ الممتقون فانتقم اللہ یوم ہر فقد مضی البطش
 والدخان واللزام انتهى موضع الحاجة آگے رہا انقضاء کو اکب اور خسوف کسوف
 سورہ سب بالفرد مثل شق القمر کے آیات الیہ میں سے ہیں اور انکی آیات ہوں
 میں کچھ شک شبہ میں باب صلوۃ الکسوف وغیرہ میں اطلاق لفظ آیات کا ان پر
 آیا ہی اور نسبت انقضاء کو اکب کے اللہ تعالیٰ فرمایا ہے۔ وجعلنا یاربوا للشیء
 اگر یہ سب آیات نہیں نو بہر کیا ہیں اور چونکہ انکا آیات الیہ ہونا ثابت ہی تو پر کیا اعتراض
 ہے اگر یہ اعتراض ہو کہ شق القمر میں ایک مراحسی زیادہ ہی کہ وہ معجزہ رسول مقبول
 بھی ہی اور یہ آیات معجزہ رسول نہیں تو اسکا انکار کون کرتا ہی صرف کلام امیں کہ
 کہ شق القمر ہی مثل خسوف وکسوف وغیرہ کے آیت ہی آیات الیہ میں سے جس قسم
 کی تاویل بموجب مسلک فلاسفہ کے خسوف وکسوف وغیرہ میں جاری ہو سکتی ہے
 ویسی ہی شق القمر کی سبب حدوث میں اہل فلسفہ بیان کر سکتی ہیں اور اگر یہ مراد
 کہ کسوف و خسوف وغیرہ مانیوہ کہ انکی وقوع کے اسباب ظاہری تو وہی ہیں جو
 فلاسفہ نے بیان کئی ہیں اور آیت وہ ہوتی ہی جو خلاف اسباب ظاہری واقع ہو
 تو میں دریافت کرتا ہوں کہ یہ تفرقہ کتاب وسنت میں کہاں آیا ہی کہ الفاظ خسوف
 وکسوف وغیرہ نوسنہ الشارع معنی ہجازی پر محمول ہیں اور انکی اسباب حدوث
 حسب بیان فلاسفہ کے ہیں اور تنق القمر اپنی معنی حقیقی ہی پر محمول ہی تو گزارش
 یہ ہی کہ جیسا شارع فی صیغۃ الشق القمر فرمایا ہے ویسا ہی انکسوف الشمس و الخسوف
 القمر وغیرہ آیا ہے اور جیسا کہ شارع فی کیفیت سبب اشتقاق بیان فرمائی ایسی ہی
 کیفیت سبب حدوث خسوف وکسوف میں بتلائی کسوف و خسوف ہی عند
 اپنی معنی ظاہری پر محمول ہی ہر یہ تفرقہ کہ خسوف وکسوف وغیرہ کے اسباب حدوث
 تو وہی ہیں جو فلاسفہ نے بیان کئی اور سبب اشتقاق قمر وہ نہیں جو فلاسفہ بیان

بیان کرتے ہیں تو یہ تفرقہ آپکا ہی ایجاد ہی بقول شخصی گندہ بروزدہ اگرچہ کتبہ
 لیکن ایجاد بندہ (خاندنہ صرح فی الحدیثین) کون الشق قطعین الیہ اقول
 کیا فصاحت ربلاغت عربی ہی کہ بجای کون القم قطعین کون الشق قطعین فربانی
 خیر قطع نظر اس نزاع لفظی کی گذارش یہ ہی کہ لفظ شق کو معنی مجازی پر کون محمول
 کرتا ہی وہ تاویل تو صرف بمقابلہ فلاسفہ جواب لازمی کے طور پر بیان کی گئی ہی
 کما مر قولہ فلا یظفر النظر بالذخان، اقول جب خان کا معجزہ ہونا بہرہ و معنی
 حقیقی ہون یا مجازی ثابت ہو گیا تو پھر شق القمر و سکا نظیر کیوں نہیں ہو سکتا
 اور تفسیر کبیر سے جو عبارت طویلہ نقل کی ہی وہ خارج از بحث ہی نہ مفید نہ مضر
 قولہ و ما ذکر من قول بن ماجشون فلا طائل تحته، اقول رویت ہارمی تعالیٰ
 بروز قیامت صور مختلفہ میں دو حال سی خالی نہیں یا تو فی الحقیقت ہی صور مختلفہ
 ہوں یا باعتبار رویتہ کے اختلاف صور مجازا کہا گیا نفس الامر میں اختلاف صور
 نہیں بصورت ثانی مدعی ماول یعنی امکان تاویل ثابت ہی اور بصورت اول
 ہم مسئلہ شق القمر میں تاویل کو کب پسند و مختار کرتے ہیں وہ تاویل واسطی اسکا
 فلاسفہ کے بیان کی گئی نہ بموجب پنی مذہب مختار کے کما مر مرزا لیکن تم اپنی
 مسلک کے بموجب اختلاف صور میں بالضرورت تاویل کرو گے قولہ و ما خیل ان
 سببہ الخ اقول الحمد للہ کہ اپنے اقرار کیا کہ ہو بحث علی حمل الالفاظ علی ظوہر
 و بقول الاشتغال بہذہ الامور من المتعذر لہ حین استرقوا من الفلاسفہ الخ و بفضل
 ما شہدت بہ الاعداء انگی رہا یہ اعتراض و مشتغل نفسہ بتاویلات رکیکہ فلسفیتہ الخ
 یہ آپکی فہم کی خوبی ہی جنابنہن بمقابلہ کسی فرقہ کے حسب مقتضای او سکی مصطلحات
 اور رسالت کے کسی امر اسلامی کا اثبات کرنا امر آخر ہے اور اپنا مذہب اور
 مسلک بیان کرنا چیز سے دیگر علمائے کاملین اور فضلا متبحرین کا یہی کام ہے

کہ ہر ایک فرقہ کی ہوا بھی میں حسب قول مشہور کلمہ الناس علی قدر عقولہم
 اور کسی مسلمات اور مصطلحات کی بموجب سکات خصم کرتے ہیں یہ امر ہر ایک
 مناظر منصف پر واضح اور ہویا ہے جو مبتدی کتب مناظرہ رشیدیہ وغیرہ میں پڑ
 ہو گا وہ بھی اس بات کو خوب جانتا ہی مناظرہ حضرت ابراہیم کا ساتھ مشرکین
 کے اسی قبیل سے تھا جو قرآن شریف میں مذکور ہی تھا بل فعلہ کبیر ہم ہذا فاسکون
 ان کا نوا ان یطعنون اور حجت لانا پروردگار کا واسطی نفی ولد کے اسطر حیر کہ اقل
 ان کان للرحمن ولد فانما اول العابدین قرآن شریف میں مسطور ہے اور ایسا ہی
 قرآن شریف میں آیا ہے انا وایاکم علی ہدی اور فی ضلال مبین اور غیر ذلک
 الا لزامات المسکتہ فی مقابله الفرق المفرقة قولہ باین انہ کیف یری الشکل الخ
 میں تو اسکا جواب کچھ عرض نہیں کرتا کیونکہ یہ مسلک ہمارا مختار ہی نہیں لیکن وہ
 ماول جو مذہب اپنا مسلک فلاسفہ پر رکھتا ہو گا اچکویہ جواب دیکھا کہ حسب طرح آپ
 علوم منقولہ سے محض ماری و عاقل ہیں اسی طرح علوم معقولہ سے بالکل جاہل
 ورنہ اگر آپ کو یہ بھی معلوم ہوتا کہ برتان میں علت سے طرف معلول کے
 انتقال ہوا کرتا ہے اور برتان انی میں معلول سے طرف علت کے تو یہ کیوں
 فرماتی کہ غلیہ ان ہیں اولاد لک و ثانیاً میں انہ فی ملک الیہ عند التحدی ظہر کند
 قال صاحب الحضرات واول ہذا الکلام تاویل لاشک فیہ و آخرہ تفویض لایب
 فیہ فثبت من ہذا ان المراد من التاویل المذكور کون المعجزۃ فی ہذا الامر ہوا الخ
 بانشقاق القمر آیت لقرب الساعۃ فوقع کما خبر ہذا اعجاز للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
 والمراد من التفویض ان یر العالم انشقاق القمر نفسہ علی ظاہرہ و لای کیف و لای
 بل یقول بہ کما وردت بہ الاحادیث الصحیحۃ فی الصحیح وغیرہ و کما نطق بہ انما
 الغیابہ و من تبعہم بالاحسان فانہم رووا معجزۃ شق القمر من دون تاویل و لا یمکن

و لم یرد منهم فی ذلک شئ و علیہ درج جمہور اہل العلم سلفا و خلفا و لم یخالف فیہ احد
 منهم الی الان ترجمہ اور اول اس کلام کا بی شک شبہ تاویل ہی جو مذموم ہے
 اور آخر اس کا بی شک تفویض ہی جو مستحسن اور طریق سلف صالح ہی پس اس سے
 ثابت ہوا کہ مراد تاویل مذکور سے انساب میں یہ ہے کہ صرف اخبار ہی سب علیہ السلام
 کا نسبت شق القمر کے جو قرب قیامت کی نشانی ہی معجزہ گردانا جاوی نہ نفس الشقاق
 قمر اور چونکہ بموجب اخبار آنحضرت علیہ السلام کے انشقاق قمر واضح ہوا تو شق القمر
 مقرون بالاجبار معجزہ ہو گیا اور تفویض سے مراد یہ ہے کہ نفس انشقاق قمر کو اپنی ظاہر
 پر چھوڑا جاوے اور اس کی کیفیت انشقاق میں کہ کیونکر پیشا بحث کیجاوے اور نہ
 تاویل کیجاوے بلکہ قائل ہو دی بظاہرہ جیسا کہ احادیث صحاح میں وارد ہے اور
 جیسا کہ وارد و مناطق میں ساتھ اس کے آثار صحابہ اور تابعین کیونکہ ان سب نے روایت
 کیا ہے معجزہ شق القمر کو بغیر تاویل اور تحکیف کے اور انسی اس تاویل کے ثابت
 کچھ نہیں وارد نہیں ہوا اور تمام جمہور اہل علم سلف و خلف ظاہر پر ہی محمول کرتے
 چلی آئے ہیں اور کسی ایک لم معتد بہ نے ہی اس دم تک خلاف نہیں کیا قال
 الوکیل لانہ ما خبر عنہ علی علیہ السلام قبل الشق بزمان اقول اس کلام میں خلل ہے
 بچند وجوہ اول یہ کہ وکیل بیان قائل ہی ثبوت عدم الاخبار کا اور استاذ وکیل
 نظم الدرر میں قائل ہے عدم ثبوت الاخبار کا اور اول خاص ہے اور ثانی عام
 پس ما اشار الیہ شاگرد اس قول میں استاذ سے ہی بڑ گیا مڑ سے تو بڑے جھوٹے
 سبحان اللہ دوم دلیل اس دعویٰ کی نہیں ہی مگر وہی جو صاحب نظم الدرر نے بیان
 کی ہے فاجدنا روایت واللہ علی انہ سلم خبر عن الشق اولاً ثم شقاً اور عدم وجدان روایت
 دلیل عدم وجود روایت پر نہیں ہے کیونکہ محتمل ہے کہ روایت باوجود وجود کے
 غمٹی ہوو علی تقدیر التسلیم عدم وجود روایت سے عدم اخبار لازم نہیں آتا ہے

کیونکہ ہو سکتا ہے کہ اخبار نفس الامر میں پایا گیا ہو اور مروی نہ ہو اور سو ہم
 پوچھتے ہیں کہ وکیل صاحب نے کل دو دوا میں حدیث کا استقرار و احاطہ و احصا کر کے یہ
 تحریر فرمایا ہے یا بغیر اسکی شق اول صریح کذب ہو کیونکہ یہ رتبہ تو اکابر حفاظ
 حدیث کو بھی نصیب نہیں ہوا تمہارا اور تمہارے استاد کا لکھا ذکر ہے کیونکہ
 تمہاری اور تمہارے استاد کی شمار تو اہل حدیث کے نزدیک طلبہ علم حدیث
 میں ہی نہیں ہے ویکو ابو حازم نے رشید کی مجلس میں زہری کے سامنے ایک
 حدیث کا ذکر کیا تو زہری نے کہا میں اس حدیث کو نہیں پہچانتا ہوں تو ابو حازم
 نے جواب دیا کیا تو نے سب صحابہ میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی یاد کر لے ہیں زہری نے کہا
 نہیں ابو حازم نے کہا کیا تو نے ادھی حدیثیں یاد کر لی ہیں زہری نے کہا امید کرتا
 ہوں کہ ابو حازم نے اس حدیث کو نصف آخر میں داخل کر لے گا فی التدریج
 بر تقدیر ثانی اس اخبار کو اوّل میں داخل کر لو جو تمہاری اور تمہارے استاد کی
 نظر سے نہیں گذرین اور شاہ صاحب و سپر مطلع ہوئے چہارم حدیث انس سے
 بخاری و مسلم میں مروی ہو تا ہو کہ ارادت انشقاق قمر سوال اہل مکہ کے بعد
 واقع ہوئی یعنی اہل مکہ نے سوال کیا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو کوئی آیت دکھلا دیں اور
 مراد آیت سے شق قمر ہے جیسا کہ حدیث ابن عباس اسکی مبین ہے اب یہاں دو احتمال
 ہیں ایک تو یہ کہ بعد سوال کے فوراً ارادت انشقاق قمر کی گئی اور اسکی درمیان میں
 کچھ کلام وقیل وقال واقع نہ ہوئی یا سوال و ارادت انشقاق قمر کے درمیان میں کچھ
 کلام وقیل وقال اور یہی ہوئی منظون شق ثانی ہے کیونکہ اگر کسی و اہم سوال کے جواب
 میں بغیر کسی طرح کی پخت و نیر و عمد و میثاق کے اظہار آیت عند العقل مستبعد
 معلوم ہوتا ہے اور مؤلف اسکی ہے روایت ابن عباس جو سابق منقول ہوئے
 جبین یہ لفظ ہے ان فعلت تو منوا قالوا انعم قال و کانت لیلة بدیال رسول

صلعم ربہ ان یطیعہ بالاعمال اور یہ روایت اگرچہ ضعیف ہے مگر واسطی تا ئید اوس
 امر کے جو ظن غالب حدیث صحیح سے مفہوم ہوتا ہے کافی ہی اور مجموعہ ان امور کا
 یعنی اہل مکہ کا حضرت سی شوق قمر کا سوال کرنا اور حضرت کا یہ فرمانا ان فعلت تو منوا
 اور اؤ نکایہ کہنا کہ نعم اؤ پھر حضرت کا اپنے رب سے شوق قمر کی دعا کرنا بزبان حال خبر
 دی رہا ہے کہ شوق قمر ہو گا پس بالغرض اگر زبان قال سے حضرت صلعم کا انتشاق
 کی خبر دنیا ثابت نہ ہو تو اخبار بزبان حال تو ثابت ہی اور یہ امر واسطی تصحیح کلام شاہ
 صاحب کے کافی ہے اور وکیل صاحب کے جو آخر کلام میں شعر لکھی ہیں اس امر کے
 اظہار کو کہ عربی کا شعر میں پڑھ سکتا ہوں سو نتیجہ اوسکا آپکو معلوم ہو گیا ہو گا کہ
 خود ہی مصداق مضمون اؤن اشعار کی ہیں سے شعر فہمی عالم بالامر معلوم شد
 قال صاحب بحضرات المذی بطبری فی ہذا المقام ان الاخبار بشوق القمر قبل وقوعہ خبر
 عن الغیب الخبر عن الغیب علامہ اسد تعالی لا حد من انبیائہ معجزۃ ایضاً و شوق القمر نفس
 و ظہورہ علی ہذا حد من الرسل ایضاً معجزۃ فلیس فیما ذہب الیہ الشاہ ولی اسد محدث
 الدہلوی و تفرد بہ عن غیرہ مناد فی العقیدۃ او انکار لہذہ المعجزۃ و انما قال بہ بناءً
 علی ما ظہر عنہ من طریق المعجزۃ و سبل الحوادث و الکوائن للانبیاء و الرسل جمیعاً
 قال تعالی علیہ فی ہذا الامر تعالی من جاہل غشوم علی عالم معلوم علیہ و فضلہ و منزئہ علی ال
 عمرو و بلوغہ فی ذلک الی ما لا سبیل لاحد من نظرائہ و اہل عصرہ الیہ و لو بمختار ما
 اتاہ اسد سبحانہ و تعالی و قد کان اما من ائمہ الہدی جامعین العلوم الظاہرۃ
 و الغنوں الباطنۃ کا ملا فی کلیہا مکمل الخیر من العباد الصالحا الطالبار للددین المعترف
 و الاحسان و البیقین موصلاً لہم الی اتباع الشریعۃ و الی سبیل السرب العالمین
 حاصل ترجمہ مجکو جو استقامت میں ظاہر ہوتا ہے یہی کہ اخبار شوق القمر قبل از وقوع
 غیب کی خبر دنیا ہی اور خبر دنیا امر غیبی کا بذریعہ اعلام الہی کے جو کسی نبی کو اللہ

کی طرف سے ہو دوسرے معجزہ نبی ہی اور شق ہونا قرآن رسول علیہ السلام کے ہاتھ پر
 ہی ایک معجزہ ہے پس شاہ ولی اللہ صاحب جسطرف گئی ہیں اور وہ اسکی ساتھ منفر
 ہیں سوا اسکی سبب کوئی فساد عقیدہ میں نہیں ہو سکتا اور نہ انکو اس معجزہ کا انکار
 ہے اسی انتہائی کو من حیث الاخبار معجزہ فرمایا ہے ان حضرت شاہ صاحب کو جو
 اپنے اجتہاد سے طریقہ معجزہ ہونے حادثات و کائنات کا انبیا کی واسطی ظاہر ہوا
 اسکو بیان فرمایا ہے پس حملہ کرنا ایسی عالم پر جسکا علم و فضل مخالف و موافق کو
 مسلم ہے اور فضیلت اسکی اسکی معاصرین پر معلوم و متیقن کام جاہل و ظالم کا ہی
 کیونکہ کوئی شخص انکی معاصرین میں سے ہی انکی علم و فضل کے دسویں حصہ تک
 ہی نہیں پہنچ سکتا اور یہ تحقیق تھی وہ ایک بڑے عالم اور امام ائمہ ہدی میں سے
 اور جامع و کامل تھے درمیان علوم ظاہر و باطن کے اور کامل کر نیوالے دوسرے
 بندوں خدا کے جو صلی و طلباء معرفت و احسان و یقین ہیں اور جو ایسی معرفت
 دین پونہ جانے والی تھے ان طلباء کو خدا و رسول کے راستہ کی طرف انتہی جا
 قولہ و ہو تیرک خبر اللہ رسول بکلام مردود اور مرداد اس کلام مردود سے عبارت
 تفہیمات ہی سو جس میں سے تفہیمات اس کے مولف نے لکھا جسکا انتقال بقول
 وکیل بلکہ موکل سٹہ^{۹۴} میں ہوا ہے اب تک کسی نے اسکا رد کیا تھا اسلئے
 کہ اس قول میں کوئی خلل نہ پایا گیا تھا محمل صیغہ اسکا معلوم کر لیا تھا اس پر
 صدیقین بعد عمر دراز کے اپنی خیال کا سد و فہم فاسد میں عبدالحلیم اہل حق
 کے فاسد اور ان کے پوت سپوت نی یہ کرتوت کیا کہ وکیل کو کہہ کر کے عبد اللہ
 طاغوت میں اپنے دعوی کا ثبوت اپنے خیال فرقت کی بنیاد پر پیش کیا
 لایحی و لایموت کا جلوہ دکھایا اور یہ نہ سمجھا کہ جس مقدمہ کی مبادی گذر جاتی
 اسکا دعوی نامسموع ہوتا ہے مثل مشہور ہے مستی کہ بعد از جنگ یاد آ

برکہ خود باید زد اب بعد لکھو لکھیں برس کے پڑوسی دعویٰ کو تبیین پوت کے
 باب مولوی احمد علی مرحوم سے مار چکی تھی پیش کیا وہ تو دھمکے ہو چکا ہے آپ
 اسکی ڈگری کوئی حاکم منصف امام عاقل نہ کر گیا شاہ اودہ کی نمک میں باوجود زوا
 ملکیت اب بھی اثر باقی ہے کہ او کی نام لیوا راضیوں کی طرح سفینو کو تیرا کرتے
 اور سنگی محل میں بیٹہ کر دور لگی کاؤ نکا بجاتی ہیں یعنی مجددین میں ہیں اور مجتہدین
 و شیعہ اعدو باعدان اکون میں ابجا امین حضرت مرزا جان جانان قدس سرہ فی احد
 بیان و فرقہ ناجیہ کے فرمایا ہے فرقہ ثالث میں ہیں اور فرقہ درترو و تدریب اند لالا
 ہولاروالالی ہولار غریب میں ہیں لکھت خسرو دنیا والاخرہ اشارت بحال ایشانت کہ نیم خطر
 ایمانت انتہی بلفظہ الشریف قولہ ان الحفظ جعل نبرہ العبارۃ صیغۃ لرسالتہ الہندیۃ الخ طبع
 غایت طرفگی سے قابل تماشا ہو اسلامی کو کل حصہ کا بیٹا ہے کہ سب مسلمان جوئی گواہی حسی
 او کی اس مقدار میں ادا کریں اور پھر سب متساوی ہوئے کہ ایمان فردی سی بالائی طاق رکھیں اور
 صاحب امام اعظم صاحب کے اجتہاد کو تو تین حصہ است اجتہاد قبول ہی نہیں کیا تمہاری
 فاسد کو جو ایک شعبہ دہشت کا ہی بھلا کوئی گا ہی کو مانی گا شاہ اودہ کی حکومت ہی فرقہ
 محل میں باقی نہیں ہے کہ کوئی خوشامیسی ٹان کرے اور تم برادر و کالت او سکھو ہر دو صاحب
 ہند پرے رسالہ مولوی احمد علی صاحب وزیر تمہاری سب اندیانات و خرافات جوین
 بطور حوشی نظم الدر منقش ہوئی ہیں سب اس سالہ سے پیش روی ہیں اور معاملہ حیدر آباد
 و کون سب ہر اور معلوم کر چکا ہو کہ مکانات و شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی میں ایک طرف سی
 انتقام ہو اگر عجمی عرب و مصری تانقہ صانی شرق سکوحال و قال عبد السلام کا اور نکا انتقال اس
 صدرہ جانکاہ میں معلوم ہو گیا یہ جو لای کا تیر نہ ہو ہر عدالت کی کالت کا دوسرا رنگ و نہایت تائی
 فرقی محل قانون و سر اور انجمن اسلامیہ کا قاعدہ و سر افسوس کہ وکیل حسانی رسالہ شیعہ
 البشیر کو جسی بلفظہ ہند تعین فرماتی ہیں ملاحظہ نہیں پایا کاش اگر اوسکا بطلان فرماتی تو سار

نسکوئیں نہایت دلیل جتنا کہ دفع ہو جاتی بلکہ صرف عنوان عبارت حضرت التجلی کو جو آخر رسالہ
 مذکور میں بطور غمیمہ درج کی گئی ہے مکملہ لیا تو اور صرف لاتقربوا الصلوٰۃ پر نظر ڈالو ہی اس
 عنوان کے دیکھتے ہی حمیت فرنگی محل جوش میں آگئی اور تجلی حضرت التجلی سے آنکھیں جکارتو
 ہو گئیں مسید کذاب کی طرح بد مقابلہ حضرت صدیق ہو گئی فہم ہی فی جلالہ بصیرہ و انتقام
 باطل الا باطل و کذب لا قایل و ماصد رہنما منہ الامن سو فہمہ مجرور عمہ کمالا یخفی
 علی المتفطن البلیب و الماہر الاریب المناظر فی ہذہ الوریقات سے فکرم من جانبہ لا صحیحاً
 و انتہ من الغم السقیم۔ وقال ما قال تقلید الاستاذہ الحلیم الی الموکل کما تنفوخہ ہوا بضابط
 صراح عبارتہ التفتیات فرای مارای و سمع ما سمع من الثقات و تحطی بذا التلمیذ الرشید و المہر
 الی علی خطہ الخطو اکثادہ عشو اتہزلا نہزلہ من قبل فہم آذانیل لم اتبعوا ما نزل منقوال
 متبع ما یفیدنا علیہ باناد اولو کائنات باہم لا یعقون شیئاً ولا یتدرون و اذا قیل لہم لا تنفدوا فی
 ولا یمن قالوا انما نحن مصلحون لا انہم سم المفسدون لاکن لا یشعرون انا جبت ان یاری قمر عباق
 حضرت التجلی العلماء الاعلام و اکشف العالم الفاسدۃ عنہ لدی الخواص العوام طہند اکبت
 ہذا الجواب مع عبارتہ او ترجمتہ بالہندیہ لیطلع علیہا العالم والعامی راجیاً للانصاف من ان
 والادانی قولہ سے تالہ خواہم کہ بطرز درگرایا دکنم۔ دست ل گیرم و در کوی تو فریاد کنم پشتر شاید
 یہ سالہ مذکورین تکاب بی علاقہ اسوجہ چکایا گیا ہو گا کہ ناظرین سالہ کو یہ مراثت ہو کہ جناب کیل صاحب
 شاعر یا شعر خوان ہی ہرین کا قیل و داعی کمالات دیگر جناب پنج دان نیز ہستند لاکر انیسوس ہی
 یہ نہ بھی کہ نہ جدید نہ مثل تجدید جدید و اجہتا و ناسدید کوی یارین مصداق فرایہ شغال مال
 شغال ہی نوذ بالمدن الضلال سے ہر خس خاک کہ در راہ نمودی دارد آخرای باد مصابنا
 ہمہ آوردہ است و انا انشدہ سجت ارجو شکر سعی و لا ادری یتخینی ربی است
 بنجائی + و قد تم الکلام علی ہذا المرام بقولہ تعالیٰ۔ و جاد لہم بالحق ہی احسن
 و اخذ عنوانان اکھمد مد رب العالمین ادلا و اخرا و باطننا و ظن اہر

تقریر و لپیز جیاجی محمد حبیب صاحب ابوسعد ساکن ٹیلا نزل دارالسرہا ہوندرج پر
اشاعہ السنہ چہارم جلد ششم مطبوعہ جون ۱۹۱۳ء سید احمد علی عافہ
نواب صاحب پوپال ورائلی بابرکات الیقات

اس نامور دہر پر بغیر جامع ریاست دینی و دنیوی نے دین اسلام کے فروع و اصول زیر
زبان عربی و فارسی و ہندی استقدر تصنیفات کی کہ اوق مسائل دین جہر خواص علماء ہجو
کم مطلع تھے اب اکثر عوام و اوساط الناس جاننے لگ گئے ہیں ہندوستان و پنجاب بلکہ
عرب میں کوئی ایسی جگہ نہ ہوگی یا کم ہوگی جہاں کوئی اہل علم ہو یا علم کا ذکر و اثر ہو اور جناب مدد
کی کوئی تصنیف وہاں نہ ہو اسی نظر سے بعض علماء روقت فی انکو اس صدی کا مجدد قرار دیا ہے
اور انکے حقیق کیا ہے

مجدد العلم فی ہذا لوان ہون قد اقلد الناس من بدع و اشرا

اس وقت میں علم کا مجدد ہی جسے لوگوں کو بدعت و شرک سے چھڑایا

مروج العلم فی بدیہ و فی حضر بمنصل الدم الفجار سفالہ

جنگلوں اور پستیوں میں علم پھیلانے والا ناقص کاتیر قلم سے خون بہانے والا

مفسر الذکر بالقول المبیہ فقل علا بہ فوق اعلام و املاک

قرآن کا واضح بیان سے تفسیر کنندہ جسکے سبب وہ بڑے بلند تہ و الوہر فوقیت لگیا

ابدی الباقی تالیف لہ ظہرت مقالہ خطاب منہا کل افاک

میں نے ہم کو اپنی تصانیف ظاہر و باہر میں ایسی باتیں کہول دین معنی سے جو توڑ دینے

مگر افسوس صد افسوس بعض اشخاص ہندو جنکو دین کی طرف توجہ نہیں یا یون کہو کہ کم

ہے اور کتب و مسائل و مطلق ایشنائی نہیں یا یون کہو کہ نہایت ہی کم ہے جناب مدد

کی تصانیف کی قدر نہیں کرتے اور وقتاً فوقتاً ان پر بے جا کلمہ چینیان کرتے رہتی ہیں

اندون ایک کتاب موسومہ اسلام و مسلمانان کسی صاحب مولوی محمد سید
انخاب مولائی نامی سابق ایڈیٹر اودہ اخبار نے تالیف کی جو حسین اندون نے
مسلمانوں کے اسباب ترقی و تنزل کی ایسے طور پر تفصیل کی ہے کہ اس کے اکثر
پر جو بذریعہ اسکے ریویو ۲۲ صفحہ کے ہماری نظر سے گذرے ہیں ہمارا بھی صادم ہے۔

اس کتاب میں انہوں نے نواب صاحب مدوح کی تالیفات کا بھی ذکر کیا ہے اور گو
اون تالیفات کو اسباب تنزل حالت اہل اسلام کے شمار کیا ہے اور
اور اونکی مؤلف کی نسبت یہ چند نا ملائم الفاظ تحریر کئے ہیں کہ یہ ایک اسلام کا عالم خستہ
اور انبار بے سود تصنیفات کا مصنف ہو کر مذہبی مباحثہ موحدون اور خفیون میں
اوقات ضائع کرتے اور فضول روپیہ صرف کرتے ہیں۔

یہ اسکے الفاظ اس کتاب سے ریویو مندرجہ اخبار کوہ نور نمبر ۴۴ جلد ۳ مطبوعہ
جون ۱۹۷۷ء سے ہٹنے نکل گئے ہیں اصل کتاب کو ہٹنے نہیں دیکھا خدا جانے اس میں کہ
کیا زیادتیاں اور بیجا نکتہ چینیان جناب مدوح اور اونکی تصانیف کی نسبت مؤلف
کتاب سے سرزد ہوئی ہیں یہ الفاظ کتاب مذکور جو اس ریویو میں منقول ہیں
فلاط و محض خلاف واقع ہیں اور صاف یقین دلائے ہیں کہ جس شخص کے قلم سے یہ
الفاظ نکلے ہیں اُسے نواب صاحب کی مصنفات کو خواب میں ہی نہیں دیکھا۔
ان تصانیف پر یہ گمان کرنا کہ وہ مذہبی مباحثہ خفیہ و موحیدین پر مشتمل
ہیں صریح خلاف واقع ہے۔ نواب صاحب کی کسی کتاب میں جنتی و شافعی یا
و بدعتی یا شیعہ و سنی کا مباحثہ پایا نہیں جاتا۔ کوئی ہلکوا کی کتاب میں اس قسم
ایک مباحثہ دکھا دی تو ہم سے ہماری قدرت کے موافق جو انعام چاہے پادے
کوئی مرد میدان ہے اوسے۔

نواب صاحب کی کتاب تو درکنار اس قسم کے مباحثے انکی زیر حکومت ریتا میں۔

نہیں پاتے کسی نے سنا ہو گا کہ جیسے وہی مراد آباد بریلی لکھنؤ بنارس لاہور
 امرتسر وزیر آباد سیالکوٹ فرید کوٹ وغیرہ پنجاب و ہندوستان میں مذہبی سہارا
 خفیہ والہی ریش و سنی و شیعہ و وہابی و بدعتی کے ہوتے ہیں دینا مباحثہ کہیں شہر
 یار یا ست برہیل میں ہوا ہو یا اس مضمون کا کوئی رسالہ نواب صاحب یار یا ست بہار
 کسی اور کی طرف سے نکلا ہو +

ان اوائلی عمر میں اور زمانہ طالب علمی کے قریب نواب صاحب نے ایک دو رسالہ
 مولود و روز شیعہ میں لکھا تھا جس کا نام کلمۃ الحق و کشف الالتباس انہوں نے رکھا
 تھا مگر اس وقت نواب صاحب کو یہ کمال علمی و حکمت عملی حاصل نہ تھا اس وقت ان کا خیال
 و حال و حال اس طرزِ خیال سے ایسا مخالف ہو گیا ہے کہ ایسے مختصر رسالے کو
 انہوں نے اپنی تصنیفات کے عداد سے نکال دیا اور اپنی مصنفات کی فہرست سے
 خارج کر دیا ہے اس سے زیادہ واضح و روشن دلیل یہی مناظرات سے نفرت و کراہت
 پر کوئی کیا دیکھا سکتا ہے جو نواب صاحب بہادر نے قائم کر دکھائی ہے +

اس حالت میں نواب صاحب یا ان کی تصنیفات کو مذہبی مباحثات خفیہ والہ حدیث
 کی طرف منسوب کرنا خلاف واقع نہیں تو کیا ہے +

اور ان تصانیف کی نسبت یہ کہنا کہ وہ انبار بے سود پر یعنی اسکو
 مسلمانوں کی قومی ترقی میں کچھ دخل نہیں ہے سراسر نادانی اور کم فہمی پر مبنی ہے یہ بات
 بجز اس شخص کے جو مذہب کو قومیت کا بڑا سمجھتا ہو کوئی نہیں کہہ سکتا اور ایسا سمجھنے والہ
 نہ صرف اپنی نادانستی و لاعلمی سے قومیت سے ظاہر کرتا ہے بلکہ وہ اس بات کا بھی اظہار
 کرتا ہے کہ اسکو قومیت سے تعلق نہیں ہے گو وہ قومی ترقی کا زبان سے خواہاں ہے۔

اس قسم کے بیویوں کا کلام نقل کیا ہے جس کا ٹھیک ٹھیک مطلب یہ ہے کہ
 مذہب میں پیروی اقوام یورپ جائز نہیں ہے کیونکہ اس سے مذہب

کو نقصان پہونچتا ہے جو ترقی قومی کے منافی ہے معلوم نہیں (موتانی صاحب) نے یہ بات کہہ کر وہ بات کیونکر کسی یہ بات بھول گئے یا وہ بے سوچے فکر سے نکل گئے اور جبکہ شہادت اس بیان بابر ان اور باعتراف قومی ترقی خواہان بلکہ اقرانِ مذہب چینیان تصانیف نواب صاحب لا شان یہ عزت و محقق ہر کہ مذہبی ترقی قومی ترقی کا جو ہے اور قومی ترقی بدون ترقی مذہبی ناممکن و نامتصور ہے تو یہ اگر نواب صاحب مدد و ح نے اپنی تصانیف میں مذہب کو ترقی دی اور مذہبی مسائل کی حفاظت و اشاعت کی نوادگی تصانیف کو انبارے سود گنا کیونکر صحیح ہے اور اگر ترقی قومی اہل اسلام سے خارج و بیدخل ٹھہرنا کیا منہ رکھتا ہے کہ موتانی صاحب کی نسبت ایسے الفاظ نا ملائم فرماتے ہیں۔

اب رہا یہ امر کہ تصانیف نواب صاحب نے مذہبی ترقی کی سے یا نہیں اور ان تصانیف سے مذہبی مسائل کی حفاظت اور اشاعت ہوئی یا نہیں جیسے اس نے پہلے دینی تصانیف علماء سلف و خلف سے مذہبی ترقی و اشاعت ہوئی ہے اس کا تصنیف ہم عموماً ناظرین اور خصوصاً حضراتِ مکتبہ چین پر چوڑتے اور بجز تصانیف نواب صاحب دس بیس کتابوں کا نام ایک نقشہ کے ضمن میں بتا دیتے ہیں ناظرین و حضراتِ مکتبہ چین پر خدا و چار برس لگا کر ان کتابوں کا مطالعہ کر کے خود ہی ہم کو بتا دیں کہ ان کتابوں میں حمایت اشاعت و ترقی دین پائی جاتی ہے یا نہیں اور اس کا نفع دین میں دون کتب دینیہ سے جو ان سے پہلی تصنیف ہو چکی کہ یہ کم ہے یا اتنے زیادہ

نقشہ بعض مؤلفات نواب صاحب بہادر بہوپال

سبحانہ اللہ بالتوسیق والاقبال

نمبر	نام کتب	علم	زبان	کیفیت
۱	فتح البیان فی تفسیر القرآن	تفسیر	عربی	چار مجلدین ہر کہ ہر ایک انہیں سے تفسیر ہزار ہزار صفحہ میں ہے صحت و سند میں سالفہ سب تفسیرون سے فائق ہے۔
۲	عون الباری شرح تجرید مختصر بخاری	حدیث	"	۸ مجلدین ہی جو اکثر بیانیہ پنج سو صفحہ میں ہی ہر میں عقائد صحیح بخاری کو جو قرآن کے دوسرے درجہ میں حل کیا ہے۔
۳	مسک الختام شرح بلوغ المرام	"	فارسی	گیارہ سو صفحہ میں ہے اس میں حدیث و مذاہب فقہیہ کے عمدہ تحقیق ہے۔
۴	اکسیر فی اصول التفسیر	تفسیر	"	۱۲۰ صفحہ میں ہے اس میں مسائل تفسیر القرآن و فوز الکبیر وغیرہ مؤلفات سلف و خلف کو عمدگی سے جمع کیا ہے۔
۵	منہج الوصول	اصول حدیث	"	۱۲۶ صفحہ میں ہے یہ کتاب اصول حدیث میں جامع کتاب ہے۔
۶	ہدایت السائل	فقہ حدیث	"	۲۲۲ صفحہ میں ہی اس میں ادق و صحرہ اراعی مسائل فقہیہ کو بطور سوال و جواب بیان کیا ہے
۷	اشخاف النبلا	تاریخ	"	۳۴۴ صفحہ میں ہی اس میں ایہ محدثین و فقہاء کے تاریخی حالات اور انکی مصنفات کو بیان کیا ہے۔
۸	افادۃ الشیخ بمقدار النسخ و المنسوخ	اصول تفسیر	"	۴۴ صفحہ میں ہر ایک تمام نسخ و منسوخ آیات و احادیث کو ایسے طور پر ذکر کیا ہے کہ گویا دیکھو کہ کون کون سے منسوخ کیا ہے

نمبر	نام کتاب	علم	زبان	کیفیت
۹	حصول المامول	اصول فقہ	عربی	۱۲ صفحہ میں ہر اسمین اصول فقہ کے مسائل کثرت اور کثرت
۱۰	روضة ندیہ	فقہ حدیث	"	۲۲ صفحہ میں ہر اسمین اصول فقہ کے مسائل کثرت اور کثرت
۱۱	حج الکرامۃ	تاریخ	فارسی	۵۰۰ صفحہ میں ہر اسمین تاریخ کے علاوہ مسائل دینی ہر کثرت سی میں۔
۱۲	ظفر الانبی	فقہ	عربی	۱۱۰ صفحہ میں ہر اسمین احکام اسلام بیان جنگی وایت قاصیہ سر واجب ہر۔
۱۳	ذخیر الحق	فقہ	"	۱۱۰ صفحہ میں ہر اسمین فقہ کے لمی واجب الایات احکام اسلام بیان ہے۔
۱۴	نقطۃ العیالان	تاریخ	عربی	۱۱۰ صفحہ میں ہر اسمین تاریخ کے مسائل کثرت اور کثرت
۱۵	فتح المغیث	فقہ حدیث	اردو	۱۱۰ صفحہ میں ہر اسمین مسائل فقہ کا بیان ہر جدید ہر نایب
۱۶	ریاض الترائف	ساو ک تصوف	فارسی	۱۱۰ صفحہ میں ہر اسمین واد سلوک بیان ہر ہر جو کتاب و سنت سے ثابت ہے
۱۷	رملۃ الصدیق	فقہ	عربی	۹۲ صفحہ میں ہر اسمین مسائل حج و عمرہ بیان ہر ہر ابن
۱۸	مواد العواید	حدیث	فارسی	۲۵۴ صفحہ میں ہر اسمین مختلف مضامین کے آیات کو مجتہد و اسناد وار د کیا ہے
۱۹	جنہ فی الاموۃ	اصول فقہ	عربی	۱۰۸ صفحہ میں ہر اسمین اتباع سنت و تقلید کے مسائل کو بلا اشتغال کسی شخص یا فرقہ کو بیان ہے
۲۰	شرح الاعتقاد الصحیح	عقاید	عربی	۷۹ صفحہ میں ہر اسمین سنت کو عقاید قدیمہ کا بیان ہے۔

اس قسم کی اور ان مضامین کی کتابیں مولفہ نواب صاحبہ اور بہت عرصہ تک بقا
ہمارے علم میں سو کے قریب ہر حضرات نگہ بین ایمان و انصاف کو پیش نظر رکھ کر کہیں کر کیا
یہ کتابیں بے سود ہیں اور اہل اسلام کا انہیں دینی فائدہ نہیں ہے ایسا کہیں تو براہ مہربانی
یہ بھی ہم کو بتا دیں کہ اُن کے مقابلہ میں اور کون سی کتابیں سود مند ہیں جسے مسلمانوں کو دینی
فائدہ ہے اُسے کتب مولفہ نواب صاحبہ کا موازنہ و مقابلہ کیا جاوے گا اور عام مسلمانوں
کو اُن کے مقابلہ میں اُن کا مفید و غیر مفید ہونا بتایا جائے گا۔

یاد رکھو جو کہ مولانا صاحب نے نواب صاحبہ کی تالیفات کی نسبت کیا ہے اسکو
صحت و نفس الامر سے کچھ بھی تعلق نہیں ہے ہم امید کرتے ہیں کہ مولانا صاحب اس اپنی
برائے کو واپس کر لینگے یہ عزت و حق پرستی حاصل نہ تو اُس پر نظر ثانی تو ضرور کریں گے۔

تنبیہ السفیہ

تمام ہوا مضنون اشاعت السنۃ کا جزئی امداد قاضی خیر اب میں گزارش کرتا ہوں کہ وہ جو مجموعہ
مذکور میں صاحب اشاعت السنۃ نے ذکر مجدد ہونے کو اہل بھاد کا اس عہد میں لکھا ہے کوئی خیال نہ کرے
خود نواب صاحب بہادر اسکو مدعی میں جس طرح بعض ناہمواروں نے آجکل دعویٰ سے
تجدید و اجتہاد کا اپنی رائے کیا ہے اور اپنی کتابوں میں واسطی سید و ام کے اسکو لکھا ہے
بلکہ مضمون اشاعت السنۃ مطابق حسن ظن اکثر اہل علم کی ہے جو آج عرب و عجم میں شایع
علم و فضل میں کتاب قرۃ الاعیان و سمرۃ الافان میں تعریف کتب نواب صاحب
جس کوئی گئے ہیں اور اس کتاب کو علامہ احمد فارس نے اسلامبول میں طبع کیا ہے بطور
تو نہ بفرمایش نواب صاحب بہادر علامہ اس کے ایک مجموعہ خطوط عرب بالخصوص میں
نواب صاحب بہادر موجود ہے جس میں حریر و حدیدہ و بیت الفقیہ و زبید و صفاء و ابو
عیش و محدث و محض و اسلامبول و اسکندریہ و بیروت و بیت المقدس و بغداد و قسطنطنیہ
و دیگر بلاد کی علماء کا ملین نے غائبانہ تصانیف مذکورہ کو ملاحظہ کر کے داد و ثنا و تحقیر و تہلیل

دی ہے معذرتاً بمقابلہ ان اسباب و حسنات کے باگ ہے ہنگام بعض اعداء اسلام شکنہ سلط
 و لکن نوپولی بیت و در اس ایسے ہی جیسے کوئی اندام سورج کو کالاکھی ہم اس جگہ ختم کلام
 بمقابلہ ان اعداء دین و دشمنان اہل سنت و یقین کے اس پیش شرف پر کرتے ہیں کہ جب تم
 بلخ کلب یا نینق ہمارے نوپا و سوسہ سیطانی پاؤ تو تو عز و ذکر و قاتول اعوذ باللہ من الشیطان
 الرجیم و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

ثلث حیات

جنگ کوئی راست دینی و جاہ و دنیاوی مثل نواب صاحب بادری حاصل نہیں ہے و تاثر شیعہ
 زبان دریدہ دہان کمال حسد و بعض سے اونکو انگہ بہر کر نہیں دیکھ سکتے کوئی دنیا کا
 دشمن ہے بوجہ دولت و حکومت کوئی دین کا دشمن ہے بوجہ اشاعت سنت و عمل
 بالحدیث کے لکن مشکوٰۃ ہے کہ خدا نے نواب صاحب کو محسوس و خلق کیا ہے نہ عاصد جبہ
 و دلق یہ بھی اونکی کمال خوش اقبالی ہے عدو کے کچھ نیکیاں ہونگی جو حوض انجیب بحر
 یکے وہ سب اونکو ملین گے اور یہ غیۃ الدنیا و الاخرۃ ہون گے
 ہم یحیدون و نشر الناس کلمہ من عاش فی الناس ما غیر محمود

مقلدین کے لئے

خبر شرت اثر مند رجبہ شمس الاخبار در اس جلد پنجم نمبر سبب ششم مغیر نور دہم شعبان ۱۳۸۲
 مطابق ۲۵ جون ۱۹۶۳ء روز ووشنبہ

افرید کوٹ میں سنی و بابی مولویوں کا مناظرہ

خلاصہ اس خبر کا یہ ہے کہ ایک مجلس غیر مقلدین کے جو بابی مشہور میں اور مقلدین کی
 جو بلقب خفہ معروف ہیں بابت بعض مسائل دین مثل رفع الیدین و جہر بآئین و غیر
 باجلاس راجہ بکرم سنگھ صاحب والی فرید کوٹ منعقد ہوئی اور طرفین کے مولوی
 لوگ جمع ہوئی بعد رد و بدل بسیار و خرف زانہ ہوا راجہ صاحب نے مقلدوں کو فتح دلائی

اور سب کس باہمی میں بطریق ثالث بالآخر اشتی کر ائی جس پر بجا سے غیر مقلد طوعاً و کرہاً یا نہ
 یا غیران ہوئے اور مقلدون نے بغلیں کیا جن کے ہم جیت گئے راجہ صاحب ہمارے
 میں گرد و ست موافق ست سعدی سہل ست بھائی ہر دو عالم دہر ہر محضر مناظر پر دستخط
 حیدر گئی گئے اخبار مذکور میں مولویان مقلد وغیرہ کے نام نشان مفصل لکھی ہیں جسکی موند
 مذہب راجہ صاحب بد موصوف اور انکی ارکان دولت قریب سات آٹھ ٹھاکروں کی شہرت
 العبد موسے مثل بابو گوپال چند و دولت رام و بابو اہروت سنگ و بابو امر ناتھ و جگنا تھ
 میرنشی و ٹھاکر سنگ وغیرہ دار بلکہ خود دستخط راجہ صاحب اور مخاطب بفرزند سعادت نشان
 قیصر سندریے ہمارا راجہ بکرم سنگ صاحب بٹار بسین ہادر کے بحروف انگیزی اور سپر شہرت میں اور
 یہ واقعہ یازدہم فروری ۱۸۸۷ء کو ہوا اور اول کشف الاخبار میں پھر اس اخبار میں مفصل لکھا
 گیا فی الواقع واسطے ترجیح مذہب مقلدین خصوصاً طائفہ حنفیہ کی یہ بہت بڑی دلیل ثابت ہو
 اسلئے کہ محکوم بالیقین معلوم ہے کہ غیر مقلد لوگ واسطے اثبات اپنی طریقہ کے ہرگز ایسا شاہد
 عدل و داور منصف اور مؤید مذہب اور حامی مشرب نہیں لاسکتے ہیں جیسا حاکم مادل یہ لوگ لاکھ
 یہ نسبت عظمیٰ اور بشارت کبر سے اس زمانہ اخیر میں خاص حضرات حنفیہ کو برکت تقلید سے
 سیرائی اور انہیں کی خوش اقبال سراسر دولت نے ترقی پائی ہے ۱۰ اذ ان الکاف
 دلیل قوم مسیحیہ طریق الہا لکینا اور بڑی تصدیق و دستخط ٹھاکر موصوف کی یہ بھی کہ
 ان صاحبان کا ذکر خیر قرآن شریف میں ہی آیا ہے اور ایسے خیال پر شاید اصحاب اخبار مذکور
 نے مقلدین کو بلنظ سنی یاد فرمایا ہے ورنہ ظاہر ہے کہ سنی وہ ہی جو سنت یعنی حدیث پر چلے
 نہ وہ جو ہر کسی شخص کی بات کو پکڑے اور پر کھون کے قدم پر قدم رکھے قال تعالیٰ ایا ہج
 ما جئنا ببینۃ وما نحن بتارکی الہدنا عن قیالک وما نحن لک بعق منان
 موضع القرآن میں ہے ہم نہیں چھوڑنے والے اپنے ٹھاکر و نکو تیرے کے سے اور دوسری جگہ
 فرمایا ہے قال اراغب انت عن الہدی یا ابراہیم کیا تو سپر ابراہیم میرے ٹھاکر و نسی اور

تیسری جگہ ارشاد کیا ام لہم اھلۃ قنعم من دوننا کیا او کو کوئی شاکرین جو بچائی میں ہمارے سوا
 جو تہی جگہ فرمایا ان کا دلیضنا عن الھتنا لولا ان صبرنا علیہا لنگاہی ہمارے بچا دی ہمارے ہمارے ہمارے
 سے کہیں جو ہم نہ ثابت رہتی اور نہ اور پانچویں جگہ ارشاد کیا اھلنا الشاھر مجنون کیا
 چوڑی میں گئے اپنی شاکر کو کوئی سے ایک شاکر کو کوئی سے کہیں یہ غیر مقلد لوگ اور چٹھی جگہ فرمایا واجتبر
 علی الھتکھ ثمر سے رہو اپنی شاکر کو کوئی سے اور ساتویں جگہ ارشاد کیا و قالوا الھتنا خیرام ہو گئے
 ہماری شاکر بہترین یا وہ اور آٹھویں جگہ فرمایا اجتئنا لئلا نکفنا عن الھتنا کیا تو آئی ہماری یا ہر
 کہ پھر سے ہمارے ہمارے شاکر و ن سے اور نویں جگہ ارشاد کیا لا تذک الھتکھ نہ چوڑی
 اپنے شاکر کو کوئی سے آیات شریفہ قرآن معجز بیان میں بہت ہیں مکن ابجگہ بتقدار شاکر ان شاکر
 گئی گئیں ہنود اپنی راجون ہمارا جو کو کوئی سے مجتہدین اور ان و اتا اور دیوتا جانتی ہیں اسطرح جو شخص
 متقلد ہو گا ہی ہو گا اسکی خدا ہی آپس ایراد ان نفسوں کا ابجگہ نہایت بر محل ہے و ما شہد اللیقہ بالباہر
 مان بہائی ابجگہ دنیا میں تو یہ نہ خوب جل گیا کہ حقیقت مذہب حنفیہ کے باعمل شاکر ان و نفس ہمارے
 صاحبان ثابت ہو گئے اور غیر مقلد ہو گئی لیکن آخرت میں جب سامنا خدا کا ہو گا جہاں سب متقلد
 پیشہ اور سب جبرائی مع جملہ شاکر ان کے واسطی رو بکاری کی حاضر ہو دیں گے تو اسوقت ایسا معلوم ہو گا
 کہ صدق کریمہ فاعلمت عنہم الھتم التي يدعون من دون الله من شیئی بخوبی اپنی ظاہر
 ہو جاوے گا یعنی کہ کام نامی او کو شاکر او کو کوئی سے خدا کے پکارنے سے یہ تہہ ہی تو ایک طرح
 کی پکار ہے کہ فیصلہ مسائل مذہبی مقلدین کے واسطی شاکر ان فریہ کوٹ اور او کی سرکار
 ہی سے انکار از تو آید و مردان خنین کسندہ اسطرح پر دوچار راجہ بابو ستر سحر اگر واسطی
 تائید تقلید مذہب حنفی کے اور بھی طیار ہو گئے تو لگتا ہے کہ غیر مقلد و کماج اس سر زمین میں
 نہ جمی گاسب کا قتل ہو جاوے گا اور پھر تو حنفی بمقابلہ غیر مقلدوں کے اسلئے قتل کو پڑیں گے
 و اذا راك الذين كفروا ان يتخذوا لك الاھزوا و اھذا الذی یبذل الھتکھ
 وہم بذک الرحمن ہم کافرون کیا یہی ہے وہ شخص جو ذکر کرتا ہی تمہاری شاکر و ن کا

اور اس حکایت عالیہ کے برابر میں تھا کہ ان مذکور کے ائمہ مذہب یعنی براہمہ وغیرہ قتل و
سے یہ بات کہیں گے انت فعلت هذا بالاعتناء ابراہیم کیا تو نے کیا ہی کام
ہمارے ہمارے ہمارے ابراہیم اللہم احینا علی ملتہ خلیفۃ ابراہیم
وامتنا مسلمین ولا یجعلنا فتنۃ للذین کفروا ولا یجعلنا فتنۃ للقوم
الظالمین آمین ثم امین وأخرد عوانا ان ائجل للرب العالمین وصلی
اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ اجمعین الی یوم الدین ۛ

اعلام الامجاد بافعال الاوغا و مقب بالقول المسدس

جواب وصی احمد

ابا بعد مخفی نہ ہے کہ فی زمانہ ہذا اکثر نام کے اہل علم کہ جنکی رگ و پی میں ہوا ہی
و باسے تقلید شخصی یا جمہوری کی سمیت سرایت کر گئے ہر اور طبیعت او کی تریا
رشد و ہدایت کتاب سنت بالکل پہر گئے ہر کتب مصنف اہل حق جو بتائیں سنت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو ضیع و تفسیر کتاب اللہ سن جانب اہل سنت و عجمت
لکھے گئے ہیں اور لکھے جاتے ہیں بسبب تباہی خراج اور فساد طبیعت کے انکو فساد
نہیں کرتیں یہ چون مخطیہ شد اعتدال فرج نہ غرمت اثر گذرہ علاج - صدق
اللہ تعالیٰ - فی قلوبہم مرض فزادہم اللہ مرضا - اور جب ایدہ ہر یہ دیکھتے ہیں کہ متبعین
متقین روز بروز عمل بالکتاب السنۃ پر محکوم و لائح ہوتے جاتے ہیں اور اوقات
صلوۃ سے بموجب ہدایت جناب سالت آب صلوات اللہ علیہم ائمتہ و آلہم و سلم کے بیان
بالجہ و غیرہ سن ہدی مساجد کو مسمور کرتے ہیں اور علی رغم انہم جو حق جو
جو نیکو گان صراط مستقیم قلاوہ تقلید جمہور یا شخصی کو اون کتب حقہ کے

ملاحظہ و مطالعہ سے نوکر اتباع کتاب سنت کا اختیار کرتے ہیں لویہ مخیطین ہیایت
 غیظ و ملیش میں اگر اور لعیظ بہم الکفار کے مصداق بنکر انواع انواع کے خلع اور
 مکروہی فریب ہی عوام کے اختراع کرتے ہیں اور تو کچھ نہیں ہو سکتا اہل حق کو
 بی دہرک خارجی و رافضی کہہ دیتی ہیں اور طرح طرح سے غیب عیب جی کر کے مرد
 خواری سے اپنا منہ گندہ اور شکم گندہ کرتے ہیں یہ مکروہ تبلیہ اس واسطی ہو کہ
 عوام کا لالعام ان متبعین متقین سے متنفر ہو کر ان کی طرف راغب ہوں اور اقتبا
 انوار اتباع سے محروم رہ کر ظلمات تقلید میں پڑے رہیں اور ان ظالمین کی غلطی
 کا جہان قابو چلتا ہے اہل حق کو مساجد میں نماز پڑھنے سے منع کیے تھے ہیں اور
 کچھ خوف الہی نہیں کرتے فرمایا اللہ تعالیٰ نے۔ ومن الظلم ممن منع مساجد اللہ
 ان یدکریا اسمہ و سعی فی خرابہا اولئک اکان لہم ان یدخلوا الا خائفین لہم فی
 خزی و لہم فی الآخرة عذاب عظیم۔ لاکن ان کھد کہ یہ خدایہ اور مکراؤ کا بجز چند جلا
 معانین کے اہل حق کو کچھ ضرر نہیں کرتا صدق اللہ تعالیٰ یہ یہ وہ ان لطیفوا
 نور اللہ یا نور ہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون و صدق رسولہ الکریم لایزال
 طائفۃ من امتی منصورین علی الحق بالحدیث و ہم طائفۃ اہل الحدیث کثر ہم اللہ
 تعالیٰ احاصل آجکی روز مصداق ان امور کا ایک سالہ مجموعہ ضلالہ موسومہ جامع
 الشواہد فی اخراج الوہابین عن المساجد دیکھنے میں آیا اولاً تو نہایت تعجب ہوا
 کہ وہ کون و بانی لوگ ہیں جنکی نکالنے کا مساجد سے یہ استفتاء فرما ہوا ہیر
 شواہد طیار ہوا ہے بعد دیکھنے جواب استفتا کی معلوم ہوا کہ ان لہابیوں
 نے انہیں متبعین متقین کا نام اپنی طرف سے دیا ہے کہ لیا ہے جنکی متبوع
 و مقتدا یعنی حضرت رسول مقبول ہی مسجد الحرام سے ممنوع کئے گئے تھے
 کیونکہ ان لہابیوں نے اس رسالہ میں انکی علامتیں اور نشانیاں چاروا

دی ہیں جو ہمارے مقتدا میں تین اول آئین بالجہ یعنی آئین بکا پر کر کہنا دوسرا
رفاع الدین قیسر سے نماز میں سید پر ہاتھ باندھنا چوتھے امام کے پیچھے الحمد
پر ہنا۔ ایسا الناظرین چاروں باتوں کا سنت صحیحہ رسول مقبول علیہ السلام ہو
اور مذہب مختار ہونا آنحضرت کے اصحاب کرام کا رساں متعددہ اردو فارسی
عربی میں من جانب ال حق اس موضوع اور بدایت کے ساتھ ثابت کیا گیا ہو کہ
ہر ایک ناظر مصنف پرستون ہونا اور کالشمس فی نصف النهار ثابت ہو
لیکن ان لمایون کو ان سب سینوں سے ارجح بعض ہے خصوصاً آئین بالجہ
سنگر تواسقدر جہاں تے ہیں کہ محض خاکستر ہو جاتے ہیں فرمایا رسول مقبول
صلعم نے ما حد تکم الیہو علی شی ما حد تکم علی آئین فاکثر اس قول آئین روا
ابن ماجہ و احمد و الطبرانی۔ یعنی حد تکم یا تمپر ہو دے کسی بات پر اسقدر کہ حد
کیا آئین کہنی پر روایت کیا اوسکو ابن ماجہ اور احمد و طبرانی نے اس تحریر مختصر
میکو کہ ضرورت نہیں کہ ان مسائل کا اثبات کیا جاوے یا مولف رسالہ کے
کل خرافات کا جواب دیا جائے مگر ان بچپن نام کے علما سے جنگی مواہیر آخر
استفسا پر ثبت ہیں یہ دریافت کیا جاتا ہے کہ مجیب استفسا جو بجا ال کتاب
طریقہ محمدیہ ترجمہ در ربیہ لکھتا ہے کہ۔ اول پانی اگرچہ نہایت ہی قلیل ہو بجا
پرنے سے ناپاک نہیں ہوتا جب تک نل در بو اور مزہ قینون نہ بدین انتم
وقت ہر کر نیکی مؤلف رسالہ سے یہ ہی دریافت کر لیا تھا کہ طریقہ محمدیہ مولفہ حضرت
نواب صاحب بدر مدظلہ میں لفظاً اگرچہ نہایت ہی قلیل ہوا موجود ہی یا نہیں
اگر نہیں ہی تو اس تحریف لفظی و معنوی کی تصویب پر یہ مواہیر کیوں ثبت ہوئے
اور اگر موجود ہی تو تعجب بر تعجب ہے کہ آپکو اتنی خبر تک نہیں کہ ترجمہ در ربیہ جو
اول مرتبہ مقام دہلی میں چھپا تھا اوسکو مسی عبد اللہ سیواتی نے مسخ و تحریف

کر کے چھپوایا تھا اور جب اسکو حضرت نواب صاحب بہادر مدظلہ نے ملاحظہ فرمایا
 تب انحضرت مدظلہ نے فوراً اسکو معین اور درست کر اگر دیگر مطابع میں چند بار طبع
 کرایا اور طلبہ رحمۃ سابق کے غلط ہونی کا اشتہار دیا چنانچہ دوسرا چہ کتاب میں فرمایا
 ہے اما بعد ظاہر ہو کہ بیشتر سے ۱۱۰ ہجری میں ترجمہ سالہ در ربیعہ تالیف شیخ الاسلام
 حامی القضاۃ محمد بن علی بن محمد شوکانی یانی رضی اللہ عنہ کا کہ جامع اصول عبادت
 و معات معاملات ہی اور ہر مسئلہ اسکا نص کتاب عزیز یا سنت مطہرہ سے ثابت
 علی ہی اردو میں لکھا تھا وہ بعض مطبع میں نہایت غلط ہو کر چھپا اور نسخہ اسکا
 نسخ ہو گیا اسلئے اب ۱۱۰ ہجری میں پھر اسکو بخوشی اہل علم و اصحاب اجماع
 کے ارسنہ درست کیا اب پہلی رسالہ کا کوئی اعتبار نہ کرے اور اس نسخہ ثانیہ کو
 صحیح و سند جانے اور پہنے اس رسالہ پر شرح عربی و فارسی بھی لکھی ہے اور حسین
 دلیل و ماخذ ہر مسئلہ کا لکھ دیا ہے انتہی۔ ایسا الناظرون طبع ثانی و ثالث و رابع
 لفظ اگرچہ نہایت ہی قلیل ہو گا کہیں نشان اوپتہ نہیں محض فقر اور بہتان مؤلف صاحب
 کا ہے اصل عبارت ترجمہ در ربیعہ یہ ہے پانی پاک ہی اور پاک کرنے والا نہیں پانی
 اسکو ان دونوں وصف یعنی طاہریت اور مطہریت سی کوئی چیز گر نجاست کہ ہلکہ
 اسکی ہوا اور رنگ اور مزہ کو اور نہیں نکالتی اسکو دوسری وصف یعنی مطہریت
 گر پاک چیز بدل دینے والی جو نکال دے اسکو نام آب مطلق سے یعنی پیر اسکو نہ پانی
 نہ کہیں بلکہ کلاب اور مانند اسکی کہیں اور نہیں فرق در میان تھوڑے پانی
 اور بہت پانی اور زیادہ و قلعہ اور کم و قلعہ اور بہتے اور ٹہرے اور مستعمل اور غیر
 مستعمل کے انتہی اب اگر کسی صاحب کو مسائل آب مندرجہ ترجمہ در ربیعہ میں شک
 و شبہ ہو تو دلیل و ماخذ اسکا شرح عربی و فارسی رسالہ در ربیعہ میں دیکھ لے
 اور مرد میدان ہے تو اس دلیل کو توڑے چنانچہ خود ترجمہ میں اسبات کیا

ہدایت فرمائی گئی ہے اور جو مسئلہ مشکل ہو اور سمجھ میں نہ آوے اس کو کسی عالم با علم سے دریافت کر لے اور اگر خود عالم ہو تو اسکی شرحوں سے اور شرح بلوغ المرام سے جو مہنی فارسی میں لکھی ہے حل کر لے الی آخرہ۔ اور مولف رسالہ یہ جو کتا ہی کہ اسکا یہ طلب ہو کہ ایک پیالہ پانی میں یا ایک گہڑے میں اسقدر گویا موت یا شراب پڑ جاوے کہ جس ہی اوسکارنگ اور بو اور مزہ نہ بد لے یا اس میں کتا یا سور منہ ڈالی یا کسی کو میمن سور و کتا ڈوب کرے وہ پانی پاک ہے اوس ہی وضو نماز درست ہی انتہی۔ ایسا الخاطب حضرت اخلاف کی نزدیک آب کثیر وقوع نجاست ہی نجس نہیں ہوتا اور دار مدار طہارت اب مقدار وہ درودہ ہی پس بمقابل آپ کی اعتراض کے عرض کیا جاتا ہے کہ اگر آب کثیر میں جبکی مقدار وہ درودہ ہو تین چار گاریان پاخانہ ڈال دیا جاوے یا دس بارہ کتی یا سور مردہ اوس میں گرین تو آپ کے نزدیک پاک رہیگا یا ناپاک اگر آپ کی نزدیک پاک ہی تو پھر اہل حق پر کیا اعتراض ہی آپکی نماز اس پانی سے جس میں تین چار گاریان گو موت پڑا ہی درست ہی اور اہل حق کی نماز اوس پانی سے جسکارنگ بو مزہ متغیر نہیں ہو اور درست ہوئی ماہو جو اب کم فوجو ابنا۔ اور آپکی نزدیک وہ پانی ناپاک ہو جاتا ہے تو پھر وہ درودہ کی مقدار سے تحدید کرنا جو محض لا اصل نہ ہی آپکو کیا مفید ہو اگر تغیر اوصاف ثلثہ ہی بموجب مسلک محدثین کے دار مدار طہارت و نجاست کا مدار و خود قرار دیا جاوے کما جار فی الحدیث تو کوئی اعتراض وارد نہیں ہوتا کیونکہ جب دار مدار نجاست کا تغیر اوصاف ثلثہ ہوا تو یہ ممکن نہیں کہ ایک پیالہ پانی میں پاخانہ پیشاب پڑ جاوے اور پھر ہی پانی کارنگ یا بو یا مزہ متغیر ہو اگر مقلدین کو جنکی دماغ میں بوئی تقلید پلید بس گئی ہے اور انگوٹوں پر چربی تقلید کی چھا گئی ہے اسکی رنگ و بو کا تغیر معلوم نہ ہو تو یہ بات جلدی ہے۔ اعتراض دوم اس کے شیر خوار

کا پیشاب پاک ہی چنانچہ اسی کتاب کے صفحہ ۷ میں مذکور ہے میں کان صاحبان
 مواہیر سے دریافت کرتا ہوں کہ یہ اعتراض اچکا کس پر ہے عالمین حدیث پر یا حضرت
 رسول مقبول صلعم پر اگر عالمین بالجہد یہی تو اوٹھا کیا قصور ہے حدیث صحیح میں
 اچکا ہر عن ابی السرح رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلعم بغسل من بول الجارية ویرش
 من بول الغلام اخر جہاد وادود والنسانی وصحیح الحاکم۔ اور اگر یہ طعن آپ کا رسول مقبول
 صلعم پر ہے تو خیر انا لہ وانا الیہ راجعون اگر ہماری نماز مختلف فیہ رہی تو آپ کا اسلام
 ہی جائز رہا شام کہ ازرقیبان امن کشتان گذشتی۔ گوشت خاک ہاں ہر بار
 دفتہ باشد اعتراض سوم مال تجارت میں اور سوای اونٹ گاوی بکری کے اور
 جانور نہیں مثل ہینس و بیڑ وغیرہ کے زکوٰۃ واجب نہیں چنانچہ طریقہ محمدیہ تصنیف
 محمد صدیق حسنان ترجمہ در ربیہ مولفہ قاضی شوکانی کے صفحہ ۱۰۱ میں مذکور ہے
 خلاصہ یہ ہوا کہ تجارت کے مال میں خواہ کروڑ بار و پچہ کا ہو اور ہینس و بیڑ میں خواہ
 کروڑ ہوں زکوٰۃ نہیں ہے۔ اقول اگر اس کیسی صاحبان مواہیر کو دعویٰ ہے
 تشیع جدید ہے تو اپنی معتقدین سے کہیں کہ مال تجارت وغیرہ میں زکوٰۃ واجب ہے
 در ربیہ پر کیا اعتراض کرتے ہیں اور اگر دعویٰ اسلام ہے تو کوئی دلیل کتاب
 و سنت صحیحہ سے مثبت و موجب کوۃ اموال مذکورہ میں بیان کرے اور بغیر
 دلیل کے ایجاب الایوجہ اللہ کرنا ہے جسکی خدمت شارع حقیقی فرماتے ہیں وخر
 من الدین الم یأذن باللہ۔ آگے عوام کو یہ فریب دینا کہ خلاصہ یہ ہوا آخر تک۔
 یہ محض تلبیس عوام ہے اگر ان اموال میں دلیل شرعی سے زکوٰۃ واجب نہیں تو
 کیا ہرج ہوا صدقات نافلہ تو ان اموال میں سنون ہیں جسکی فضیلت تمام کتب
 فقہ حضرت نواب صاحب ہاں در دام اقبالہ میں موجود ہے اور اگر آپکی پاس کوئی
 دلیل مثبت اور موجب جس سے فرضیت نہ لگائی ان اموال میں بطور قطع کے مثبت

ثابت ہو سکے موجود ہو تو پیش کیجئے تا تو برائے انکم ان کنتم صادقین اعراض چہا
 ایک طلاق سے زائد و طلاق دین ہوں یا میں اور سچ میں رجوع نکلیا ہو تو وہ طلاق
 یا تین طلاق واقع نہو گی اور اس کے خاوند کو وہ عورت بغیر حلالہ کے درست
 ہو جاوے گی چنانچہ کتاب طہیۃ محمدیہ کے صفحہ ۲۷ میں مذکور ہے حالانکہ یہ بالکل ضا
 ہے قرآن مجید اور تمام اہل اسلام کے اقوال۔ اصل صحیح عبارت ترجمہ یہ
 اور ہو جائیں اس طلاق کے اور جو زیادہ ہو ایک طلاق پر بدون رجوع کے
 اختلاف ہی اور صحیح عدم وقوع ہے یعنی اگر تین طلاق ایک ہی بار دی دین
 یہ ایک ہی طلاق ہوتی تین نہیں ہوئیں چاہے رجوع کر کے انتہی (بیان تری
 در رہیہ میں دو مذہب بیان کئے ہیں اول تو وقوع ہر طلاق اور دوم عد
 وقوع اور ترجیح عدم وقوع کو دی ہے۔ اب میں ان عرب علمای مہر کنندگان سے
 عرض کرتا ہوں کہ اگر مرد میدان مناظرہ میں تو ترجیح وقوع ہر طلاق کی ادا
 صحیح کتاب سنت سے بیان کر دیوں خواہ تحریر یا تقریر اگر بموجب ان شرائط
 پانزدہ گانہ کے جنکو میں ذیل میں در ضمن تبنیہ لکھوں کا اولہ ترجیح بیان فرما
 گے تو میں اس مسئلہ کو او کی قبول کر لوں گا ورنہ بغیر بیان دلیل اپنی معتقد
 عوام کا لانعام سے جو چاہیں سو کہیں لیکن بروی علماء اعلام کے ایسی بیانیہ
 اعراض کرنا اپنا مضحکہ کرنا ہے اعراض خیم مرد پر سونی کا زیور حرام ہے نہ ادا
 چیز و نکاح چنانچہ طریقہ محمدیہ کے صفحہ ۳۸ میں مذکور ہے جسکا خلاصہ یہ ہوا کہ مرد
 خواہ وہ مولوی ہو یا واعظ یا پھر اچاندی کی پازیب باسے بالیان گنگن وغیرہ
 درست ہیں انتہی اقوال یہ تقریر پر تزدیر صرف بغرض تنفیہ بنا بر فریب ہی عوام
 کی گئی ہے جواب لازمی اسکا تو یہ ہے کہ حنفیہ کے نزدیک زیور جو اہرات کا
 جائز اور درست ہے چنانچہ کتب فقہ حنفیہ میں لکھا ہے اور شاہ عبدالقادر

رحمہ اللہ فائدہ ترجمہ میں فرماتی ہیں تحت آیتہ ولا تخرجن من علیہ تلبسوا بہا کے
یہ جو نہ رایا گونا جو پہنتے ہو معلوم ہوا جو اہر نہ را پہننا مرد و نکو حرام نہیں آتے
اب میں ان حضرات سے پوچھتا ہوں کہ اگر کوئی مولوی یا واعظ یا سچرا حنفی پکا
موتیوں کی کنسٹالہ اور ناریا سیدپ سفید مثل سیم یا کسی دوسری شئی نفیس کی
جو حنفیہ کے نزدیک حجاب و پازیرب یا سے بالیان کنگن بنوا کر پہرے تو تمہارے
نزدیک درست ہی یا نادرست اگر کہو درست ہو تو پہر چہر کیا اعتراض کرتے ہو
اور اگر کہو نادرست ہے تو کس وجہ سے نادرست ہے ماہو جو ایک ماہنا فوج
ہنا۔ اگر کہو کہ سیدپ غیر وہ کی پازیرب غیرہ بنوا کر کون پہرتا ہے تو یہ گزارش ہی
چاندی کی پازیرب غیرہ بنوا کر کون مرد مردانہ پہرتا ہے یہ بات جدی ہی جو
تحقیقی یہ ہے کہ مرد و نکو تشبہ بالنسا اور عورتو نکو تشبہ بالرجال حرام ہے چہ
حدیث صحیح میں آگیا ہے یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المتبہات من النساء بالرجال و
المتبہین من الرجال بالنساء رواہ البخاری وغیرہ من حدیث ابن عباس (پس کو
زیور مخصوص نسا خواہ چاندیکا ہو یا جواہرات وغیرہ اشیاء نفیسہ کا اگر کوئی
مرد پہرے تو بالضرور بسبب تشبہ نسا کے حرام ہو جاوے گا حتی کہ لباس شیار
مخصوصہ بالنسا بھی مرد و نکو حرام ہے نہ اس وجہ سے کہ چاندی اور جواہرات
و تیاب سے بنا ہوا ہے چنانچہ خود حضرت نواب صاحب بہادر و ام اقبالہ
مقنن اور شہ جون میں تفریح اور سکی فرمادی ہے اور مثلاً وہ زیورات جنہ
شبہ بالنسائین ہے ہی مذکور کر دیا ہے چنانچہ بیچ مقبول میں فرماتی ہیں
و حرام است بر مردان التحلی بزینہ بغیر آن چھو سیم پس کفش سیمین کلاہ سیمین و
نقرہ و قبضہ تیغ و کار و دانچہ باین چیز نامی ماند ممنوع نیست العیوہا کیفیت
نفس است درین باب آب جس صاحب کو ان استیا سیمین کی حلت میں شک

وہ روضہ ندیہ شرح در رہنمہ و بدور الابرار عرف جادوی وغیرہ تصانیف حضرت
 امیر الملک امام اقبالہم کو ملاحظہ کریے اور اگر بسبب حقد و حسد کے ان کتب کو
 نزدیکہ سکی توجہ امیر شاہ ولی اللہ صاحب کو ہی دیکھی صفحہ ۳۷۳ میں فرماتے
 ہیں ومن تلک الروس الخلی المترفہ وہنا اصلان احدهما ان الذہب یحب الذی یفخر بہ
 العجم ویفنی جریان الرسم بالخلی بہ الی الاکثار من طلب لذیادون الفضة ولذا لکثرت
 البنی معلوم فی الذہب قال لکن علیکم بالفضة فالعبویہا والثانی ان النساء ارجح
 الی ترین لیرغب فیہن ازواجہن ولذا لکثرت عادیۃ العرب العجم جمیعاً بان
 ترینہن اکثر من ترینہم فوجب ان یرخص لہن اکثر مما یرخص لہم ولذا لکثرت
 مسلم ال الذہب الحریر للاناث من امتی وحریم علی کورادو قال علی اللہ علیہ وسلم فی خاتم
 رب فیہ یرجل لیراحدکم الی جبر من یارفعہ فی ہرہ ورض علیہ السلام فی قائم الفضة
 لایسا لذلک سلطان ولا تتمہ مثقالا اللہ حدیث جو حضرت شاہ صاحب نے جواز تخلی
 بفضہ میں بیان کی ہی اوسکو ابو داؤد اور احمد نے روایت کیا ہے نیل الاوطار میں
 لکھا ہے واصل ان الاصل الحل فلا تثبت الحرمة الا بدلیل یحکمہ الخصم ولا دلیل
 فی المقام ہندہ الصفة فالوقوف علی ذلک لاصل المعتضد بالبرادة الاصلیۃ ہو
 وظیفۃ النصف الذی لم یخط بسوطہ منیۃ الجمہور لایسا وقد ایدہ الاصل حدیث
 وکن علیکم بالفضة فالعبویہا العبا خرجہ احمد و ابو داؤد و شہدہ سلف ان ام
 جارتہ یجوز من فضة فیہ شعر من شعر رسول اللہ صلعم تخففت الحدیث فی البخاری
 وارضع ہو کہ مولف رسالہ سنہ بجا الہ چند رسالہ مولفہ اہل حق دیگر مسائل بھی لکھی ہیں
 اور انکو تحریر و تبدیل مطلب کر کر محل اعتراض قائم کیا ہے میں انکی جواب دہ
 سے چشم پوشی کرتا ہوں اور اس جواب مختصر میں تقریر کو طول نہیں دیتا ایک تقریر
 مختصر جس سے تمام مکائد مقلدین ناظرین کو مکشوف ہو جاوین اور جواب جمالی

اونسکے تمام کاندک اہل بصیرت بحال سکین ذیل میں درج کرتا ہوں امید کہ بغور و
 انصاف ملاحظہ فرمایا جاوے و ہونذا غالب قضیت اہل حق یعنی علماء حدیث کے
 اس طرح پر ہے کہ اوسمیں مسائل سہرہ ہذا در صحیحہ کتاب سنت لکھی گئے ہیں خام کسی
 مذہب حنفی وغیرہ کا رد اوسمیں نہیں کیا گیا ہر معہذا مقلدین مذاہب یہ شیعہ و اخصیاء
 کیا ہے کہ جبکہ فی رسالہ یا کتاب مقدمہ سنت کی دیکھتی ہیں جستہ جستہ کچھ اوسمیں
 لیکر رد کر نیکو طیار ہو جاتی ہیں اسلئے کہ ساری کتاب کا رد اول سے تا آخر آسان نہیں ہے
 اور بظہار می مذہب حنفیہ جواب و کتاب رسالہ کا لکھتے ہیں ہکو نہایت عجیب ہر
 اس امر پر کہ شیعہ نے جس قدر کتب و مذہب شیون میں لکھی ہیں وہ سب مذہب
 حنفی پر ہے کسی مولوی ملا مقلد مذہب حنفی یا مجدد و مجتہد مذہب کو گواہ و دہرغہ
 نہیں آتا اور نہ جواب و نکال لکھتا ہے جب ہمت اونکی بلند ہوتی ہی تو اوہ نہیں سال
 کے رد برکرا نہ ہتے ہیں جو خاص ترجمہ قرآن یا حدیث کا ہوتا ہی گویا سارا غفہ
 اذ نکا خدا و رسول اور تابعین سن پر ہے پس اگر حیت مذہب متقنی اس دو کتب
 کی نحو شیعہ کا و کیون نہیں لکھتے اونسکے جواب سے کس لئے سچ ہے اگر وہ روشیہ کا
 خاص اہل حدیث پر ہوتا تو ضرور کوئی محدث اب تک جواب و نکال لکھ دیتا یہ مرتع
 دلیل اسبات کی نحو کہ یہ مجادلہ اہل رای با اہل سنت بخلوص نیت نہیں نحو ایک دکاندا
 و تجارت کتب جدیدہ واسطی کہا نے پیئے شکار کرنے عوام و بازار یون کے ہی
 اور نہ اسواسطی ہے کہ ہر حکم مسئلہ میں خطا صواب کا حق باطل سے واضح ہو
 بلکہ اسواسطی ہی کہ علماء و میندار کو خواہ متقدمین ہوں یا متاخرین گالیان میاوت
 اور دین حق کی ساتھ استہزا و لہو و لعب کیا جاوے سبحان اللہ کیا اچھا ایان
 ہے بھلا کوئی بتا دی تو کس کتاب مولفہ حضرت نواب صاحب بہادر مدظلہ یا امام
 شوکانی رحمہ یا کسی اور عالم محدث کی کتاب میں اوس قسم کی گالیان یا رو مذہب

پر لکھا ہے جیسی مخالفین اہل حدیث فرقہ مقلدین مذہب سنی نے ان رسائل
 و مسائل میں تقریر و تحریر کی ہے ذرہ خدا سے شرا کر انصاف کرو کہ علماء دین سنی
 ہوتے ہیں جیسی آج کل کے مولوی ملاہین یا ویسی ہوتی ہیں جو کسی سجادہ نگین
 جب کو دنیا میں اسلام آیا اور اسلام میں یہ مذہب مقلدین سمجھ لئے گئے ہر مذہب
 نے اپنے مذہب کی مددوں کیا حنفیوں نے علحدہ کتب جمع کیں شافعیوں مالکیوں
 نے علحدہ آون کتابوں میں اپنے مذہب پر اپنی امام کے اجتہادات و آراہی کو ثابت
 بخشی اور دوسرے ائمہ کے مقلدین کا خلاف ثابت کیا کوئی کتاب اس سے خالی
 نہیں بخلاف کتب محدثین کے کہ انہوں نے اپنی کتابوں میں یہ التزام نہیں کیا
 کہ کسی خاص مذہب کا مذہب مقلدین سے رد کریں نہایت کاریہ ہی کہ جب کوئی
 حکم یا مسئلہ خلاف دلیل کے ظاہر ہوا تو اس پر اطلاع کر دی نہ کسی مذہب خاص سے
 اور کا مجادلہ ہے اور نہ کسی مذہب الی سے مبارہ اونکی نزدیک جملہ مقلدین کا
 ایک حکم ہے نہ حنفیوں سے اور نہ مالکیوں سے لڑائی اور یہ طبعی ہے یعنی
 مسلک محدثین کا کوئی نیا مذہب اسلام میں نہیں ہے جس طرح یہ مذہب مقلدین
 نکلے ہیں بلکہ جو اسلام خالص عند نبوت میں تھا اس سے پر یہ لوگ قائم و دائم ہیں آخر
 شدہ چار سو ہجری سے پہلے جب مذہب جدا جدا نہ تھے اور نہ ان مذہب کی
 کتب بحیثیت حالیہ مدون ہوئیں تبین اس وقت مسلمانوں کا کیا مذہب تھا سب
 موافق و مخالف ہی کہیں گے کہ قرآن و حدیث پر ساری امت چلتی تھی پر اگر
 ہر تہن میں تہرون سیرۃ ہجرت سے ایک جماعت مسلمین نے اپنا طریقہ
 طریقہ اپن اسلام رکھا اور مقلد کسی مذہب کا ان مذہب تختہ سے نہوا تو کیا وہ
 لائق رد و طرد ہے الٹی چور کو تو ال کو ڈالیں یہ بات اگر کہتی تو الی خدا
 کہتے کہ ہم اسلام قدیم کو چوڑ کر شیوہ جدید پر نہیں چلتے سوا انہوں نے تو کمر

کالی گنتار پڑباند ہی بلکہ اونکو کسی مذہب خاص اور مشرب مخصوص کے رد و ستوج سے
کچھ غرض نہیں ہے مگر باند ہی تو مقلد چری بند بہائیوں نے اور جواب مخالف کے
واسطی یہ سہ ریتہ نکالا کہ مسئلہ کو چوڑ کر قائل مسئلہ کو جاہل اور اوسکی کتاب کو
جہل کہنا شروع کر دیا اور اس حیلہ سے عوام کے تردد کیا مجھے صاحب ابوجہت ہند
اور مولوی صاحب پھر گئے اور شیعوں اور کفار سے دوستی پیدا کر کے بعض پیر
اور راجوں اور شاہکروں سے تصدیق اپنے مذہب کی کرائی معلوم نہیں کہ قیامت
آنی میں اب کیوں تاخیر ہے فرنگی محل کے ملا بھی جنکی تمام عمر خدمت فنون کفار
یونان میں گذری خون لگا کر شہیدوں میں داخل ہوتے میں اور اب چہند روز
سے دوچار کتابیں فقہہ راسی کی پڑھ کر اور عبارت عجی عربی نما جوڑ گانٹ کر دین
کے مولوی ملا بنا چاہتے ہیں اور آخر اور کذب سبب شتم کو ایک بڑا نشان فتنہ
کا اپنے لئے اہل حق پر پڑھایا ہے عوام و بازار ہی لوگ انکو مسلمان مولوی سمجھیں
لاکن کوئی صاحب متل و تجربہ ہرگز شہادت انکی علم و فضل پر نہیں دیکھتا اگر یہ ہی
ظہیر اسلام میں قدیم سے چلا آیا ہے تو بقول بعض اہل دانش ایسی اسلام کو
سلام ہے جسکا دار مدار آپسکی تکفیر و تضلیل پر ہو جائزید بسطامی کے ہمسایگی
میں ایک نصرانی رہتا تھا جو انکی علم و عادت و عمل و تقویٰ کو جانتا تھا اور معتقد
پیش آتا تھا اونکے ایک مرید دنیا طلب ہے اس بچا پرہ عیسائی سے کہا کہ جنب تمکو
انسی اعتماد ہے تو پھر تم مسلمان کیوں نہیں ہو جاتے اوسنی کہا کہ جیسے مسلمان
بایزید ہیں ایسی مسلمان تو مجھ سے تھی نہیں اور جیسی مسلمان تم ہو اوتی تو میں اسی
میں اچھا ہوں غرض کہ سارا کمال مقلدین علم و عمل میں آجکل اس امر پر پڑھ رہی
کہ علم تو وہ ہے جو کتب معقولہ فقہہ مستحدثہ میں مندرج ہی اور عمل یہی کہ جب
کوئی سنی کوئی رسالہ یا کتاب عقیدہ سلف یا مسائل سنت میں لکھے تو جس طرح

بنے اور سکو گالیان ویکر خاموش کیا جاوے یا اون مسائل مدلولہ قرآن و حدیث
 کو غلط اور مسائل اجتہاد و یہاں تا کو حق بتلایا جاوے اسکی سوا اور کوئی فضل و
 کمال اسطی نوع انسانی کے نہیں ہے خدا ہزار بار مبارک کریم اہل حدیث تو
 مجبوری سے جواب ضروری لکھتے ہیں کہ ذب عن الشریعۃ بھی ایک مقام اسلام
 ہے جس طرح امام شوکانی نے مذہب ید یہ کار د لکھا اور اونکے اصول و فروع
 کو جڑ سے اکھاڑ کر پھینک دیا اور نہ انکو کسی کے رد و فتح سے کچھ کام نہیں عسی
 بدین خود موسیٰ بدین خود تقویۃ الایمان نصیحت المؤمنین راہ سنت ختم غیث
 وغیرہ رسائل میں جو تالیف اہل حق ہیں کسی جگہ رد مذہب خفی کا لکھا ہی ہے
 جواب ان کتابوں کا مکرر یہ کر رہا رہا نے لکھا اور سو گپ شپ ورسٹ
 پٹ کے کچھ نہ بنا سولفات حضرت نواب صاحب بدوام اقبالہ میں کیا سو امی رد
 مذہب خفی کے اور کچھ نہیں ہے جو اسقدر بر بھی ہر مقلد کو ہے کیا رد حنفیہ کا کتب
 شافیہ مالکیہ میں نہیں ہی جو اونکی کسی کتاب خاص کا یہ مقلد حنفی جواب نہیں لکھتے
 جب لکھتی ہیں تو اہل حدیث ہی پر رد کرتے ہیں اور اخبارات اردو میں اسکی
 شہرت دیتے ہیں ہم تو حنفیوں کو اسوقت بڑا مرد و اسمجین کہ اول ہر کتاب شیعہ
 کا جو رد مذہب خفی میں ہی اور ہر طرف سے بابت اسکی اپنا استہزا ہوتا ہے
 تحریر نمبر ماون پیر خاص کسی مقلد شافعی مالکی کارو کرین اور انکی مقابلہ میں اپنا
 مذہب ثابت کر دکھاوین غر باہل سنت جو کسی لینے دینے میں نہیں ہیں اونپر
 کرنیسی بجز اسکی کہ روح شیطان کو خوش کریں اور اسکی اعوان میں داخل
 ہوں اور کیا حاصل اس صدی سے پہلے جب سے یہ مذہب جدیدہ نکلی کیسے
 اتنا تک یسار کسی مذہب کا کیا کہ وہ مذہب مردود ہو کر باقی نہ رہا ہو جو مقلدین
 مذاہب برخاستگی طبعہ متبعین کا ارادہ کرتے ہیں بہر حال اگر مخالفین اس

بہم جو کے اپنی عادت سے باز نہیں آتی تو خیر نہ آوین بھجوا ہی لکل فرعون موسیٰ
 غربا ہی متبعین میں ہی ایسی ایک جماعت روز افزون موجود ہی جو دروغ گو گو
 اوس کے گہر تک پہنچا سکتے ہیں بسم اللہ سہنگی محل اور سہنگی دریا کی پت
 اور مدرسہ الی طیارہ موجود ہیں ہم ہی جواب دہی کو بقدر لیاقت مخاطبہ بانداز
 حقیقت کا موجود ہیں لاکن بعد قبول گذارشہائی خیل ورنہ یہودی مثل ہے
 کہ بیجا باش و ہرچہ خواہی کن اول یہ کہ ہم تابع دلیل ہیں جو ہمیں مناظرہ کرے
 صرف دلیل لاوے اور اوسکی قوت و ضعف میں بحث کرے قول کسی مولوی
 کا نہ کسی کی ہر اگرچہ ہزاروں ہوں ہم پر حجت نہیں دو سکے راہ ہمارا اپنی
 مدہ ہی سے باہر نہ نکلے اگر مجتہد و مجدد دئی تو ہمو کیا وہ جانے اسکا اجتہاد و جانی
 کسی کا اجتہاد کسی پر حجت نہیں اگر ہو گا تو مجتہد و مجدد صاحب کی ذات برہو گا
 قیصر سے جو مقلد ہے اسکا مناظرہ محقق سے غلط پیر کیون وہ متبع پر رد کرے
 اور اگر کرے تو مسلمات خصم سے حجت لاوے لاکن یہ وہ مقلد نہ سمجھا جاوے گا
 چوتھے مقلد ہو کر کسی آیت یا حدیث سے استدلال کرنا اسکا اوسکو
 دائرہ تقلید سے خارج کرنا ہے اور جب مقلد نہ ہو تو اگر مجتہد ہے تو جواب اسکا
 ہو چکا اور اگر نہ مقلد ہے نہ مجتہد بلکہ متبع دلیل ہے تو وہ صرف دلیل لاوے
 اوسکی قوت و ضعف میں بحث کرے کما مر فی الشرط الاول اور اگر نہ مقلد ہی
 نہ مجتہد نہ متبع دلیل میں ہیں ہے تو لائق خطاب التفات نہیں ہے بین ہیں
 باجائز سہنگی محل میں سناوی و ناکی گوئی سے زیادہ تراوسکی قدر و منزلت
 کریں گے پانچویں یہ کہ تحریر باہمی میں گالی گفتمہ طعن بعن شنام بازی ہو
 دین سے اور اسکا کام سے کچھ علاقہ نہیں ششم و غابازی و حرقت رافضائے
 کو دخل نہ ہو بطرح بمقدمہ شفاء العی وغیرہ کیا گیا ہفتہم یہ کہ ہر جواب کا جواب لکے

یہ نہ ہو کہ جبکہ جواب نہ آیا اور سکو اور آگئے دوسری بخت شروع کر دی تہتم یہ کہ
 امر جواب شدہ کا اعادہ و حوالہ نہ ہو مخمس یہ کہ کمپنی کپڑی کر کے جواب لکھا جائے
 دہم ہی آدمی جواب نویس کیڈیگر ہوں دہم یہ کہ فرضی نام سے رسالہ نہ بنایا جائے
 جیسے وکیل احمد کے نام سے کتاب بنائی گئی یا زوہم یہ کہ خبر افواہی سما
 کا داخل نہ ہو جیسی رویت ہلال کی حکایت ابراز الفی بین بالکل دروغ لکھ دی ہی۔
 دوازوہم یہ کہ مسلمات خصم سے کسی جگہ خروج نہ ہو سیر دہم یہ کہ قبل تحریر
 جواب کے مخاطب کو اطلاع بخشی جاوے کہ نفی و اثبات مسئلہ مبحث عنہا میں ہم
 ہیں یا محقق تاکہ اس وضع پر سلسلہ کلام جاری ہو چہار دہم یہ کہ جس سہو و خطا
 میں خود گرفتار ہوں اسکا اعراض دوسری پر نہ کریں یا نزدہم یہ کہ کو
 جگہ تعصب و فسانیت کو دخل نہ دیوے احقاق حق ابطال باطل پر نظر رہے
 جو کوئی ان شروط پر جیسی مناظرہ کریگا بندہ خاکسار بطور مناظرہ حسن مجاہدہ حسن
 اور کوئی کار گزار نہ تھا اسکی جواب دینے کو آمادہ و طیار ہے اور اس طرف سے
 بھی ان شرائط کی پابندی رہیگی ورنہ حاجت تحریر جواب کی نہیں ہی اسلامی کہ
 پیرایہ مخاطب و اعراض عن الجاہلین کا مصداق کامل ہی مولوی عبدالحی صاحب
 ال فرنگی محل وغیرہ سے امید ہے کہ آئندہ مطابق ان شروط کے گفتگو و نوشتہ
 فرما دیں گے اور انکی ہم مشرب بھی حد سے آگے تجاوز نہ کریں گی کیونکہ تنہا جواب
 صاحب باوجود اس مقدمہ میں مخاطب کرنا خون انصاف کا کرنا ہے وہ نہ مجتہد
 وقت ہیں نہ مجدد و محدث نہ کسی کے پیر ہیں نہ کسی کے مرید نہ پیشہ و عطا و تذکیر
 ہیں نہ اندیشہ ملازمت حیدر آباد و کشمیر اوٹکی تالیفات تو درحقیقت ترجمہ و
 شرح مولفات بیلغ ہے نہ مثل مولفات مولوی صاحب مدح و ادرا وٹکی
 والد متوفی کے سرقات خلف ہم سب لوگ اوسے عقیدہ متقدیم ابرار پر ہیں

نہ مقلد جواب نامدار وہ تو کسی جاہل کو مخاطب نہیں فرماتے نہ کسی مجدد و مجدد
 فرنگی محل کو لائق التفات یا تے ہیں پھر بار بار انکا نام لینا کیا ضروری ہم حاضر
 ہیں جو اعتراض اہل حدیث پر بعد رعایت شروط مذکورہ طرفی مقلدین مبتدعین
 کے ہو گا اور اسکا جواب باصواب گذارش کرینگے اور آپ اگر اپنا پیچھا چڑا دیں گے
 تو بھی تاوقتیکہ آپکی طرف سے سکوت نہ ہو گا اور ہر سے بھی قطع نظر یکجا و یکلی ہوں
 ہم اگر ابتداءً اپنی طرف سے کسی مقلد مبتدع مشرک مجدد مجتہد کا رد لکھیں تو
 گنہگارین لاکھن جواب لکھنی میں محدود رہیں تنقیہ قولہ واضح ہو کہ شہرہ ملی میں ہی
 ہر دو طریق کے الی آخرہ اقوال واضح ہو کہ یہ استفتاء مع الجواب نام نہاد وحشی
 خفی سورتی کے لکھا گیا ہے جسپر جو دکن نام کے طلبہ علم کے مواہیر برای تقویت
 و تصدیق مسائل مختصرہ ثبت کرانی گئی ہیں اور بنابر نسیب وہی عوام کے تقلید
 کا یہ بہت بڑا کید ہے کہ چند افترا و بہتان باندھ کر انکو فرین مواہیر کرایا کرنی ہیں
 اسکی وجہ صرف یہی ہے کہ ان لوگوں کے پاس مسائل مختصرہ میں اولہ کتاب
 سنت صحیحہ سے کوئی دلیل موجود نہیں ہے ہمیں وجہ وقت جواب استفتاء اور
 مباحثہ مناظرہ کے کہی رجوع تھا کہ روں کی طرف کرتے ہیں اور کہی چند
 مقلدین معاذین کی مواہیر کی طرف یہ فعل انکا بمقابلہ عاملین بالحدیث کے محض
 لغو ہی کیونکہ یہ لوگ تو عموماً اصل قرآن و حدیث کے منتجع و پیرو ہیں قرآن
 حدیث کے مقابلہ میں کسی عالم یا امام زندہ یا مردہ کی تقلید جو بلا دلیل بات یا
 لینے کا نام ہے نہیں کرتے لیکن کتاب سنن صحیحہ میں سے ایک روایت یاد و ایک حدیث
 صحیح اثبات مطلب کے واسطی بیان کر دینا بھی ہمارے مقابلہ میں کافی و روانی ہے
 پھر اس مواہیر جعلی بنائیکے کیا حاجت ہو اب میں ہر کہ وہم پر یہ بات ظاہر کرتا ہوں
 کہ جو چون نام جنکی مواہیر اس جواب استفتاء پر ثبت ہیں یہ لوگ مفسدین ہیں

المسلمین میں اور صدق میں اس آیت کے اور ذیل لہم لا تقسدا فی الارض قالوا
 انما نحن مصلحون الا انهم ہم المفسدون ولاکن لا یشرعون کا ایسی مفسدین کی مہر و
 کیا اعتبار ہے ثبوت اس کے فساد کا یہ ہے کہ شہر ہلی اور اسکے اطراف میں
 بین الفریقین یعنی عاملین بالحدیث و عاملین بالفقہ کے سبب نزاع اور فساد باہمی
 فساد اور نزاع مذکور سابق میں بکثرت وقوع میں آتی تھی جنکی فیصلہ کی نوبت
 حکام تک بھی پہنچتی تھی اور اوس طرف کے حکام فیصلہ کرنے فسادات باہمی سے ہوا
 تنگ آ گئی تھے ناظرین اخبارات پر یہ بات روشن و ہدیہ ہے بعد اوسکی مکتوبش
 سعی بعض مصلحین اصلاح بین الفریقین کرائی گئی مختصر مضمون اصلاح ہی تھا کہ فریقین
 کوئی شخص کسی مسائل فرعیہ خلاف دفع الیدین میں بالجہر وغیرہ کے سبب آپس میں بغض
 و عناد نہ رکھی بلکہ بجای اسکی محبت اتفاق پیدا کرے ان مسائل میں ہر ایک شخص اپنی مذہب
 کی موافق عمل کرے دوسرے کی فعل طعن توہین عمل میں لاوی لیکر سرکے بھی نماز میں اقتدا
 کری ان امور کے اختلاف سے ایک دوسرے کی بھی نماز پڑھنے سے انکار نہ کرے ایک فریق کی مسجد
 دوسرے فریق کے لوگ نماز پڑھیں کوئی کسی مسجد نماز پڑھنے سے روکا نہ جاوی وغیرہ وغیرہ
 چنانچہ اس اصلاح کا اشتہار تمام ہند میں کرایا گیا کلکتہ لاہور بمبئی وغیرہ میں یہ اصلاح
 نامہ عینا ہی چھپوایا گیا اور اخبارات میں بھی اسکا اشتہار دیا گیا تمام عاملین بالحدیث
 ہندوستانی اس اصلاح نامہ سے نہایت خوش ہوئے۔ یہ کل مضمون مندرجہ اہل الصبر
 ناظرین اخبارات پر بخوبی ہویدا ہے اب یہ چوٹ نام کی مہر والی کیا پڑاوس اصلاح
 کو نقص کرتے ہیں اور رسالجات فساد مثل جامع الشواہد فی اخرج الوابین عن المساجد
 وغیرہ شائع اور مطبوع کر اگر پھر فساد و نزاع کرانا چاہتے ہیں تو ان صاحبوں سے یہ
 استفسار کرتا ہوں کہ یہ چوٹ نام کے مہر والی علماء دین ہیں یا جہل مفسدین کیا علماء دین
 کا یہی کام ہوتا ہی اور مناظرہ شرعیہ کا یہی انجام۔ بنیوا تو چروا۔ تمت

تنہیہ اچکل مقلدین متعصبین نے جب دیکھا کہ بمقابلہ اہل حق نہ تو کتاب و سنت سے
 جواب دے سکتی ہیں اور نہ اہل حق پر کثرہم اللہ تعالیٰ از روی زور و شوکت غالب ہو سکتا
 اور از طرف حکام و صورت مشر و منا و کرنیکے سزایا جتے ہیں تو چاروں طرف سے
 گہرا کر اور مضطرب ہو کر یہ شیوہ اختیار کیا ہے کہ بعض مسائل و نیسالی حق کو بہ تحریف و تغیر
 مطلب مضحکہ بن ڈالکر اور دین رسول مقبول سے استہزا کر کر اخبار و ن اور اشتہار
 میں لایا دس استہزا کو مستہزا اور اعلان کرتے ہیں فعل مشرکین یا کان ملتو ہم عند البیت
 الامکار و تصدیق اختیار کیا ہے چنانچہ اخبار نامی و بدبہ اسلام وغیرہ جو حقیقت میں
 بے حد و بے اسلام معاندین کی طرف سے جاری کیا گیا ہے ایسی مضحکہ اور استہزا اکثر پرچوں
 میں موجود ہوتے ہیں یہ وہ وقت ہے کہ غربت اسلام پر ناامید و ناالیہ راجعون
 پڑ رہا چاہئے چونکہ طریقہ اہل حق کا یہ ہرگز نہیں کہ مسائل امور دینیہ میں استہزا کریں یا
 جواب استہزا کا بطور استہزا کے دیویں لکھا قال تعالیٰ حکایتہ عن الیہود و موسیٰ علی
 نبینا و علیہ السلام قالوا اتخذنا ہر و اقال اعوذ باللہ ان اکون من البجاہین واللہ اعلم
 حق ایسی خرافات کے جواب کی طرف التفات نہیں کرتے اسی سبب متعصبین اپنی طعن
 اور گمراہی میں بڑھتے چلے جاتے ہیں اللہ استہزی بہم و میدہم فے طغیانہم معہون ۔
 اہل حق اگر مقابل اس کے مذہب خفی کا استہزا کرنا چاہیں تو صد مسائل ایسی ہیں کہ
 فی الحقیقت لائق استہزا ہیں مجھو اس کے طول کلام اور جواب یا تفصیلا و ن مضحکہ
 و بدبہ اسلام کا منظور نہیں لیکن صرف بطور تمثیل چند سوال و جواب و بدبہ اسلام کی
 خدمت میں عرض کرتا ہوں جو ابالہ صرف بانی غرض کہ شاید و بدبہ اسلام وغیرہ آئندہ کو
 اور ارج ایسی استہزا و ن سے محترز رہیں ورنہ اپنا رد و قوی ہی کہ اعوذ باللہ
 اکون من البجاہین سے استحقاق بطور معارضہ اپنی مان بن محرمات ابد سے جو
 خفی نکل کرے تو وہ حقیقتہ نکل جائز ہوا یا نہیں جواب حقیقہ مان ہیں کلام

کر لینا خفیون کی نزدیک کچھ حقیقی ہے اور جب حقیقی ہوا تو مجاز کا کیا ذکر اور جب
 مجاز نہ ہوا تو جوازمین کیا کلام از کتب ہدایہ وغیرہ سوال بطور معارضہ آب دہ درد
 میں اگر چند گاویان گوہ کی اور چند منکی پیشاب کی ڈلو اوئی جاوین تو خفیون کی نزدیک
 وہ پاک رہا یا ناپاک کتب معتبرہ خفیہ سے جواب دیا جاوے الجواب تمام کتب
 فقہہ خفیہ میں آب کثیر کے مقدار مفتی بہ وہ دردہ لکھی ہے چاہی کسی اصل کے ساتھ
 موصل نہواہ آب کثیر نجاست کی وقوع سے ناپاک نہیں ہوتا لہذا پاک ہی سب خفی
 بے و ہرک ایسی پانی سے غسل و وضو کر حرف اپنی ہی سجدون میں نمازین پڑھیں
 ویکو کتب فقہیہ خفیہ سوال رطوبت فرج کی خفیون کی نزدیک چائنا درست ہی
 یا نا درست الجواب رطوبت فرج کی خفیون کی نزدیک پاک ہی کتب معتبرہ خفیہ
 فقہیہ کو دیکھو اور جب وہ رطوبت پاک ہوئی تو اسکا کھانا اور چائنا بھی درست ہوگا
 خفیون کو چاہی کہ مانند گلاب یہ رطوبت ظاہرہ حسب مذہب خود چاشتے را کرن
 کہ موجب خوشنودی او کی ازواج کا ہی سوال الحمد یا کسی آیت کا نفوذ بالکسر
 پیشاب سی لکھنا خفیون کے نزدیک درست ہی یا نا درست کتب معتبرہ فقہیہ خفیہ
 سے جواب دیا جاوے الجواب درست ہی کتاب اشیاء والنظائر وغیرہ
 کو دیکھو سوال جو شخص خفیہ قصد اقامہ اخیر نمازین گوز مار کر نماز سے باہر آوی
 تو اسنے اپنی فرض نماز کے عند الخفیہ پوری کر لی یا نہیں اور یہ گوز مارنا بجائی سلام
 کے پورا کرنے والی فرائض نماز کا ہو گیا یا نہیں الجواب یہ گوز خفیون کی نزدیک
 قائم مقام فرض کے ہو گیا کیونکہ خدیج بعل مصلی فرض ہے اور اس حرکت سی یہ
 خفی فرض پورے کر چکا کتب معتبرہ فقہیہ خفیہ کو دیکھو سوال جس حیوان کی پیشاب
 کرش یعنی اوہمہ ہوتا ہی خفیون کی نزدیک اسکا پیشاب پینا ہمیشہ بجائے
 پانی کے درست ہی یا نا درست الجواب درست ہی سند ابی خفیہ مطبوعہ دہلی

صفحہ ۱۰۳ ابو حنیفہ عن رجل من اهل البصرة عن الحسن البصري انه قال لا باس ببول
 من ذات کرش۔ سوال اگر کف حریر کر کے دے کر سے اور انزال نہ تو غسل
 واجب ہی یا نہیں کتب معتبرہ حنفیہ سے جواب دو ایجاب بحر الرائق میں لکھا ہے
 کہ در صورت کف حریر کے بغیر انزال کے وطہ کر نیسے غسل واجب نہیں ہوتا اکاملاً
 ایسے منقولات امور وینیہ اور مسائل اسلامیہ میں کرنا اونہیں کو مبارک ہو اگر کب
 خوف آئی ہو تو اب بھی باز آدین ورنہ ہمارے طرف سے ایسے خرافات کے جواب کو
 منتظر فرمیں اور مولف رسالہ جامع الشواہد نے جو چند مسائل اردو وغیرہ کے حوالہ
 سے چند مسائل بطور طعن و طنز کے لکھے ہیں وہ بالکل مناظرہ کے خلاف ہیں کیونکہ اول تو
 کسی عبارت منقولہ میں تحریف کی ہی اور کسی عبارت میں تفسیر جس سے اصل
 مطلب متغیر ہو جاویں دوسرے یہ کہ ہم لوگوں کو محد و نگاہ مذہب یہ ہے کہ مسئلہ قرآن مجید
 اور حدیث سے اخذ کرنا درجہ سوم اجماع سے جس کے نزدیک اجماع حجت ہی اور خلاف
 کتاب و سنت کی ہر کیا قول ترک کر دینا باوجود حسن عقیدت کی اس بزرگ
 قائل قول سے خواہ ابو حنیفہ ہو یا ابو یوسف یا محمد یا شافعی یا شاہ ولی اللہ یا مولو
 مدیر حسین صاحب یا اور کوئی صاحب ہو پس اس فتویٰ میں کہ بعض اکابر کے
 قول پر اعتراض کیا ہی اول تو تفسیر یہ مطلب کو بدل دیا ہی اور اگر عبارت بعینہا ہی
 ہو تو وہ صورت سے خالی نہیں یا مطابق کتاب و سنت ہی یا مخالف بصورت
 اول یہ اعتراضات آپکی کتاب و سنت پر ہوئی اور بصورت ثانی جس کسی کا قول
 مخالف قرآن و حدیث کے ہو گا وہ ہمارا عقیدہ اور عمل نہیں بلکہ اس قائل
 کی خطا سمجھی جاوے گی جبکہ ہمارا مذہب قال اللہ وقال الرسول ہے
 تو کیا کہنا کہ اس کے مخالف ہمارا مذہب نہیں ہو سکتا ہم سے آدھنا
 خلاف داب مناظرہ ہے والسلام علی من اتبع الهدی

خلاصہ خط آمد ٹونک مورخہ سلخ شوال ۱۳۳۷ھ ہجری بنام

حافظ عبد الغفر *

ہیان بڑا فساد ہو رہا ہے ایک شخص عبد الحکیم ساکن دہلی یہاں آئے ہیں نواب صاحب
یعنی رئیس ٹونک سے کہہ کر آئیں بالجہر اور رفع الیدین کی بالکل ممانعت کرادی ہے
اب جو یہاں آئیں و رفع کرتا ہے اس کو قید کرتے اور عرصہ پر طمانچے لگواتی ہیں
اور بہت کچھ دولت دیجاتی ہے جتنے غیر مقلد یہاں تھے وہ سب گھروں میں نماز
پڑھتے تھے اب اس کی بھی ممانعت ہو گئی کہ جو کوئی گھر میں نماز پڑھے اور آئین و رفع
کرمی اس کو قید کر دینا چاہے اس فساد کی پیشی محکمہ اجنتی میں گئی اور مثل مرتب ہوئی
انجمن میں صاحب اجنت آئین کی ویکمی کیا حکم ہوتا ہے فقط تمام ہوا مضمون خط کا بلطفہ
میں کتاہوں کیا ہو گا یہی ہو گا جو زمانہ سابق میں بدولت تقلید بعد چنگیز یہ ہو جس
ملک کی بربادی خدا ہی پاک کو منظور ہوتی ہے اس جگہ کے لوگوں میں فتنہ نہ ہو
دریغہ شاہی شہر شاہی و برہنہ عیسیٰ بدین خود موسیٰ بدین خود کیا بڑا ہی ایہ واقعہ ہوا اور
حادثہ سی ہی زیادہ تر عجیب ہے جس کی حکایت اس مجموعہ میں لکھی گئی یعنی فیصلہ راجہ
صاحب فرید کوٹ اور دستخط شاہ کران حکم مجلس مناظرہ تقلید سے ہیج جاہت
کہ فانی زینایع باشد میتوان گفت کہ دنیا ست ہمہ بارخ فک ہکوا فوسس آتا ہے
ریاست ٹونک پر کہ بعد انتقال وزیر الدولہ بہادر مرحوم جو ریاست اسلام پور
نام کہنے سے کو تہی اب اس کا قدم ہی و ہا سنے اور ہتتا ہی لکن رئیس ٹونک
اتنا کام اور کرین تو پیر بازی اور نہیں کے ہاتھ رہی گی یعنی تصانیف جدا مجد
خود جو موافق مذہب غیر مقلدان ہی جیسے وصایا کی وزیر یہ وغیرہ اس کو جمع کر کے
اگ میں جلادین اور اپنے والد ماجد نواح علی خاں صاحب بہادر نرمل بنارس کو کسی

ایک گولہ ہم سے قوت پرواز بخشن تو میر پرواز معاد تمندی بطور دستاویز بھی
 حاصل ہوتا ہے یا نہ یہ خبر کے ایک پیغمبر بن جاوین اسلئے کہ سید احمد خاں
 نے گو دعوے نبوت ملتِ نبیرہ کیا ہے مگر ختم نبوت کا دعوے اپنی لئے
 اب تک نہیں کیا شاید اسی امید پر کہ اگر مثل مختار الملک متوفی یا ابراہیم خاں
 صاحب بھی کسی وقت اس دعوے میں شریک ہو جاوے گی تو رونق کارخانہ
 تجدید جدید و اجتہاد سدید بڑھ سکتے ہے فقط اور لایان فرنگی محل و سلطنت
 امداد کی دل و جان سے حاضرین بلکہ پیش بندی اجتہاد جدیدین میں و تجدید نامہ
 شین و برن اسی دلی واسطی اونہوں فی اول سے کر کی ہی مبارک ہو مبارک ہو فقط

خاتمہ کتاب فی سبیل احمد ضا سالتہ تعالیٰ

کہ ہر کس با تعصب جہالت
 قدم براہ کج رائی نہادہ
 کہ بر تحقیق دارد کام یابے
 و گرب برخلاف او کشادہ
 و گردانستہ حق را کرد باطل
 و گرجو بدرو ترویج برعت
 و گراز کترو قاضی خان گوید
 ز راسی دیگران دیگر سخن گفت
 و گرمصرف بر تغلیط و تضغیف
 و گرحقد و حسد دستور خود ساخت
 برآمد خواجہ بر صدر تجرشہ

خدا یا این چہ روداد جہالت
 ز نام راستی از دست دادہ
 کسی را کم ز خاص عام یابے
 بسی دین کسی گزایتادہ
 یکے تحقیق حق کرد از دلائل
 یکے پوید پی تجدید سنت
 یکے از سنت و قرآن گوید
 یکے ز اصحاب پیغمبر سخن گفت
 یکے مستغول در تالیف و تصنیف
 یکے رایات علم و فن برافراخت
 ازین وادست گزراہ تفاخر

چه خواجه مشرق انوار ایمان
 چو او سعی رسد کار آورد
 صد و زبان حد آغاز کردند
 سیم چون عالم و فضا بش کو بکوشد
 بر راه حق روی دور افستاده
 به تقیص یکالش چشم بکشد
 ولی نصرت چو با حق بر معنائ شد
 بطعن اهل حق چون سد کشیده
 که سوزانا آلتی بخش بر خاست
 بصدر تحقیق و هم تنقیح سپرد
 کسی کو چشم حق بین باز دارد
 جواب هر سوالش لا جواب است
 چنان سعی معاند باطل افتاد
 بر آمد تا بچیند عیب دیگر
 غلام آید بر دتا آب جو را
 ازین پس اندکے گرم دارو
 شکل این نامه چون مطبوع گردید
 خرد گفتار زو سے بذله سنجی
 بنام امیر و جهاد لکشی کتابی است
 بمانا حرف حریفش از فصاحت
 به تحقیق مولف آندین باد

امیر الملک صدیق الحسن خان
 بیاض علم و دین اشرا آورده
 و ان خورد و گمیریے باز کردند
 و گرگون حال شیخ لکهنوش
 زبان حدت گیری بر کشاده
 پتیش کلاش منامه فرمود
 همه سعی مخالف را یگان شد
 خدا هم پرده عیبش در یدہ
 باستیصال اقوالش بر خست
 بیاض نسخه نادر رقم زد
 نظر بر نامه او برگارو
 همه لغز و سداپا انتخاب است
 که دامنش نازدن مشکل افتاد
 که طشت از بام شد عیش سر اسر
 که آب جو بود از جاسے اورا
 ز نزل و هرزه گوئے باز آید
 و لم از بر تار خیش بچو شید
 جواب ہو بهوتر کی تیر کیے
 به چرخ رہنمائے آفتابی است
 نماید بر عدد و اتسام محبت
 و لم تر بان سعی یخنین آباد

چراغ خانه انصاف بر کرد	چرخ خوش آفرین در شوق التماس کرد
وکیل خویش را بر پشت خود نهاد	سوار چهره کشید و خود فسر و نادر
در آن بنیاد ز عجب از فکر کرد	بنام او گشت این شهر کرد
نه دار و نه جفت را رخ زسانت	نه بر این قومی دارد و نه آیت
همه طوایف را در جمل خود فروشیست	سرپا و قیصر و خورشید و شمس است
که دشمن گشت با مال مؤلف	ولی نازم با تقبال مؤلف
همانار ایت نصرت علم ساخت	جوابش هم درین نامه قمیست
بمل تحقیق اجماع از فکر کرد	ز قلم مصراع سانس بگفت کرد

فهرست بعضی از معانی فی طبع فوس الکلمه من الخطا و الزل

خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب
۲	۲	الحامد	الحامد	۳	۳	دنیوی	دنیوی و
۶	۶	فایح	فایح	۱۴	۱۴	بسیار	بسیار رسید
۱۵	۱۵	شد	شد	۳	۳	مجددان	مجددان
۱	۱	برود	برود	۱۸	۱۸	عاشق	عاشق نشین رسال
۷	۷	دند	دند	۵	۵	تران الباس	تران الباس
۱۱	۱۱	صاحب	صاحب	۰	۰	و بعضی	و بعضی
۱۱	۱۱	هیچگاه	هیچگاه	۹	۹	کجریا	کجریا
۱۶	۱۶	نکایت	نکایت	۸	۸	انکه	انکه
۲۱	۲۱	مرکز	مرکز	۱۵	۱۵	السا فر	السا فر
۲	۲	زمان	زمان	۸	۸	مقی	مقی

صفحہ	خطا	صواب	صفحہ	خطا	صواب
۱۱	۱۹	دزدان	۳۲	۱۳	اعراض
۱۲	۲۰	بزدلت	۱۴	۱۴	لا احتضار
۱۳	۱	تجس	۳۳	۷	سوقا
۱۴	۱۵	سحق	۱۳	۱۳	وہو لا
۱۵	۱۲	کسکے	۲۱	۲۱	لا انتہی
۱۶	۱۳	تاہم	۳۴	۵	عدوۃ
۱۷	۱۱	ان خود	۱۷	۱۷	المعاصر
۱۸	۱	الابراز	۳۵	۱۰	چونکہ
۱۹	۵	بل	۱۱	۱۱	مقرض
۲۰	۹	عدم الحکم	۱۱	۱۱	جمور
۲۱	۱۲	لا العلم	۳۶	۵	الامراء
۲۲	۱۱	وحدیث	۶	۶	اعد
۲۳	۱۳	تومینی	۱۰	۱۰	خطر لی
۲۴	۱۲	کبیرین	۱۲	۱۲	الی جۃ
۲۵	۳	الفضائیم	۱۵	۱۵	قدومت
۲۶	۱۸	اول	۲۱	۲۱	واعما
۲۷	۲۱	ایقاع	۱۳	۱۳	تیسرے الوصول
۲۸	۳	اواخر	۱۴	۱۴	اکمال
۲۹	۵	بالنسبة	۳۹	۷	اسنی

خطا	صواب	خطا	صواب
۲۹	۸	اور تفصیلات	تفصیلات
۵	۹	منتقبات	منتقبات
۴	۱۳	اور	کہ
۴	۱۸	فلحہ	فلحہ
۲	۲	دار النعیم	دار النعیم
۴	۴	یہی	یہی
۱۳	۱۳	لغفہ اشاعہ	لغفہ اشاعہ
۵	۱۵	کئے ہیں	ہیں
۴۱	۸	مقدین	مقدین
۵	۱۳	اسناد	استاذ
۴۲	۲	مین	ہین
۸	۴	مجند	مجند
۱۱	۱۱	نہریان	نہریان
۴۳	۱۵	اسناد	استاذ
۴۴	۶	المذنبی	المذنبی
۴۵	۱۵	القنا	العباد
۴۶	۵	مرجات	خرجاۃ
۴۷	۱۶	کلیم	کریم
۴۸	۶	لیانی	لیالی
۸	۸	خطا	خطا
۸	۸	اول	اول
۸	۹	تعدیل	تعدیل
۴	۱۱	لاخذ	لاخذ
۴	۱۲	تذہب	تذہب
۴	۱۳	افکار	افکار
۴	۱۴	بن عامرہ	بن عامرہ
۴	۱۹	طالع	مطالع
۴	۲۰	ہین	نہین
۵۰	۹	تلقی	تلقی
۵	۱۳	قوما	قوما
۵۱	۱۵	اللوام	اللوام
۵	۲۰	اجیار	اجیار
۵۲	۱۳	یقنہ	یقنہ
۵	۱۸	لفلات	لفلات
۵	۱۹	فرقت	فرقت
۵	۲۰	یسیر	یسیر
۵	۲۱	مین	ہین
۵۳	۲	قرنضوہ	قرنضوہ
۵	۵	مستوا	مستوا

صفحہ	خط	صواب	خط	صواب	صفحہ	خط	صواب	خط	صواب
۵۳	۱۰	نیعموس	بنصوص	۴	۹	مزید	مزید		
"	۱۲	اسلامہ	السلامہ	"	۱۰	قراجم	قراجم		
۵۴	۱۶	کیونکہ	لیکن	۸۴	۱۷	پوشیدہ	پوشیدہ		
۵۵	۷	قربت	خزیت	۸۵	۷	کچھ	کچھ		
"	۱۰	ایمان	راہمان	"	۸	سنت	سنت		
"	۱۶	نرے	نرے	۸۶	۸	پردہ	پردہ		
۵۹	۵	فاطمہ	فاطمہ	۷	۱۵	بنجار	البجاری		
۶۲	۱۲	مشرقیہ	مشرقیہ	۸۷	۱۸	عن	عن		
۶۳	۶	ہذا لامکان	ہذا لامکان	"	"	العم	اللہم		
"	۱۴	المختار	المختار	۸۹	۲	فانہ	قولہ فانہ		
۶۴	۵	سکناہی	سکناہی	"	۱۴	مرارا	مرارا		
۶۵	۵	عجمہ	عجمہ	۹۳	۱۶	ایک تو	ایک تو		
۶۷	۱۲	پہ	یہ	۹۵	۱۶	پیشتر	پیشتر		
۷۰	۶۱	ابالہجنت	ابالہجنت	۹۶	۷	الی	ابی		
۷۵	۱۵	غائب	غائب	"	۱۲	فلہذا	فلہذا		
۷۶	۱۰	انظروا لفسار	انظروا لفسار	۹۷	۵	اوق	اوق		
۷۷	۱۲	رائنا	رائنا	"	۱۶	ابدی	ابدی		
۸۱	۱۸	نزل	نزل	۱۰۰	۷	صحیح	صحیح		
۸۲	۶	لجملہ	لجملہ	۱۰۱	۷	مین	مین ہی		

صفحہ	خطا	صواب	صفحہ	خطا	صواب
۱۰۱	۷	گیا ہی کیا ہے	۱۱۱	۱۳	اور اور اگر
۱۰۲	۸	اتقان	۱۱۲	۱۴	انگہون انگہون
۱۰۳	۱۹	اصول فقیر	۱۱۳	۲	حدیث بالحدیث
۱۰۴	۱۱	حدیث	۱۱۴	۳	یر یر
۱۰۵	۱۰	اسلام	۱۱۵	۱۳	کہیں کہے
۱۰۶	۱۱	لفظہ	۱۱۶	۱۴	ہین ہے
۱۰۷	۷	نسبت کیا	۱۱۷	۱۵	فقہہ فقہیہ
۱۰۸	۱۳	نامہواروں	۱۱۸	۲۱	فقہہ فقہیہ
۱۰۹	۱۱	و تو	۱۱۹	۱۵	ہذا ہذا
۱۱۰	۷	غیب	۱۲۰	۱۹	ہی ہی
۱۱۱	۱۳	النایع ما	۱۲۱	۷	وغیرہ وغیرہ
۱۱۲	۸	رئیس	۱۲۲	۵	فقہہ فقہیہ
۱۱۳	۱۰	باجہورک	۱۲۳	۱۳	اشیاء اشیاء
۱۱۴	۴	غیب	۱۲۴	۱۷	والی والا
۱۱۵	۱۱	مختصر	۱۲۵	۱۷	مختصر مختصر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ضمیمہ نمبر ۱ لکملہ :-

اما بعد مخفی نہ ہے کہ جب سالہ نمبر ۱ لکملہ ختم ہو چکا خاکسار کو یہ خیال آیا کہ اس سال کے ضمیمہ میں بقیہ گپ شپ کو جو مبتدعین تقلیدین نے مختلف تحریریں نسبت نواب صاحب بدر کے کی ہر جمع کر کے اسکا جواب ہی دیر یوسے تاکہ آخر صد سیز و ہجرت کے بحث یکجا مجموع ہو جائے پر آئندہ اگر کوئی بی حفاظ سرا و ٹھاٹھے گا تو اسوقت سالچہ اسکا کیا جاوے گا اسواسطی اس ضمیمہ میں دو فصل لکھی گئی ایک فصل میں جواب مطاعن کشف الحجاب پانی پتی ہے جو جناب لوی محمد حسن صاحب مراد آبادی منشی رسالہ بازی گارڈ نواب گورنر جنرل صاحب بدر کے تحریر فرمایا ہے دوسری فصل میں جواب شیعہ قمری جو جناب لوی محمد حسین ابو سعید صاحب لاہوری مدظلہ نے لکھا ہے قبل ان دو فصل کے یہ بات بھی گزارش کی جاتی ہے کہ کہ رسالہ جامع الشواہد کا جواب موسوم بمرآۃ المساجد جناب مولوی محمد سعید صاحب بنارس نے لکھ دیا ہے جو مطبع گلزار بنارس میں طبع ہوا ہے اوسمین نواب صاحب کی طرف کا بھی جواب آگیا ویندا محمد اور دوسرا جواب اسکا اشاعت السنہ میں اجاگر تحریر ہو چکا ہے جو ریاض ہند میں عمدہ اور بشمول اشاعت السنہ طبع ہوا ہے اصل مقصود ہمارا اس کتاب میں دفع کرنا خاص اہل کج فہمیوں کا ہے جسکو چند جاہلون نے براہ حسد عزت و بغض اسلام نسبت جناب محمد فرح کی بلا داغیہ ضرورت و ہلاسا بقتہ معرفت ظاہر کیا ہے **فصل اول** ناظرین سیر پر واضح ہو کہ زمانہ رسول مقبول صلعم میں اور نیز اس کے بعد مخالفین صراط مستقیم نے واسطی مثانے سن ہجرت

کے بڑے زور لگائے گئے اور فوراً سلام کے اظہار کے لئے بڑی کشتی کو کشتہ
 مہورین لائے لاکن بالآخر سوائے خذلان اور رسوائی کے کچھ نتیجہ اونکو حاصل نہ ہو
 اور کیونکر حاصل ہوتا ہے جراحی را کہ ایند بر فروز و ہر ان کشتی پت زند شیر
 بسوز و قاتل اللہ تعالیٰ۔ یریدون ان یطیفوا انوار التہذیب فواہم واسمہم نور و کو
 الکافرون (دیکھو اس زمانہ میں مقلدین متعصبین کو کہ عمل بالحدیث کے مشائخین
 کیسے مکائد ایجاد کرتے ہیں اور امکان کر ہم لتزول منہ الجبال کا مصداق ہوتی ہیں
 بعض معاندین نے عاجز آ کر یہ کید اختراع کیا ہے کہ عاطین بالحدیث کو رافضی کہتے
 ہیں تاکہ عوام الناس کو وحشت ہو اور چونکہ کوئی فرقہ فرق باطلین میں سے ایسا
 ہے جسکو کسی قول میں اہل حق سے اشتراک نہ ہو لہذا یہ کیا دو اسطی اغوا اور تنفیہ عو
 الناس کے بعض اقوال حقہ جو مذہب افضیون میں بھی مثلاً پایا جاتے ہیں رو بر
 عوام کے بیان کرتے ہیں کہ دیکھو یہی اقوال مذہب افضیون میں بھی موجود ہیں
 کید نے انکے راہ بہت سے عوام کی باری ہے جواب اجمالی اس کید کا اہل
 انصاف و بصیرت کو صرف اتنا ہی کافی ہے کہ جو امر کتاب سنت میں ہے وہی
 ہے اور میں اگر اشتراک کسی فرقہ باطل کا بھی ہو جاویے تو کیا عند و لازم آتا
 کیا حج ہے کہ تو اتبع صرف کتاب سنت مقصود ہے کسی کی موافقت غیر موافقت
 سے کچھ اسطہ نہیں (اہنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہ
 ولا الضالین) مسائل خفیہ جو دیگر فرق باطل سے مشترک ہیں اگر جمع کئے جاویں تو
 بڑا قدر ہو جائے اس کید کے عامل مستعمل تقریرات بہت بھلا مقلدین ہو کے تھے
 تحریر بطور تالیف رسالہ صرف قرآن شریف کے پیو پائی شیخ عبد الرحمن تاری
 ہیں جنہوں نے ایک سالہ موسومہ کشف الحجاب ۱۲۹۶ھ میں تالیف کر کر مطبع
 کشمیر غیرہ میں بامداد عبد الرحمن خان جہتم مطبع نظامی طبع کرایا ہے مینی ابتداء ہی

کو دیکھا تھا چونکہ اوسین کوئی بات علمی بجز غیبت بہتان لعن طعن سپکے کہ شیوہ و
 و عاجزین ہی نہیں تھی لہذا کسی عالم محقق نے اوسکی جواب کی اشاعت کی طرف التفات
 نہیں کیا تھا اور یہ خیال کیا تھا کہ جس شخص کو ذرہ بہرہی علم سے مس ہو گا خواہ مقلد ہو یا
 عامل بالحدیث قاری صاحب کسب قول مثل بول دیکھ کر قاری صاحب کی جہالت کا
 قائل ہو گا یا بسبب کہن سالی کے اونکی خرافات کا متقد رسالہ کیا ہے قاری صاحب کی
 جہالت اور سفاہت کی پردہ درسی اور کشف السجاک آہ ہے لیکن باین ہمہ بعض عوام
 کا لاف نام اس سالہ کو دیکھ کر شک شبہ میں پڑتے تھے اور دساوس مندرجہ سنار وین

شک لاتے تھے کہ اقال امد تعالیٰ (آن یروہ جیل الرش لا یخذ وہ سبیلاد ان یروا
 سبیل الغی یخذ وہ سبیلاد) اسلئے مولوی بدیع الزمان صاحب نے اوسکا پاسخ طریقاً
 بفحوائے جواب ترکی تبری لکھ کر دہلی بھیج دیا تھا اور روبروی کشتہ صاحب دہلی
 اس مقدمہ میں اونکی اور اون کے ہمنام کی طلبی ہوئی اور نہایت دلیل کئے گئے
 لیکن علت شیخوخت سے مجبور ہو کر منور قاری صاحب سالہ مذکور کی اشاعت اور
 اذاعت جا بجا کرتے پرتے ہیں کہ العادة کا الطبیعة الثانیة حدیث شریف میں آیا ہے
 اذالم تستحی فاصنع ما شئت اسجگہ پر جواب اجمالی رسالہ مذکور کا دیا جاتا ہے وہ
 یہ ہے کہ حسب قرار قاری صاحب کے مینی اور منشا کل بہتانات اور افتراؤن قاری صاحب
 کا یہی ظن و تخمین قاری صاحب کا ہے چنانچہ خود مفتوح رسالہ میں فرماتے ہیں (ما ظن
 غالب یہی ہے کہ یہ لوگ فقیہ سے بغرض اغوا ہی اہل سنت کے اہل سنت ہیں مل رہے
 ہیں الی آخر باقال۔ افسوس ہی قاری صاحب نے قرآن شریف میں یہ آیت شریفہ
 نہیں پڑھی و ما یقبح اکثرہم الاظنا ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً قال تعالیٰ
 و لننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا۔ و قال تعالیٰ۔ و لکم ظنکم الذی ظننتم برکم اردالم
 فاصحتم من الخاسرین۔ قال تعالیٰ۔ ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرون

ورنہ ہرگز یہ ظن غائب نہ کرتے جس سے ہر گویا ویرزن میں کشف حجاب کرے
 زن بازاری بی پردہ رسوا ہوسنے میں کوئی قاتل بالغ قاری صاحب کے اس بنائی
 و تخمین پر ہرگز ہرگز جرم یقین و اعتقاد میں نہیں کہ سکتا ہے کہ یہ فرقہ حقہ ناجیہ
 بالحدیث معاذ اللہ بخلاف فرق باطلہ و افغن و خواجہ کے ہی خفیہ لکھنؤ و کانپور جنہ
 پشتہا پشت نمک رافضیوں کا کہایا اور جنکو سکتہ فرنگی محل میں سے کسی قدر دم
 کا ہوا نہ ہونے بعض سالوں کے اول میں رافضیوں کی تعریف نوکری ملنی کے۔
 اوپر تو شبہ نفس کا نکلیا گیا بچارے عالمین بالحدیث رافضی ٹھہرائے گئے بل بی جہا
 و بیچ اسکے بعد بیان پر جواب تفصیلی اودن ہنوات کا دینا منظور ہے جو نسبت حدیث
 حضرت نواب صاحبہ درام اقبالہم اپنی کو چشمی کے سبب بطور طعن کے لکھی ہیں
 و صرفے میں بارہم میں بیان پر ہی قاری صاحب اپنے سونظر سے پیروی روانہ
 کی جو کہ روافض کے مطاعن ہی حضرت صدیق اول پر دس بارہی ہیں لہذا جواب اجماع
 تو میری کافی ہو جو مولانا شاہ عبد الغفر نے قدس سرہ نے تحفۃ العشرین میں روافض کو دیا
 جسکا حاصل یہی۔ جانتا چاہئے کہ کوئی آدمی دنیا میں ایسا نہیں ہوا کہ جسکی حق میں
 اور عیب جو یوں نے طعن اور قبح نکلیا ہو خود بجناب کبریائی الہی حرفت گیران کیا تو
 عقیل ان الارذ و ولد۔ حضرت آدم سے لیکر تا حضرت خاتم النبیین مقرر ہے
 انکار عصمت انبیاء علیہم السلام کیسی کیسی صنائر اور کبار کو منسوب بجناب نبیا کیا۔
 آیات و احادیث سے بزرعم خود ثابت کیا یہ منہ انکار عصمت ملائکہ میں ہی چال چل
 خواجہ دلوا صوبے بجناب حضرت امیر اہل بیت کرام ہی و تیرہ اختیار کیا ہی لیکن نشہ
 پر پوشیدہ نہیں کہ یہ تمام گتو نکا ہو نکنا جو بمقابل نور افشانی مآتاب کے ہوا کہ
 اودن بزرگوں کے مرتبے اور منزلت کو کچھ بھی نہیں گشتا تاہ واذ انک نقیصتی من ناو
 فی الشہادۃ لی بانی کمال۔ یعنی جب یعنی تیرے پاس کوئی عیب گری ہے

کسی ناقص کو کی طرف سے تو یہی گواہی ہی میرے لئے اس بات کی کہ میں کامل ہوں
 الی آخر اقال و اجاد میں ہی درجواب مطاعن قاری صاحب کے وہی طرز اختیار کرتا ہوں جو
 حضرت شاہ صاحب کے درجواب مطاعن و انفض اختیار فرمائی اور وہ یہ ہی کہ یہ اہمیت
 ہی بڑی علامت بزرگی اور بزرگائی حضرت نواب صاحب بدوام اقبالہم کی ہی کہ حاسن
 و معاذین باوجود کمال عناد و کینہ و نہایت تحس و نفص کے ایسا کوئی عیب نقصان
 جو فی الحقیقت وہیں ہو جب جرح و قدح ہو نہیں لگا سکے حالانکہ جو شخص ایسا ہو کہ تمام
 عہد میں مثلاً اوس سے دس بارہ کام ایسی ہوئے ہوں جو محل طعن و رجائی گرفت معائنہ
 حاسدین کے ہو وین باوجود و تعلق معاملات گونا گونا گویا عام و انتظام صدایا تمام
 زمانہ کے عجائبات سے ہی سے من الذی ماسار قطبہ و من له الحسنى فقط۔ بلکہ ایسا
 ہی نادرات روزگار سے ہے جو صرف ایک گہر کی ہی یا سخت رکھتا ہو اور چند خطا اوس
 سے صادر ہوتی ہوں اور باقی جملہ کام اوس کے صواب پر ہوں چہ جای اوس شخص کی حکمت
 متعلق ہزار نامشہم کے معاملات ہوں اور یہ بات تو ہر منصف خیر پر واضح ہی کہ حضرت
 نواب صاحب بدوام کے حسنات علیہ و خیرات علیہ اس قدر ہیں کہ نہ ہماری اس تحریر میں
 سما سکیں اور نہ کسی کی چسپائی سے چسپ سکیں کالشس نصف النهار ظاہر و روشن
 ہیں اور کچھ صرف ہندوستان ہی میں نہیں روم شام مصر بغداد و دمشق بلغار
 پروتاجین عدن سحرین شریفین اور تمام ملک عرب عجم میں ظاہر و باہرین جہاں
 ظہار نہیں اگر کسی خفاش چشم کو نظر نہ آوین تو یہ اوس کی کوری چشم کی دلیل ہے
 سے ہنر چشم عداوت بزرگتر عیب است پگل است سعدی و در چشم دشمنان خار
 کر بالفرض و التسلیم نفس الامر میں حسب مقتضای بشریت و عدم عصمت کوئی
 مرتکب جبراً و قسراً سرزد ہوتا ہو تو وعدہ الہی ان الحسنات ینذہبن الیہا
 نشاء اللہ تعالیٰ موجود ہے دعویٰ عصمت کون کرتا ہے بلکہ بیان تو کیکو و عجم

حفاظت ہی نہیں ہے قاری صاحب جو مطاعن نسبت جناب مدوح کے کلمہ میں
 تو ہرگز ہرگز نسبت جناب مدوح دام اقبالہم کے نفس الامریں کی سطح طعن ہو ہی نہیں
 سکتے چنانچہ ناظرین منصفین پر واضح کیا جاتا ہے طعن اولیٰ جیسے الاجاہ بہو مال
 کے اور سوداگر دہلی والا ہو غریب کے اونہوں نے دہلی میں چندہ جمع کر دیا ہے اور خزانہ
 کر رکھا ہے تو جو غفلت عناد اہل سنت میں ہو موسیٰ کا خطاب پاتا ہوا سکودا سطلی اغو
 کے کچھ تنخواہ اس خزانہ سے ملتی ہی اگرچہ وہ پھیلہ امام و مؤذنی کے دیہات میں گن
 پیدا کر کے پر تنخواہ بلانا غرض حق الاغوا میں پہنچتی ہے انتہی بلفظہ جواب
 دہلی والوں کا حال دہلی والوں کو معلوم ہو گا لیکن نواب صاحب در کی طرف سے ہرگز نہ
 ایک کوڑی تنخواہ کی بصفت کذا ہی دہلی میں نہیں دی گئی مدار المہام صاحب دہلی
 جب تک مذہب کچھ تنخواہ اپنی طرف سے مدرسہ اطفال قرآن خوان کو دیتو
 فسون قاری صاحب بصیرت سے تو آپ ہمیشہ سے محروم ہیں اس کی بصر سے ہو
 محروم ہو گئے سچ ہے سانوں کے اندھے کو ہر ای ہر اسوجہ سے طعن و مسموم
 قدر قلیل لڑکوں کو دیکر آئین یا بچہ کا شور کرواتے ہیں تاکہ مساجد میں کسی کو حضور
 الہی نہ رہے اور آپس میں تکرار پھیلے اور فوجداری ہو اور ایسے ایسے فساد اور دنگ
 گماشتے ڈالتے ہیں اور آپ تفتیش میں جیسے رہتے ہیں اونکو کوئی نہیں جانتا کہ یہ انکو
 فساد ہے جواب جن اعمال کی ستمت اہل حق کو ثابت ہو گئے ہو اور سپر
 البتہ وہ عامل ہوتے ہیں انہیں تقلیدین کا کیا اجارہ ہے اطفال نابالغ شرنا مکی
 نہیں ہیں وہ خواہ نمازی جہر آئین او اگرین یا یا جہر آئین انکے فعل پر اعتراض کہ
 پیر نابالغوں کا کام ہے فرضاً اگر مدرسین مدرسہ اطفال مدرسہ کو سکھایا کہ تہ
 میں آئین کہو رفع یدین کرو امام کے پیچھے فاتحہ پڑھو تو کیا برا کام کیا یہ سب کام سنہ
 صحیحہ سے ثابت ہیں یہ تو نہیں سکھایا کہ تم اہل سنت کو رافضی کہو اہل تفتیش سمجھو

نہرا باندہو قاری صاحب ذرا اس حدیث کو یاد کرو۔ رب مال القرآن والقرآن
 جنہ اور دل میں شراؤ گور میں پاؤں لٹکائی پہنٹی ہو خدا کو کیا جواب دو گے آئین
 بھرسنت رسول مقبول معلوم ہو اور اس کے نسبت ارشاد ہے کہ۔ ماحسد تکم الیہو علی
 شئی ماحسد تکم علی آئین فاکثر دامن قبول آئین رواہ ابن ماجہ و احمد و البیہقی و ابی داؤد
 سنت مردہ کی تائید حضرت نواب صاحب دہرام اقبالہم نے بطور اعانت ماحسد
 مائی ہی تو قاری صاحب کیوں حسد ہوا آئین کہنے پر حسد کرنا شیوہ یہودیت کا آیا
 یا ہے سفیان ثوری نے فرمایا ہے اس ف من علما نافعہ شبہ من الیہود اور
 حق نے کہا ہے (علیکم بالتباع السنۃ من خرج منها فقد ضل) (اصلاح بین الناس
 نفع و نکرار تو خاصہ جناب مدوح دام اقبالہم کا ہے بغض ای انک لعلی خلق
 عظیم وہ اپنے دشمن کی ساتھ ہی اسی طرح پیش آتے ہیں جس طرح سلف صالح
 اپنے معاندین کے ساتھ پیش آتے تھے و دفع بالتی ہی احسن کا شیوہ ہے
 ابوہو لوی عبدالحی لکھنوی نے کیسی کیسی ستاحی تحریر میں کر کے اپنی طفولیت
 جناب مدوح نے بغض ای۔ و اذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما۔ بجز سلام متارکت
 التفات نفرمایا یا وقار ذوی اعتبار اشخاص کا یہی طریقہ ہے اور جو کم ظرف
 علم جاہل ہیں انہوں نے جہان قایہ ہدایہ پڑھ لیا یہ سمجھا کہ اب ہماری برابر کوئی ہو
 بن گالی گفتہ شروع کر دیا خصوصاً اگر قایہ کا سایہ بنایا بلکہ سیاہ کیا پھر تو
 یہ پوچھو خرس و رکوبہ بو علی سینا۔ وہ منہرگی محل والی جنکی تمام عمر کا ایسی
 دم کناریونان میں گذری ایکے ہی تلاش ایمان میں اوقات بسر نہوئے
 بے دین کے ملا مولوی بنکر علما محققین کے ساتھ مماشاة کرنا چاہتے ہیں
 مدالکی دیکھنی قدرت کہ کلچر ہی گنجی حضور بلبل بستان کرے نواسنجی
 حال نواب صاحب کا تو یہ حال ہے کہ اسی آئین بالہر کی نسبت ریاست میں

ہدایت فرمائی ہے کہ بہت شور سے نہو کرے کہ حدیث سے متجاوز ہو جاوے
 اس قدر کافی ہے کہ صفت اول سن لہجے مسجد گونجی کا مطلب یہی ہے کہ اصحاب
 اہل مسجد مسجد گونجی تھی نہ یہ کہ ایک شخص اس شور سے آمین کہے کہ سبکی نماز
 شور ہو اتھو کہ قاری صاحب کو یہ تو اقرار ہے کہ اہل حدیث کے مقتداؤن کی طرف
 کوئی امر باعث شرمین ہوتا آگے یہ اتہام کہ ایسے ایسے دنگی اور فساد اونکے گما
 ڈتے ہیں یہ محض جہاں بغیب فترا بہت سی بیان پر کوئی گماشتہ مقرر نہیں اور اگر سامنے
 سامعین بالحدیث اس لفظ گماشتہ سے مراد ہیں تو عالمین بالحدیث کی طرف سے ہدایت
 فساد کسی شہر میں نہیں ہوتی مد نظر اونکی تو ہمیشہ اصلاح اور صلح ہی رہتے ہی طعن
 چنانچہ محقق ہے کہ رئیس بہوپال کے یہاں کے ماہوار دوسو روپیہ اسی خدمت کے
 خاص یہاں کے واسطی یعنی دہلی کے مقرر ہے الی قولہ اور کتب کا چھپوانا اور ناشر
 فرج داری وغیرہ کا صرف اویسین ہی ہوتی بلطف جواب اس دوسو روپیہ ماہوار کا
 ذکر ہے نواب صاحب ام اقبالہم کے تو واسطی اس خدمت مسلم سنت کے دولاکھ روپیہ
 کیا ہے اور سکا نظیر شامان سلف میں ہی ہرگز نہیں پایا جاتا چہ تن توجہ یہی ہے کہ
 کتب تفسیر پر و حدیث مصنفہ محققین سلف و خلف ہر قریہ و یہ میں شائع و فایز
 اور خود جناب روح مدبجہ و تبرضہ نے علوم فروع و اصول اسلامیہ میں بالسنہ
 مختلفہ بہت تصنیفات اور تالیفات کی ہیں اور ان میں ایسے مسائل اوق کو حل
 کہ بعض علماء سلف و خلف ہی اوسکے حل دین عاجز تھے اور پیر لاکھوں ایسی کتابیں معنی
 بلا اخذ قیمت تمام عوام و خواص ہند عرب روم شام میں وغیرہ کو تقسیم فرماؤ
 جنکے فیض مطالعہ سے عوام تو واسطی بلکہ خواص ہو گئے اور واسطی خواص علماء میں
 ہوئے اور خواص علماء محققین و نس فیضیاب ہو کر جناب صوف کے حج و دین کو
 معتقد ہوئے و فقر دیوڈ ہے و ریاست شاہ عدل ہے اس بات پر کہ اثبات ثانی لا

روپیہ سے زیادہ اس کام میں لوجہ اللہ صرف ہو اور لہ الحمد للہ مستعنا بعلوم ہر اہل
اجلیل و الشریف النبیل سچ تو یہ ہے کہ اس زمانہ کے علماء عرب عجم کی گردن پر کی
احسانات علیہ رو دیگر فیوض کا اسقدر حق ہے کہ اسکی عمدہ شکر سے باہر نہیں آسکتا
شیخ علی متقی نے جامع صغیر و جامع کبیر سیوطی کو ابواب فقہ پر ترتیب یا تھا او سپار بن حجر کی
نئے کہا کہ للسیوطی منۃ علی العالمین للمتقی منۃ علیہ۔ نواب صاحب نے تو وہ وہ کام عمدہ
کئے ہیں کہ شمار اونکا دشوار ہے ایسے امور خیر کو محل انکار و طعن میں بیان کرنا اوسکی کا کام
ہے جسکی سیئے کی پہوٹ گئی ہوں غرض کہ مظلومین و مغلسین و متبعین سنت کی اعانت و امداد
پر دم و متسلم اور کتب دینیہ تفسیر و حدیث کے اشاعت و اذا عمت فی الحقیقت آخر
زمان میں حضرت نواب صاحب بدرام اقبال مجد و دین کا اسی خاصہ ہے و آفت
برجنتہ میں اشارہ اوسکو محل ذم و طعن میں بیان کرنا قاری صاحب کی خرافت یا بجا
کا نتیجہ سے عیجا باشع ہر چہ خواہی گو طعن ^{محل} ^{محل} بعض حکام غیر مقلد کا حال
سنو کہ اونکا دستور العمل کیا ہے کہ یہ باتیں مذکورہ تو وہاں سب ہیں اور اگر کوئی
شخص اہل سنت حنفی ہو یا شافعی اور کسی طور اوسکا روزینہ مقرر ہو پر معلوم ہو جا
مقلد ہونا اوسکا تو حکمت عملی سے اوسکا روزینہ موقوف کر دینے کے اور اسکی دشمن
ہو جاوین گے انتہی بلفظ جو اب فی الحقیقت اس ریاست بابرکت میں ہر کام
بہو جب قرار قاری صاحب کے حکمت کی ساتھ ہوتا ہی قال تعالیٰ اذع الی سبیل ربک
بالحکیمۃ الموعظۃ الحسنۃ) اسی واسطی جملہ مہام بیان کے مقرون بنجیر کثیر ہوتے ہیں
وین یوت حکمتہ فقدا و تی خیر اکثر۔ ریاست بہو پال ہمیں حکمت عملی در باب تنظیم
دین و دنیا و امن امان برایا و رعایا بالفعل ایک ریاست ممتاز ہے (ذکر فضل
اللہ و التذکرۃ و الفضل العظیم) حکام انگلش و برٹش گورنمنٹ یہاں کے انتظام کے
مراج و ثنا خوان میں طعن ^{محل} ^{محل} تمام اپنی حکومت میں حکم عام جاری ہے

اگر قرض دینے والی کو سود دلاؤ اور حکم قاذو لیا جائے جس سے بے اختیار ہو کر سود لے کر خباثت
 کرتے انتہی بلفظہ جواب لعنة اللہ علی الکاذبین۔ کوئی حکم تحریری یا تقریری اور
 حضرت نواب صاحب جبر و دام اقبالہم آج تک ہرگز ہرگز صادر نہیں ہوا کہ قرض دینی
 کو سود دلاؤ بلکہ میں برس پہلی زمانہ جناب محرم سے جو زرخیز سود و ٹیکہ دار سائرس
 ریاست لیا تھا وہ نواب صاحب نے بگزارش خدمت عالیہ رئیسہ معظمہ کیشت قرینہ
 تیرہ ہزار روپہ کے خزانہ عامہ سے نکال کر مالک مال کو بلا مطالبہ واپس کر دیا اور سود
 کی تیلیاں یعنی اثرائت صورت جو خزانہ ریاست میں چلی آتی تین سب فروخت کر دین کے لئے
 کا خزانہ ریاست اسلام میں رہنا موجب سخت بی برکتی ہے اور مسلمان سے ہنود
 سود دلوانا منع کر دیا اور جو معاملہ سود یا ہم ہنود ہوتا ہے اسے ادن مقدمات کی رو بہ
 واسطی حکم قطعی کے رو بہ جاری نواب صاحب جبر اور رئیسہ معظمہ میں پیش نہیں
 ہوتی قاری صاحب جوٹ بٹنا کچھ سہل بات نہیں ہے برابر شرک کی ہی اللہ تعالیٰ
 فرمایا ہے (اولہم عذاب الیم بما کانوا یکنذرون) دستور العمل ریاست میں جسکا نام
 شاہجہانی ہے طرف سے حضرت رئیسہ بہوپال دام اقبالہما کے دفعہ ۱۸۳
 مضمون سے قائم ہے کہ مسلمان سود نہ دلا یا جاوے قاری صاحب کی دیا
 سہ خرافت ہے ورنہ اس جگہ آپ کو یہ بات ہی یاد آنا چاہئے تھا کہ دارالحرب میر
 لینا مسلمان کا نزدیک حنفیہ کے جائز ہے اور نزدیک اہل حدیث کے حرام آپ یا
 ہم نام یا ہیکام سب کے سب در مطابق ہدایت حنفیہ پانی پت کا پور و غیر میں
 کا معاملہ کرتے ہوگی خصوصاً کتب فروش جیسی خادم حسین الدثانی شیخ فرنگی
 و ہستم مطبع نظامی لکن ریاست بہوپال اور اسکی مسلمان ملازم و اہلکار سمجھتے
 اس حرام خواری سے ہنوز محفوظ ہیں یہ حلال خواری آپ ہی کو مبارک ہوا
 اور سب مسلمانوں کو اس سے محفوظ رکھے طعن ہستم شراب کا نکالنا چ

برطانیہ ہزار ہا روپیہ اسکی محصول کا خزانہ میں داخل ہوتا ہے اور اسکی رائٹ انماٹل
 والمیسٹر الانصاف الازلام جس میں جل اشیطان (کا خوف نہیں طعن و تشنیع
 تحصیل جنگی کی سرکار انگریزی سے بھی زیادہ زور و شور سے جاری ہی تمام زمین
 انگل انگل بہر ناپ کر محصول بہر جنس کالی لیا بہر محصول کس چیز کا لیتے ہیں زمین مزرو
 میں عنہ سچ کر محصول زمین کا دیار زمین غیر زرعہ میں جو گھاس ہوئے اسکا محصول
 دودھ مویشی سے اور گئی دہنے جیکر ادا کیا اب تحصیل جنگی کس چیز پر ہے علی التل
 اور عدل انصاف کا دعویٰ کہتے ہیں یہ جنگی بہر چیز پر یعنی کسی حدیث میں نہیں ہے
جواب - قذا صحت ام الخیار تدعی - علی ذہنا کلم اصنع - یہ طعن محض احتجاج
 ہے طاعن کو احوال ریاست سے مطلق خبر نہیں بہر کیون حضرت مدوح پر طاعن ہوتا

ولا تقف بالیس ملک بعلم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئولا - برطانیہ
 بیچنا نکالنا شراب کا محض غلط ہے ساتھ ہزار آدمی جو خاص شہر میں رہتے ہیں وہ
 اس بات کے گواہ ہیں کہ سارے شہر میں ایک جگہ بھی دوکان شراب علی الاطلاق
 جاری نہیں ہے رستم آبکاری پٹہ ہنود میں بموجب قاعدہ پنجاب سالہ ریاست جو
 اس کے ازالہ کے لئے تاحکمہ اجنٹی بیوپال بارہا تحریک ہوئے اور ہوتی ہے خزانہ ریاست
 کچھ نواب صاحب خزانہ نہیں ہے کہ وہ مورد اس طعن کے نہیں جنگی وغیرہ کا یہ حال
 ہے کہ ایک سو پچتر قوم سوامی کو صیفہ سائرات سے خاص نواب صاحب نے معاف
 اس لئے کہ خلاف شرع ہیں اس جنگی کے سوا محصول غلہ شہر کا اور صرفہ چوکیداری کا
 اور حسیج روشنی شہر کا اور اجرت چرائی دواب اور صرفہ طیارمی سڑک شہر و دیگر
 صد بار قوم جو قدیم سے ریاست لیتی چلی آتی تھی بیکھلم اونکو چھوڑ کر خزانہ ریاست سے
 عوض اسکا واسطی رفاہ عام کے مقرر کر دیا چنانچہ قریب ڈیڑھ لاکھ روپیہ سال کے
 یہ سب مصارف ریاست سے ہوتے ہیں اور ہر غریب دست بدعاس سے قاریض

آپ بڑے صاحب کشف ہیں جب تو اپنے اپنا کشف حجاب کیا ہفتہ عشرہ
 زیادہ آپ گہرین مولوی عبد القیوم صاحب مرحوم کے بہوپال میں نہیں ٹھہرے
 تھے اور ہمراہ ان کے ایک بار حضور نواب صاحب بدرین بھی حاضر ہوئی تھی اس
 دلیل میں ان سب امور کا کشف آپ کو ہو گیا لیکن اس کشف میں بالکل خطا ہوئی اسلئے
 کہ اولاً کشف ہوا جو بات آپ پر مکشوف تھے وہ خلاف واقع ہے سچ ہے جب کہ
 شخص بلا وجہ کسی مسلمان کا دشمن ہوتا ہے تو اللہ تعالیٰ اوسکی آنکھ کو ڈل دو تو
 ہر لگا دیتا ہے خدا کرے آپکی منہ پر بھی ایک ہر لگا دے کہ پھر آپ جو ٹ بولنا
 چھوڑ دیں یہ جواب تو بطور تحقیق گزارش کیا گیا اب جواب الزامی سنی نواب
 صاحب رئیس اس ریاست کے ہیں وزیر ریاست نہ نائب ریاست نہ دیوان یا
 نہ اہلکار ریاست ہاں شوہر رئیس معظریہ بہوپال دام مجد نام کے ہیں نواب صاحب
 پر طعن ان امور کے جن کا تعلق محل و عقد خاص فرائض اہلکاران ریاست سے عجیب
 نسخہ ہے اولٹے چور کو قوال کو ڈانٹیں بڑی کوشش نواب صاحب کی یہ ہے کہ
 جب تک کو معلوم ہو جاتا ہے کہ فلان امر ناجائز اس جگہ قدیم سے ہوتا ہے تو حتیٰ امکان
 حضور رئیس معظریہ دربارہ ازالہ اوسکی وجہ اللہ گفتگو کرتے ہیں اور اوسکی
 نسخ میں سامعی رہتے ہیں چنانچہ اوسکی جہد و ہمت سے صد سال سن اسلام تبدیل
 شائستہ حسن انتظام جاری ہوئی اور صد بار سوم بدعت شر و فساد زائل
 کئے گئے اور پٹن آچکی وہی مثل ہے کہ نیکے برباد گناہ لازم اور دعویٰ عصمت
 و نہ خود حضرت نواب صاحب بدر کو ہے اور نہ حضرت سرکار والا تبار کو اکثر
 اوقات اپنی خطئیات سے ناوم و نائب ہتے ہیں یہ بندہ ہمان ہے کہ تقریر
 غریبہ گاہ خدا آورد ورنہ منرا و ار خداوندیش کہ کش تواند کہ بجا آورد
 بل انصاف اگر ذرہ بہر غور کر نیکی تو او کو ثابت ہو گا کہ یہی حضرت محمد ص

اقبالہم کی کرامت و خرق عادت ہو کہ علاقہ بہوپال اس تہوڑے سے مدت میں
 من حیث الدینا والدین بلدۃ طیبۃ و رب غفور کا مصداق ہو گیا ہے اور
 باعتبار انتظام دنیا کے تو ایک عمر درانسی شہرہ آفاق ہی اور کیون نہوتا کہ
 محدث دامت اقبالہم کے ہر عمل فعل میں ایسا اخلاص پایا جاتا ہے کہ اس کا اثر
 دور دور کے انالی ملک کو پہونچتا ہے علماء متحققین عرب عجم کے آنحضرت کی
 مجد و ہونیکے قائل ہیں یا نفس اخلصی تخلصی طعن نہیں اپنی ریاست میں حکم عام
 دیا ہے کہ فیصلہ ایک گواہ اور ایک قسم پر کر دیا کرو یہ قرآن شریف کے مخالفت
 صریح پر حکم دیا اور حدیث مسلم احاد سے بلا سمجھی معنی حدیث کے حکم قرآن کا رو کر
 جواب اس طعن میں قاریصا صاحب اپنی سفاهت اور جہالت کو خوب
 کشف جواب فرما دیا ع می تراود چہ کم انچہ درآوند من است اس سئلہ کو جواب
 دامت اقبالہم نے اپنی تصانیف متعددہ میں اس وضاحت سے مبرہن فرما دیا ہے
 کہ مخالفین کو چاہے دم زدن باقی نہیں رہی جبکہ تفصیل با دلیل منظور ہو
 مسک الختام شرح بلوغ المرام وغیرہ کو مطالعہ کرے اور یہی ہی مسلک جمہور
 محدثین کا ہے نواب صاحب اس سئلہ میں متفقہ نہیں ہیں کہ خاص و نیرا اعتراض
 وارد ہو چونکہ محکوم بیان پر اختصار منظور ہے لہذا وہ تقریر مختصر جامع و مانع جو
 آنحضرت محدث نے تفسیر فتح البیان میں بیان فرمائی ہو واسطی اسکات خصم
 بد باطن نقل کئے دیتا ہوں قال عدلہ۔ و ہذا یرجع الی الخلاف فی الحکم بشاہد
 مع ین المدعی والحق انہ جائز لورود الدلیل علیہ و ہوزیادۃ لم یخالف ما نے
 الکتاب الغریزۃ یتعین ثبوتہا و قد اوضحنا ذلک فی شرح بلوغ المرام و اوجہ
 الشکوکانی فی شرحہ للمنتقی وغیرہ من مؤلفاتہ و معلوم عند کل من یفہم انہ لیس فی ہذہ الآلات
 ما یرد بقضاء رسول اللہ صلعم بالشاہد و الیین و لم یدفعوا ہذا الا بقاعدۃ مبنیۃ علی

ارہی تو ہم ان الزیادۃ علی النص نسخ و ہذا دعوی باطلہ بل الزیادۃ علی النص
 شریعہ ثابتہ جاریہ اس جارنا بالنص المتقدم علیہا وقد اوضحنا ذلك فی کتابی
 حصول المامول عن علم الماصول فلیرجع الیہ وایضا کان یلزمہم ان لا یحکموا انکسول
 لمطلوب لا یبین الرد علی الطالب قد حکموا بہا وایجاب الجواب اتمی طعن ہم
 و حکم عام دیا کہ ہماری ریاستوں میں پابندی کسی مذہب کی مرعے نہ ہو
 جواب خلافت خلفار راشدین میں ہی حکم جاری تھا کہ جملہ معاملات
 کتاب سنت کے نافذ ہوں اور سوقت پابندی کسی مذہب کی کہاں تھی یہ عین
 نبلع کتاب سنت ہی اور مصالح عامہ ہی ایسے موافق بلکہ شرط قضاء وامت
 قضا و حکومت ہی ہی ہوا فوس قاری صاحب اپنے کسی کتاب فقہ میں باب القضاء
 مطالعہ نہیں فرمایا نہ سے میان مہوین لکن اب بوڑھا طوطا کیا پڑھے گا آپ کی پاس
 کوئی دلیل اسکے منع میں موجود ہو تو پیش کیجئے ورنہ ٹین ٹین کیجئے قاری صاحب کی
 شریعت جدید کو کون مانتا ہے وشرعہم من الدین بالم یا ذن بہ الدین طعن ہفتم
 ورجح حبشتری کا بائع مشتری وغیرہ یا ورجح حبشتری کا بائع مشتری وغیرہ
 دعوی پر ذمہ بنتھا صہین کے اور طرح طرح کی رسوم تحصیل کی جاری ہیں یہ
 سب رسوم خلاف شریعت عزادین محمدی ہیں اور حکم آیہ کریمہ ولا تأکلوا اموال
 بینکم بالباطل کا خیال نہیں فرماتے جواب سچ ہی یہ سب رسوم خلاف شریعت
 ہیں کوئی مسلمان عامی ہی اسکو جائز نہیں کہتا ہے چہ جامی عالم کے لیکن یہ دعوی
 یہ کام نہایت بادر جاری کئی انتراء محض ہے اور خلاف واقعہ سبھی انک ہذا بہتان
 عظیم یہ رسومات تو ریاست میں قدیم سے جاری تھیں نواب صاحب نے اکثر رسوم
 نیست و نابود کر دیا یہ کون دعوی کرتا ہے اور کون کہتا ہے کہ ریاست ہو پال
 ہو ہو خلافت راشدہ اور بلونبوت ہے کہ کسی قسم کا منکر اور سہن پائیا نہیں جاتا

اور یہ کس طرح ثابت ہو سکتا ہے کہ نواب صاحب کم مستقل مختار ہیں قاری صاحب
 آپ جو جانتے ہیں کہ آپ کے شہر پانی پت بلکہ محلات شہر ملکہ خود آپ کی گہرین صدیاد رسوں
 خلاف شرع ہوتی ہیں مگر آپ انکو اپنی گہر سے دور نہیں کر سکتے حالانکہ آپ اپنی گہر کے
 مالک مختار ہیں لیکن کرنیکو دوسروں پر طیار ہیں اپنا مینٹ نہ دیکھنا دوسروں کی پہلی ٹوٹا
 لی شرموں کا کام ہے یہ رسالہ کشف الحجاب آپ کے لئے خود پردہ در ہو گیا پس ہر سے
 چون خدا خواہد کہ پردہ کس ہر دو پمیلشن اندر طعنہ پا کاں برد و خرج جسٹری کا
 بالغ و مشتری اگر برضا و رغبت خود واسطی استحکام اپنے معاملات کے دیوں تو
 قاری صاحب کے پاس کوئی لیل ان رسومات کی حرمت قطع ہوئے پر موجود ہے بیان
 فرماویں انہیں بعض رسوم ایسی ہی ہیں کہ باوئی تغیر نام و کام شروع ہو سکتی ہیں اور
 بعض ایسی ہیں جسب مصلحت ملکداری راہی حاکم مجوز پر محمول ہو سکتی ہیں ۔ ۔ ۔
 رموز مصلحت ملکداری انہند گداہی بہیدہ ہستی تو قاریا مخروش

وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین آلہ و صحابہ اجمعین

جواب نقل خط مندرجہ پر چہ شریف

مطبوعہ ۲۵ ستمبر ۱۳۳۳ھ

صاحب مولوی عبد اللہ صاحب رس مدرستہ محمدیہ ممبئی و فلان و بہان تاشیخ بیکن
 مدد افاق حایت حضرت خیر الانام کنفی بالمرکزہ بان بحدث کل باسبع و مرتکبان سے
 روزگار جل علاہ۔ ولا نقف مالیس ملک بہ غلم سلمک الدعن الکذب الاقرار بعد اسلام
 علی من اتبع الهدی۔ گذارش بخدمات عالیہ یہ ہے کہ نقل خط آپ کا پر چہ شریف نمبر ۱
 مطبوعہ ۲۵ ستمبر ۱۳۳۳ھ میں جو بنام مولوی سید نذیر حسین صاحب ظلال کے آپ
 صاحبون نے لکھا ہے اور پیراؤں کو اخبار مذکورہ میں شتہ کیا ہے آجکی روز

یعنی دیکھا چند مسائل معتزلة اور عقائد یا روئکی نو ایجاد کی نسبت آپ کو گونے سے
 کیا ہے در جواب دیکھی گذارش ہے کہ افسدہ تعالیٰ و تبارک نے جوٹ و افتراء
 سے باز رہنے کی جو جو تاکیدات اپنی کلام پاک میں ارشاد فرمائی ہیں بشرطیکہ
 علماء ہوں آپ صاحبوں پر پوشیدہ نہ ہو گئی اور اگر آپ مرہ علماء میں سے نہیں
 تو یہ مثل ہر کہ ویر جانتا ہے کہ جوٹ بولنا اور گود کہا نابرابر ہے پر آپ صاحب
 باوجود دعویٰ علم یا دعویٰ اسلام نہایت بعید ہے کہ ایسے مسائل و عقائد
 کو جو اہل حدیث کی کسی کتاب میں نہیں کہیں اور سکا پتہ و نشان نہیں پایا جاتا
 باغوا بعض عہدین شریر النفس کے آپ صاحبوں نے حضرت سیانصاحین
 و دیگر عالمین بالحدیث کی طرٹ منسوب سمجھا آپ کی شان علم و ایمان تو مقتضی اسکا
 لولا اذ سمعتموهن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیر کے عامل ہوتے باوجود
 علم کے آپ کو اتنا ہی نہیں معلوم کہ فیما بین گروہ اہل حدیث و عالمین بالفقہ
 اصول اعتقاد اور احکامات مسائل میں کوئی بڑا اختلاف نہیں ہے صرف چند
 قروعیہ عملیہ میں اختلاف ہے جن عہدین شریر النفس کے اغول سے آپ صاحب
 نے یہ مسائل افتراء اور عقائد نو ایجاد اہل حدیث کی طرف بغیر تحقیق و دریافت
 منسوب کئے ہیں اونکے جواب کی واسطی تو نفس ہمارا ہی سی چاہتا تھا کہ پور
 تفصیل سے جواب ترکی تبریکی و یا جاوے لیکن کیا کیجی کہ حیثیت امر و اعراض
 البجائین وارد ہے لہذا صرف ایک جواب تحقیقی پر ہر ایک افتراء کے اکتفا
 کیا جواب افتراء اول یہ ہے کہ اہل حدیث و عالمین بالحدیث کا
 ہرگز یہ عقیدہ نہیں ہے کہ حق سبحانہ و تعالیٰ کو جہت عرفی اور مکان و جسم
 منزہ سمجھنا بدعت و گمراہی ہے لغو و باطل منہایہ عقیدہ مشہور و مجسمہ کا
 جسکے رو میں اہل حدیث نے کتب مبسوطہ لکھی ہیں البتہ جو صفات الہیہ کتاب

دسنت صحیحہ میں وارد ہے ہیں اونکی تکذیب کرنا بدعت و گمراہی ہے کیونکہ پہلے
 صالح سے منقول نہیں اہل حق ان صفات میں نہ مایل کرتے ہیں نہ تعطل کے قائل
 ہیں نہ تشبیہ کے نہ تجسیم کے بلکہ لیس مشکہ شعی و ہوا السیمع البصیر کے معتقد ہیں
 باقی جواب تفصیلی اسکا کتب عقائد اہل حدیث میں دیکھو **جواب افتراء دوم**
 اہل حدیث کی کسی کتاب میں نہیں لکھا کہ اللہ تعالیٰ کا جھوٹ بولنا جائز ہے
 اگر کسی کو دعویٰ ہو تو ثابت کرے یہ تو محض افتراء بحت ہے یہ خوبی فہم خضر
 کی ہی کہ عقیدہ اہل حق سے جو ان اللہ علی کل شئی قدیر ہے یہ تمہت اہل حق
 کی ہے ع سخن شناس نہ دلبر اخطا اینجاست **جواب افتراء سوم**
 تحقیق و استحقاق و امانت آنحضرت صلعم اور دیگر انبیاء کرام علی نبیاء و علیہم السلام
 کی اہل حدیث کے نزدیک موجب کفر و ردوت ہے خواہ مقام محمد باری تعالیٰ میں ہو
 یا دوسرے محل میں اس سے بڑھ کر اہل حدیث کے نزدیک اور کوئی ضلالت
 اور گمراہی نہیں ہے البتہ انبیاء اور دیگر اولیاء کو اللہ تعالیٰ کے عبادت میں شریک
 کرنا اور صفات الہیہ علم و قدرت وغیرہ میں انکو شریک سمجھنا عین کفر و شرک
 ہے اس آخر عقیدہ سے استحقاق و امانت انبیاء کی سمجھنا کمال جہالت و سفاقت
 ہے **جواب افتراء چہارم** آنحضرت صلعم اہل حدیث کے نزدیک بالضرر
 خاتم النبیین لانی بعدہ ہیں بعد آنحضرت صلعم کے قیامت تک کوئی نبی یا رسول
 بحیثیت نبوت یا رسالت مبعوث نہیں ہو و یگا اہل حدیث اور عالمین بالحدیث
 ایسی عقیدہ ہے باوجود اسکے اللہ تعالیٰ سب چیز پر قدرت رکھتا ہے اور نظیر
 آنحضرت صلعم کی بی شبہ قدرت باری تعالیٰ میں داخل ہے اوسکی قدرت کا
 نکار کرنا کفر ہے اس عقیدہ اخیر سے یہ قیاس کر لینا کہ معتقد اس عقیدہ کا
 آنحضرت علیہ السلام کے خاتم النبیین ہونیکا منکر ہے اوسہی شخص کا کام ہے

جو مصداق ہو اول مرتبہ اہل بیت کا جواب افتراء پنجم لغتہ اللہ علیہ
 الکاذبین انبیاء علیہم السلام اہل حدیث کے نزدیک بالضرورة معصوم ہیں عصمت
 انبیاء کا عقیدہ داخل کتب عقائد اہل حدیث ہے جس شخص کو منظور ہو کہ کتاب
 اہل حق میں یکہ لے آئی وہ زلات مغفورۃ انبیاء جو بالفاظ بعضی آدم ربہ فتنوے
 وغیرہ کتاب سنت میں مذکور ہیں ہوا نکاح انکار اگر آپ کو ہے تو قرآن مجید سے
 جسکی شان ہی انا نحن نزلنا الذکر وانا لہ لحافلون۔ اور نیز سنت صحیحہ سے جسکی نسبت
 وار د ہے اوتیت القرآن و مثله معہ اون سب کو میث دیجی اہل حدیث کا مسلک
 تو یہی ہے کہ باوجود معتقد ہونی عصمت انبیاء کے تکذیب کتاب سنت صحیحہ ہی
 کرتے آیات و احادیث وار دہ کو درباب زلات انبیاء محل صحیح اور نیک پر محمول
 کرتے ہیں تاکہ مضمون تو بہین بعض و تکلف بعض سے محفوظ رہیں و السلام علی من
 اتبع الهدی جو جواب افتراء ششم تقلید کسی امام کی ائمہ اربعہ
 یا اتباع کسی طریقت کا طریق صوفیہ کرام سے بشرط موافقت کتاب سنت کے
 ضلالت مگر ای نہیں اور نہ داخل کفر ہے گرایسی کام کو اصطلاحاً تقلید نہیں کہتے
 البتہ تقلید کسی مذہب خاص کی یا اتباع کسی قول صوفی خاص کا اس طرح پر کہ
 باوجود مخالفت اوس مذہب قول کے آیات و احادیث صحیحہ سے اوپر جو دکیا
 عین ضلالت و گمراہی و شرک ہے اگر اس میں شک ہو تو اتخذوا حبارہم درہبانہ
 اربابا من دون اللہ کی تفسیر کو دیکھو جو جواب افتراء ہفتم اس افتراء
 جواب کیا عرض کیا جاوے بجز اسکی کہ لغتہ اللہ علی الکاذبین باقی جواب تفصیلی
 ضمیمہ کے صفحہ ۵۵ وغیرہ میں گذر چکا ہے جو جواب افتراء ششم سبھا تک ہر
 بہتان عظیم۔ باقی جواب تفصیلی اسکا ضمیمہ کے صفحہ ۵۸ میں گذر چکا ہے۔
 جواب افتراء نهم ہذا افتراء بلا امتزاج باقی جواب تفصیلی اس بہتان

صفحہ ۶۰ میں گزر چکا ہے جواب اقترا دوم جواب کا بھی صفحہ ۶۰
 وغیرہ میں گزر چکا ہے جواب اقترا یازدہم حص اقترا ہی جواب تفصیلی کا
 صفحہ ۶۱ میں گزر چکا ہے من شانہ فی رجح الیہا ابین میں ہی چند مسائل آپ صاحبوں
 سے نہیں نہیں اور نہیں مفسدین شریر النفس سے جنہوں نے آپکو اغوا کر مفستری کیا ہی
 دریافت کرتا ہوں جواب با صواب سے مطلع فرمایا جاوے مسئلہ اول
 کتاب رد المختار مطبوعہ دہلی جلد اول صفحہ ۳۴ میں بحوالہ ہدایہ لکھا ہے کہ قرآن مجید
 بمیشائی و ناک پر خون و مہشیاب سے لکھنا واسطی شفا کے جائز ہے یہ مسئلہ اگر آپکی
 نزدیک غلط ہے تو ہدایہ شریف غلط ہوئی جاتی ہے اور اگر صحیح ہی تو کس
 دلیل سے مسئلہ دوم رد المختار میں لکھا ہے کہ سبب خوف زنا کے
 مست زنی واجب ہے یہ مسئلہ آپکی نزدیک صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کیا
 دلیل اور اگر غلط ہے تو رد المختار جو کتاب مختار حنفیہ ہے رد ہوئی جاتی ہے
 مسئلہ سوم چلیے چاشنیہ شرح وقایہ میں لکھا ہے کہ خورچی عورت زانیہ
 کی حلال طیب ہے حضرت امام اعظم کے نزدیک یہ مسئلہ ہی آپکی نزدیک
 صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کس دلیل سے اور اگر غلط ہے تو تقلید شخص
 امام اعظم صاحب کی کہان باقی رہی مسئلہ چہارم ہدایہ و شرح وقایہ
 میں ہی کہ قوت حاصل کرنے کے لئے حنفیہ کے نزدیک اس قدر شراب پی لینا جا
 ہے کہ نشہ نہ کرے یہ مسئلہ آپکی نزدیک صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کس
 دلیل سے اور اگر غلط ہے تو ہدایہ و شرح وقایہ غلط ہوئے جاتی ہیں مسئلہ
 پنجم فتاویٰ قاضی خان میں لکھا ہے کہ جو شخص کسی عورت کو خرچے
 دیکر زنا کرے اس پر حد واجب نہیں یہ مسئلہ آپکی نزدیک درست ہے یا نادرست
 اگر درست ہے تو فتاویٰ قاضی خان ہی نادرست رہا اور اگر درست ہی تو کس دلیل سے

ایسے ایسے ہزاروں مسائل مزودہ قماوی و کتب حنفیہ میں لکھے ہوئے ہیں اگر کوئی شخص
 تفصیل تیار کرنا چاہے گا تو ایک کتاب مستقل بن جاوی گے بالفعل انہیں پانچ مسائل
 اتنا کیا گیا فصل دوم جواب شیر قیصر مندرجہ اشاعت السنۃ نمبر ۱۰ جلد ۱ صفحہ ۱۳۸
 سے جناب مولوی محمد حسین ابو سعید صاحبامجد مدظلہ کے جس میں تعریف سے طلب
 نواب صاحب کے قال سلفہ مقدمہ قتالی مجدد و کسی ذاتی و شخصی صفت منتقصت یا کمال سی
 بخیر ان حضرات میں سے جو کہ ذاتی و شخصی و صفت توہمی صفت جو کہ اور اسکا ارتکاب ہم پر ہے تو
 و صفت ذاتی و شخصی نہیں رہتے اور اس سے بحث توہمی ضروریات سے ہو جاتی ہے
 مسئلہ ایک شخص کسی کی نسبت شہادت دینا چاہتا ہے اور اس کے کلام کا اثر
 اس کی جان یا مال پر پہنچنے والا ہے تو اس کی ذاتی یا جالی سے بحث کرنا ضروری و توہمی
 امر ہے ایسا ہی اگر کوئی شخص کسی قوم کا رہنما و مقتدا ہے اور اس سے عام لوگوں کی
 ہدایت یا ضلالت متصور ہے تو اس کے ذاتی حال سے بحث کرنا اور ان لوگوں کا اثر

مرض ہے جو قومی امور میں بحث کرنا اپنا مشرض سمجھتے ہیں۔

اسی اصول پر محدثین نے سلف سے حلف تک حدیث کے راویوں اور
 یں کے اماموں کے حالات سے بحثیں کی ہیں اور من اسرار الرجال میں کتابیں لکھیں
 و مودعین نے سلاطین زمانہ غیر و ایمان کے حالات میں تاریخین تالیف کیں۔
 اسی اصول پر ہم بھی بعض اوقات بعض اعیان اسلام کے حالات سے بحث
 کرتے ہیں اور ان کے نشہ مناقبہ محمد کو موجب ہدایت ہزاروں اشخاص کا جو انکی
 مشہر جمع کریں اور انکی تالیف سے ہدایت پاویں خیال کر کے اشاعت السنۃ میں
 و نیکے فضائل و کمالات کو بیان کرتے ہیں اس امر کو اگر کوئی ذاتی و شخصی بحث سمجھے
 یا اسکی نا فہمی ہے اور جو اسکو اجازت فلیون کی ہی خوشامد تصور کرے یہ اسکی سوء
 فی و بدگمانی ہے یہہ بدگمانی ہر ایک کام میں اسے اپنا کیوں نہ ہو (ہو سکتی ہے)

مثلاً ایک شخص دوپہر کی دھوپ میں نماز کے لئے کسی مسجد میں آتا ہے اسکی اس
 فعل میں یہ بدگمانی ہو سکتی ہے کہ یہ ریاکار یا مکار ہے اس فعل سے یہ تسخیرِ غلاوت
 نہ نظر رکھتا ہے) مگر خدا - رسول - قرآن و اسلام ہلکوا اس بدگمانی سے مانع
 ہیں اور ہر ایک مسلمان کے فعل میں گو وہ بدعتی سے کیا گیا ہو حسنِ فہمی و نیک
 نیت کے گمان کرنے کو واجب کرتے ہیں چنانچہ اشاعت السنۃ نمبر ۱ جلد ۱ میں صفحہ
 ۱۰ کتاب سنت سے اسکا ثبوت دیا گیا ہے لہذا کسی مسلمان کو نہیں پہنچتا کہ ہماری
 یا کسی مسلمان کے فعل میں (جب تک کہ اسکے پاس ایسی قطعی دلیل بدگمانی کی جو
 خدا تعالیٰ کے سامنی قیامت کے دن چل سکے) موجود نہ ہو بدگمانی کرے آئندہ اختیار
 ہے قیامت قریب، خدا ہی تعالیٰ رقیب ہی اگر اس بدگمانی پر قطعی دلیل نہو گی تو
 خدا ہی تعالیٰ سے جان چوڑانی مشکل ہو جائیگی۔ اس بات کو عوام نہیں تو مولو کو
 صاحبانِ توسوچین جو قرآن کو موت کو حساب پس پشت ڈال کر ہمارے بعض مضامین
 پر جھٹ فتویٰ لگا دیتے ہیں کہ یہ فلاں صاحب کی خوش مرے کے لئے ہو علیٰ ہذا القیاس
 اسی اصول پر ہمیں پرچہ سابق نمبر ۴ جلد ۱ میں ایک مضمون بعنوان نواب صاحب
 بنو پال اور اونکی بابرکت تالیفات لکھا تو اس کے ضمن میں نواب صاحب مدوح کی
 نسبت بلا اختیار یہ فقرہ مدحیہ سلم سے نکل گیا کہ جناب مدوح کو بعض علماء اس
 صدی کا مجدد قرار دیا ہے اسپر ہماری ایک خیر خواہ دوست مولوی صاحب
 نے جو ایک لکھنوی اخبار کے ایڈیٹر ہیں یہ نکتہ چینی کی ہر کہ نواب صاحب مدوح نے
 ایک مصور کو تصویر پر انعام دیا یا ریاست سے دلوا یا ہے اور صغمتنا ہم بھی
 عسرا صن بڑ دیا ہے کہ ہم نے انکو ایسی حالتوں کے ساتھ مجدد کیون قرار
 دیا ہے۔ اس مقام میں ہم اس دوست کا ازالہ شہر و شکایت کرتے ہیں
 ورنہ ثابت کرنا چاہتے ہیں کہ احوالِ نواب صاحب کے یہ فعل سرزد نہیں

نہیں ہوا اور اگر بقول کسی مغتری دروغ گو کے اسکا وقوع مان ہی لیا جاوے۔
 تو اس کے اذکار کا مجدد ہونا زائل نہیں ہوتا۔ **مجدد** ہونیکے لئے معصوم ہونا شرط
 نہیں ہے اور منصب مجددت میں منصب نبوت یا اسکا مساوی نہیں ہے کہ جو
 سے کوئی خطا یا گناہ ہونی پناوے اسکے شرط اور معنی یہی ہیں کہ مجدد وہ ہے
 علم اور سنت کی اشاعت اور بدعت کی امانت عمل میں لاوے اور دین کو مد
 پہنچاوے اور جناب صوح عیسیٰ سلم و سنت اٹھاوے اور اسلام کی معاہدت اور بدعت
 و منکرات کی بیخ کنی اس کثرت سے ہونی ہی کہ پچھلے مجددین میں اسکی نظائر کم پائی
 جاتی ہیں اور اسکے مقابل میں وہ منکرات جنکو ہمارے دوست انکے ذمہ لگاتے ہیں
 اگر اذکیو مان ہی لیا جاوے۔ بغضو امی ارشاد واجب الایقان۔ ان احسانات یدہ بہن الیہ
 لائق اعتبار و شمار نہیں ہے ہم پہلے اس شق دوم کا ثبوت دیتے ہیں شق اول
 یعنی ان افعال کے اونسے سرزد نہ ہونے کی سچی تفصیل کریں و باللہ التوفیق۔

ثبوت شق دوم

واضح ہو کہ یہ لفظ مجدد ایک حدیث نبوی کا لفظ ہے جسکو ابو داؤد نے
 اپنی کتاب سنن میں روایت کیا ہے اس حدیث کا مطلب یہ ہے کہ آنحضرت
 نے فرمایا ہے خدای تعالیٰ اس امت کے
 لئے ہر صدی پر ایسی لوگوں کو پیدا کرے گا جو
 اونسکے دین کو نیا کریں گے۔ یعنی رواج دینگی
 اور قائم کریں گے۔ اس حدیث کی

عن ابی ہریرۃ فیما اعلیم عن رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الامۃ یبعث
 لہنہ الامۃ علیہ اس کل مائۃ سنۃ -
 من یجد لہا دینہا دسبن ابی داؤد جلد ۲

صحت پر محدثین کا اتفاق ہے گواہی تقیین مصداق میں انکا اختلاف ہے کوئی
 کسی کو اسکا مصداق بتاتا ہے کوئی کہیو اور اس لفظ **مجدد** کے معنی سب
 یہ ہی بیان کرتے ہیں کہ جو سنت کو بدعت سے جدا کرے اور علم کو ہینلاوی

اور زبدعات اور منکرات کو مٹا دے یکسی نے نہیں کہا کہ مجھ کو وہ ہے کہ جو نبیوں کی
 طرح معصوم ہو اور کوئی خطا یا گناہ نہ کرے امام جلال الدین سیوطی نے
 مرقاة الصعود شرح سنن ابی داؤد میں کہا ہے۔ ہذا الحدیث الفخلفاء
 علی تصحیحہم الحاکم فی المستدرک والبیہقی فی المدخل ومن بعض علی صحیحہ من المتأخرین الحافظ
 ابن حجر فاخرج الحاکم فی المستدرک عن ابن ہب عن یونس عن الزہری قال فلما کان فی
 رأس المائۃ من السد علی ہذہ الامۃ بعث ابن عبد الغزیز قال الحافظ ابن حجر ہذا یشرع ابن حجر
 کان مشہوراً فی ذلک العصر فقیہ تقویۃ لسنہ مع انہ قوی لثقتہ رجالہ انتہی وقال ابو جعفر الخ
 فی کتاب النسخ والنسخ قال سفیان بن عیینہ یلتقی انہ یخرج من العلماء من یقوی السد
 الدین ان یحیی بن آدم عندی منہم وقال ابو بکر البزار سمعت عبد الملک بن عبد الحمید
 یقول کنت عند احمد بن حنبل فخری ذکر الشافعی فزأنتہ یرفعہ وقال یروی عن النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم انہ قال یبعث اللہ لہذہ الامۃ علی رأس کل مائۃ سنۃ من یتقر لہا دینہا قال
 کان عمر بن الخطاب الغزیری علی المائۃ الاولی وار جوا ان یکون الشافعی علی رأس المائۃ الاخری
 واخرج البیہقی عن طریق ابی سعید الفریانی قال قال احمد بن حنبل ان اللہ یفیض من
 کل مائۃ سنۃ من یعلم الناس السنۃ یعنی عن رسول اللہ الکذب فنظرنا فاذا سنۃ رأس المائۃ
 عمر بن الغزیری فی رأس الاتین الشافعی واخرج ابو اسمعیل الہروی عن طریق حمید
 زنجویہ قال سمعت احمد بن حنبل یقول یروی فی الحدیث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان
 یمین علی اہل دینہ فی رأس کل مائۃ سنۃ برجل من اہل بیتی یبیین لہم امر دینہم مرقاة الصعود
 حدیث کے حافظ اس حدیث کی صحت پر اتفاق رکھتے ہیں از انجملہ حاکم نے مستدرک
 ابن اور بیہقی نے مدخل میں اسکی تصحیح کی ہے اور یحییٰ امامون سے حافظ ابن حجر نے
 اسکی صحت بیان کی ہے اور فرمایا ہے کہ متقدمین نے ہی اس حدیث کے ذکر میں اپنا
 بلائے ہے حاکم نے مستدرک میں ابن وہب کے اوٹنے یونس سے اسنی زہری تا بنی

اس حدیث کو نقل کیا ہے پھر کہا زہری نے فرمایا ہے کہ جب پہلی صدی کا قیام
 ہونے لگا تو خدای تعالیٰ نے اس امت پر عمر بن عبدالعزیز و خلیفہ کے وجود سے
 افضل کیا یعنی پہلی صدی کا انکو مجدد بنایا حافظ ابن حجر نے فرمایا ہے کہ زہری کا یہ قول
 بتا رہا ہے کہ یہ حدیث تابعیوں کے زمانہ میں ہی مشہور تھی اس میں اسکی سند کی تقویت
 پائی جاتی ہے باوجودیکہ اسکی سند راویوں کی جست سے بھی قوی ہے ابو جعفر نے
 نے کتاب تاریخ و نسوخی میں کہا ہے کہ سفیان بن عیینہ تابعی نے فرمایا ہے مجھے یہ
 پہنچے ہے کہ خدای تعالیٰ علما سے ایسی لوگوں کو پیدا کرے گا جن سے دین کو قوت دیگا
 میرے خیال میں یحییٰ بن آدم - محدث - انہیں سے ہے ابو بکر فرار نے کہا ہے معنی
 عبد الملک سے سنا وہ کہتے ہیں میں احمد بن حنبل کے پاس بیٹھا تھا وہ ان امام شافعی
 ذکر چل پڑا تو میں نے امام احمد بن حنبل کو دیکھا کہ وہ امام شافعی کو اونچا کر رہے تھے اور کہتے تھے
 کہ حدیث میں آیا ہے کہ خدای تعالیٰ اس امت کے لئے ہر صدی پر ایسے لوگوں کو پیدا
 کرے گا جو دین کو قائم کر سکیں سو پہلی صدی پر عمر بن عبدالعزیز ہوئے اور مجھے امید ہے
 کہ دوسری صدی کے مجدد امام شافعی ہوں یہی تھے دوسرے سند سے امام احمد
 بن حنبل سے نقل کیا ہے کہ خدای تعالیٰ ہر صدی پر ایسی لوگوں کو مسلط کرتا ہے جو لوگوں
 کو احکام دین سکھاویں اور تحفہ حضرت کی حدیث سے لوگوں کا افترا مٹاویں یہی خیال
 کیا تو پہلی صدی میں عمر بن عبدالعزیز اور دوسری میں شافعی کو پایا ایسا ہی امام
 بن حنبل سے ہر دے نے اور سند سے روایت کیا ہے اس میں یہ ذکر ہے کہ آنحضرت
 نے فرمایا ہے کہ میرے اہل بیت سے خدای ایسی لوگوں کو پیدا کرے گا جو انکو دین کی بات
 بتا دیں حرقات مشکوۃ میں ہے تجدید دین کے یہ معنی ہیں کہ وہ دشمن
 سنت کو بدعت سے ممیز کرے گا اور علم کو پہلا دے گا اہل علم کی عزت کرے گا اور بدعت
 کی بیخ کنی کرے گا اور اہل بدعت کی شوکت توڑے گا تفسیر تشریح جامع صغیر میں

من یجد وفعول یبحث لہا امی لہذہ الامۃ وینہا ان ینہن السنۃ من البدعہ و یغیر اہلہ
 و ینقی البدعہ و یکسر اہلہا عرقات۔ ان اللہ یبحث لہذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ
 رجلا و اکثر یجد لہا و ینہا امی ینہن السنۃ من البدعہ و ینزل اہلہا قال ابن کثیر و یدعی کل
 قوم فی امامہم انہ المراد و الظاہر حملہ علی العلماء من کل طائفۃ (تفسیر شرح جامع صغیر)
 اس حدیث میں مجدد سے مراد عام ہے ایک آدمی ہو یا کئی ہوں مجدد وہ ہے جو سنت
 کی بدعت سے تمیز کرے اور اہل بدعت کو ذلیل ابن کثیر نے کہا ہے کہ ہر ایک گروہ
 اس امر کا مدعی ہے کہ اس گروہ کا امام اس حدیث میں مراد اور اس کا مصداق ہے اور ظاہر
 یہ ہے کہ سبھی گروہ کے علماء کو اس میں داخل سمجھا جاوے مجمع البحار میں شرح جامع
 الاصول سے نقل کیا ہے و حدیث یبحث علی اس کل مائۃ سنۃ من یجد و ینہا اخلو
 فیہ و کل فرقۃ جملوہ علی امامہم و الاولی الحمل علی العموم و لا یخص بالفقہاء فان اتفقوا
 باولی الامر و المحدثین و القراء و الوعاظ و الزما و ایضا کثیر المراد من انقضت المائۃ و
 سجد عالم مشہور رج و الحدیث اشارۃ الی جامعہ من الاکابر علی راس کل مائۃ ففی راس
 الاولی عمر بن عبد العزیز و من الفقہاء و المحدثین و غیر ہم بالایضی و فی الثانیۃ المامون
 و الشافعی و الحسن بن زیاد و اثنی عشر الممالکی و علی بن موسیٰ و یحییٰ بن یعین و معروف الکرم
 و علی الثالثۃ المقدر و ابو جعفر الطحاوی و الحنفی و ابو جعفر الامامی و ابو الحسن الاشعری و
 و علی الرابعۃ القادر باند و ابو حامد الاسفہانی و ابو بکر محمد الخزاز و الحنفی و المرتضیٰ اخو
 الرضا الامامی و علی راس الخامس المستظهر باللہ و الغزالی و القاضی فخر الدین الحنفی
 و غیر ہم ش مجمع البحار ج ۱ ص ۱۱۱ اس مجہد کی تعیین مصداق میں لوگوں کا
 اختلاف ہے ہر ایک فرقہ اس کو اپنے ہی امام پر لگاتا ہے مگر بہتر یہ ہے کہ اس کو عام
 سمجھا جاوے اور فقہاء مذہب سے مخصوص نہ کیا جاوے کیونکہ لوگوں کا دین میں ^{نفع}
 اوٹنا سلاطین اور محدثین اور قاریوں اور واعظوں اور زہادوں سے بھی بہت

ہوا ہے اور اس سے مراد وہ شخص ہے جو صدی گذرنیکے وقت زندہ ہوا اور
 شرح شفا سے نقل کیا ہے کہ اس حدیث میں اس جہالت اکابر کی طرف اشارہ
 جو ہر صدی میں ہونے لگی صدی میں خلفا سے عمر بن عبد العزیز تھی اور فقہاء محدثین
 سے بی شمار تھی دوسری صدی میں خلفا سے امامون اور فقہاء سے امام تہانی و حسن
 زیاد و اشہب الکی اور محدثین میں سے علی بن سہمی یحییٰ بن معین اور زہدوں میں
 معروف کرنی تیسری صدی پر خلفا سے مقتدر بادشاہ اور فقہاء سے ابو جعفر طحاوی اور
 ابو جعفر امامی اور ابو الحسن الاشعری اور محدثین میں سے نسائی چوتھی صدی پر خلفا
 کا دور بادشاہ اور فقہاء سے ابو حامد اسفہانی و ابو بکر خوارزمی حنفی اور مرتضیٰ امامی رضا کا
 بہائی پانچویں صدی پر خلفا سے مستطہر بادشاہ اور فقہاء زہدوں سے امام غزالی و
 فاضل خان حنفی وغیرہم ان عبارات اجلہ علماء خفیہ و شافعیہ میں ہمارے مفسرین و
 ناظرین خود کی نگاہوں سے نظر کریں اور انصاف سے کہیں کہ مجدد کے کیا معنی ہیں
 جن لوگوں کو پہلے علماء نے مجدد قرار دیا ہے انہیں کیا اوصاف پائی جاتی تھے جنکے
 سبب مجدد قرار پائے اور وہ کسی گناہ یا خطا کے محل نہ تھے۔ بہر انصاف سے یہ
 بتا دیں کہ جس شخص یعنی نواب صاحب بہ ہو یا ال کا مجدد ہونا ہمنے بعض علماء سے
 نقل کیا ہے انہیں وہ اوصاف کل یا جزو پای نہیں جاتے اور انہیں پہلے مجددوں کے
 نسبت زیادہ خطا یا گناہ موجود ہیں جہاں تک وہ منکر کو جو لانی دینے لگے اس کی
 کے اوصاف وہ اس سے بڑھ کر نہ پا دیں گے کہ انہیں مجددین خلفائے عدل و انصاف
 کیا شعار اسلام کو پہلا یا ظلم و منکرات کو اونہایا اور مجددین علمانی احکام
 کو کتاب سنت سے مستبنا فرمایا اور کتاب سنت اور اون دونوں سے مستبنا
 احکام کو عالم میں بذریعہ تقریر و تحریر و تالیف شائع کیا اور معذک اون اوصاف
 مقابلہ میں وہ انہیں کچھ نقص و خطا ہی پا دیں گے جسے کوئی بشر بعد انہیا خالی نہیں

یہی حال اس شخص کا ہے جس کا مجدد ہونا پہلے بعض علماء سے نقل کیا ہے۔
 پھر ہم کیا اعتراض ہے ہم اس مقام میں بعض سابق مجددین کے حالات بطور تمثیل بیان
 کرتے ہیں اور ان کے مقابلہ میں اس شخص کے حالات بھی معرض بیان میں لاتی ہیں تاکہ
 دیگر متعینان و نمکی اور ان کے حالات میں مقابلہ و موازنہ کریں پھر انصاف سے کہیں کہ وہ
 شخص ان حالات کی نظر سے سابق مجددین کی نسبت اس لفظ کے اطلاق کا زیادہ
 مستحق ہے یا نہیں پس واضح ہو کہ اگرچہ مجددین مذکورین سے بعض اکابر
 بعض ایسی اخص اوصاف پائے جاتے ہیں جو آجکل کہاں ایک مدت سے غنقا
 ہو رہے ہیں جیسے امام شافعی میں اجتہاد مطلق مستقل اور یحییٰ بن معین میں نسائی میں
 حدیث کی امامت اور عمر بن عبدالعزیز میں کمال عدالت جسکی سبب بیٹریا بکری
 ایک جھگ میں ملکر چرتے تھے اور معروف کرنے میں زہد و ریاضت و علیٰ ہذا القیاس
 مگر ان ہی لوگوں میں اور بعض اور مجددوں میں وہ اوصاف جسکی نظر سے وہ مجدد
 کہلائے ایسے عام اور وسیع ہیں جو اکثر زمانوں کے بہت سے علماء و ارباب شوکت
 میں بکثرت پائے گئے ہیں جیسے عام عدالت و علم و فقاہت و حدیث کی روایت
 و اشاعت اور کتابوں کی تالیف و تصنیف و اتباع سنت کا پسلا نا بدعت و منکرات
 کا مٹانا و علیٰ ہذا القیاس **سلیفہ قادر باللہ** جو تہیٰ صدی کے مجدد کے
 حالات و اعلیٰ اوصاف تاریخ الخلفاء وغیرہ میں یہ بیان کی ہیں و کان القادر باللہ من
 الدیانة والسیادة و ادامة التہجد و کثرة الصدقات و حسن الطریقۃ علی صفتہ اشہرت
 عنہ تفقہ علی العلامۃ ابی بشر الہروی الشافعی و قد صنف کتابا فی الاصول ذکر فیہ
 فضائل الصحابة و الکفار المقتزلة و القائلین بخاق القرآن و کان ذلک الکتاب یقر فی
 کل جمعة فی حلقة اصحاب الحدیث بجامع المہدی و بحضرة الناس و ناسیک بان الشیخ
 تقی الدین بن الصلاح عدہ من الفقہاء الشافعیۃ و اور وہ فی طبقاتہم تاریخ الخلفاء

ہرگز ہمیشہ تہجد پڑھتے اور کثرت سے خیرات کرتے تھے اور انہوں نے معمول میں
 ایک کتاب تصنیف کی جنہی میں ہر ایک کے فضائل بیان کئے اور مستزاد اور قرآن مجید
 کہنی والوں کی تکفیر کی وہ کتاب خلیفہ مہدی کی جامع مسجد میں ہر جمعہ اہل مدینہ
 حاضرین عام کو گون کے سامنے پڑھی جاتی تھی اور انکی فضیلت کے لئے جتنے بھی
 ہے کہ شیخ تقی الدین بن الصلاح نے انکو ممتاز شافعیہ سے شمار کیا ہے اور انکی طبقہ
 میں داخل کر لیا اور حلیفہ مستنصر باللہ پانچویں صدی کے مجدد کے
 فضائل بیان کئے ہیں قتال بن لائیر کان لیں بجانب کریم الافلاک بسیار
 اعمال البر حسن الخصال التوفیقات لایقارن فیہا احد یدل علی فضل خیرہ وسلم
 ستمجاوہا و اجماع العلماء و الصالحین سنتہ احمدی و خمسائہ رفع السلطان الخ
 و المکوس بیداد و کثر الدعارہ و زاد فی العدل و حسن السیرۃ و تاریخ الخلفاء ج ۲ ص ۲۳۰
 یغنیہ و متواضع اور خوش خلق تھی نیک کاموں میں جلدی کرنے والے خوش
 عمدہ فرمان نویسین کوئی انکا قرین نہ تھا صاحب فضل و علم وسیع و جو انور
 و علماء و صلحاء دست تھے انکی خلافت میں سلطان نے بغداد و والوں سے خبر یہ اور
 اور عدل و انصاف بہت کیا جسکے سبب انکے لئے دعا بکثرت ہوئی۔ اور خلیفہ
 مقتدر باللہ تیسری صدی کے مجدد کی فیضیلت بیان کی ہم فی سنتہ احمدی و ثنائہ
 و دخل الحسین الحلج مشہور اعلیٰ جبل الی ابنہ و انصلب حیاء و نودمی علیہ نہا احسن
 القرامطہ فاعرفوہ ثم حبس الی ان قتل فی سنتہ تسع اشبع عندہ اذ غنی اللالیۃ و کثر
 اللقۃ حبیب العقل صیح الراس۔ یعنی انہوں نے علاج منظور کو ادب پر سوار کر
 قشیر کی پہرہ و سکو سولی پر چڑھایا اور لوگوں میں چار اگیا کہ فرقہ قرامطہ کا داعی ہے
 آخر نوین سال وہ مارا گیا اور یہ مشہور کیا گیا کہ یہ الوہیت کا داعی تھا۔ اور لکھا
 کہ خلیفہ مقتدر باللہ کی قتل حبس تھی اور رای میہم خلیفہ مامون دوسری

کے مجدد کے اعلیٰ فضائل یہ بیان کئے ہیں کہ جمیع الفقہاء من الأفاق برع فی الفقه
 والعربیۃ وایام الناس کان افضل من جال بنی العباس حنفاً وعزاً وحلماً وعلماً وریاً وکرمۃ
 وشجاعتاً وسوداً وسماعۃ قال ابو معشر المنجم کان المامون اماماً بالعدل فقیہ النفس بعید
 من کبار العلماء - تاریخ الخلفاء ص ۳۱۳ یعنی اسنی فقہاً کو جمع کیا اور فقہ و عربیہ و تواریخ
 میں ماہر ہوا اور وہ عباسیوں کے غم اور علم و حلم و راستے و ہیبت و شجاعت و فراخ
 دلی وغیرہ میں افضل تھا۔ ابو معشر نے کہا ہے مومن عدل کر نیکاً بہت حکم دیتا اور فقیہ
 النفس تھا بڑے علماء سے شمار کیا جاتا اسی قسم کے اونکے اور فضائل بیان کئے
 جنکا علم و فراست و فہم و کیاست کئے طرف رجوع ہوتا ہے۔ یہ تو ان مجدد
 کے اوصاف کمال ہیں جنکی سبب مجدد کہلائے انکی مقابلہ میں انہیں ایسے اوصاف
 نقص بھی پائے جاتے ہیں جنکو خطایا گناہ کہا جاسکتا ہے پر ان اوصاف کی
 نظر سے ان لوگوں کو مجدد ہونے سے خارج نہیں کیا جاتا۔ اس قسم کے
 اوصاف ہم ان سبھی مجدد و انکی بیان کریں تو یہ امر عجیب سمجھا جاوے گا لہذا صرف ایک
 دو صاحبوں کے اوصاف کو بطور تمثیل بیان کیا جاتا ہے خلیفہ مامون
 کی نسبت تاریخ الخلفاء میں لکھا ہے کہ۔ ولما کبر عنی بالفلسفۃ وعلوم الاوائل وھزیاء
 فخرہ ذلک الی القول بخلق القرآن وجعل فی العبد یغده علی الرضی بن موسی الکلم
 بن جعفر الصادق حملہ علی ذلک افراط فی التشیع حتی قیل انہ ہم ان یخلع نفسه
 یفوض الامر الیہ و فی سنۃ ثمان عشرۃ امتحن الناس بالقول بخلق القرآن فکتب
 نائبہ علی بغداد اسحق بن ابراہیم نے امتحان العلماء کتاباً یقول فیہ الحمد ایضاً
 جب وہ بڑا ہوا تو وہ علم فلسفہ اور حکماء قدیم کے علوم میں ماہر ہوا اس امر کی اسکو
 اس بات کی طرف کہنچا کہ وہ قرآن کے مخلوق ہونیکا قائل ہوا۔ اور اسکو تشیع میں
 افراط تھا۔ یہی امر اسکو امام علی بن موسی کی ولیعہ کرنے پر باعث ہوا تھا۔ بعضی

کہتے ہیں کہ اس نے یہ نبی ارادہ کر لیا تھا کہ خود خلافت سے دست بردار ہو جائے
 خلافت امام مذکور کے سپرد کر دے۔ اٹھارہویں سال اسی لوگوں کا مسئلہ تو
 کے مخلوق ہونے میں امتحان لینا شروع کیا اپنے نائب اسحق بن براہیم کی طرف جو
 میں تھا خط لکھا کہ جسکا مضمون طولانی ہے اس پر اوستی علماء کو جمع کیا اور جواب لیا
 کیسے ٹلا یا کیسے صاف جواب یا۔ یہ حال اوسکو پہنچا تو اوسنے بعض علماء کی نسبت
 حکم دیا کہ اوستی قرآن مخلوق ہونیکا اقرار کر دیا اور کھاسر کاٹ کر میرے پاس بھیج دے۔
 حکم کی تعمیل کا وقت نہ آئی پایا تھا کہ ملک الموت خدا تعالیٰ کا حکم لیکر آئیں
 اس میں یہ بھی لکھا ہے کہ۔ واخرج عن محمد بن العباس قال کان المامون يحجب عني
 شديدا ويقول هذا شيخ الذهن۔ واخرج من عدة طرق ان المامون كان يشترط
 واخرج عن اسحق الموصلي قال المامون اذا غنار ما طرب له السامع خطا كانا او صورا
 يعني مامون شطرنج کھیلا کرتا اور اس کیل کو بہت دوست رکھتا تھا اور کہتا کہ اس سے
 قرین تیز ہوتا ہے اور لکھا ہے کہ وہ غنیمت بھی پیا کرتا اور اوسکو راگ کا بھی شوق تھا
 وہ کہا کرتا کہ بالذات وہ سرو دے جس سے سامع کو طرب و خوشی حاصل ہو پھر خوش
 درست ہو خواہ نا درست۔ اور خلیفہ مقتدر بابائے کے حالات میں اس فقرہ
 منقولہ سابق کہ وہ جید القول تھا کے ساتھ بھی فرمایا ہے کہ وہ کان مقتدر باللہ جبر
 العقل مسيح الرأى لا الكلب وثر الشوات والشراب مبذرا وكان الشارب غلب
 عليه فاخرج عليهن جميع جواهر الخلافة ونفائسها واتفقوا لا كثيرة وكان في داره
 عشرة الف خصيان غير الصفاية والروم والسود (تاریخ الخلفاء ص ۲۱۵) وفي صفحہ ۲۱۶
 وفي سنة اثنتين ختن المقتدر خمسة من اولاده فغرم على ختانهم ستائة الف دينار
 وختن معهم طائفة من الایتام وحسن الیوم وفیہا صلے العید فی جامع مصر ولم یکن
 یصلی فیہ قبل ذلک۔ تاریخ الخلفاء ص ۲۱۹ یعنی وہ نفسانی شہوتوں کو مقدم

کرنیوالا تھا اور فضول خرچ اسکی عورتوں نے اسپر غلبہ کیا تو اسنے خلافت کے
 جواہرات اور نفیس مال اونکو نکال کر دیدئے اور بہت سا مال تلف کر دیا اسکے گہرین
 قوم مقابلہ اور رمیون اور جیشیون کے سوا گیارہ ہزار خسی غلام تھے یہ صفحہ ۲۹۴
 میں بیان کیا ہے اور صفحہ ۳۴۰ میں کہا ہے کہ اسی اپنے لڑکوں کی حقنے کر لئے
 انپر پانچ لاکھ دینار خرچ کر دئے اور عید کی نماز شہر کی جامع مسجد میں پڑ ہی اس
 پہلے عید کی نماز جامع مسجد میں کہی نہیں پڑی جاتی تھی اسی قسم کی باتیں بعضی
 اور مجذون میں پائی جاتی ہیں ولیکن ان سب کی تفصیل کی بالفعل مصلحت اجازت
 نہیں دیتے سردست ہم ان ہی چند تمثیلات پر اکتفا کرتے ہیں اور اگر ہمارے مختصر
 کسی جہد کے بگناہ و معصوم ہونیکا صریح دعویٰ کریں گے تو ہم ہی اس شخص
 اس قسم کی باتیں نکال کر گن سنائیں گے اب ہم شدہ از اوصاف کمال فو اب
 صاحب بہوپال قلم میں لائے ہیں اور ناظرین و مقررین سے ان اوصاف اور
 مجذون سابق الوصف کے اوصاف میں بالاضافہ مقابلہ و موازنہ کرنے کے خوا
 ہیں ہمارا تو یہی خیال ہے کہ جسقدر اوصاف کمال علمی علیٰ ہنر مجذون سابق نقل
 ہیں اور وہ اولین فراوی فراوی پائی جاتے ہیں وہ سبھی آپ کی ذات بابرکات
 میں مجتمعہ موجود ہیں لہذا ہم آپکی نسبت بمقابلہ مجذون سابق الوصف بی شائبہ
 تکلف (شاعرانہ) یہ کہہ سکتے ہیں عہ انچہ خوبان ہمہ دارند تو تہا دار می۔ اسکا
 سراور وجہ یہ ہے کہ خدا تعالیٰ نے آپکو علم و شوکت نیابت سلطنت و دونوں
 منصبے محنت فرمائے ہیں۔ جو اکثر مجذون سابق میں جمع نہیں ہوئے اسکو
 آپ ان سب مجذون کے صفات کمال کے جامع ہوئے بلکہ اکثر مجذون سبقت
 لے گئے۔ جسقدر تالیف و تصنیف کتب مختلف علوم کی اور انکی اشاعت (جو
 منصب اول کے نتائج سے ہے) آپ سے ہوئے ہر اسقدر مجذون سابق لو

زمین ہوں یا کم ہوئے۔ آپ نے مختلف علوم کتاب سنت و فقہ و ادب
 وغیرہ میں مختلف زبانوں یعنی فارسی ہندی۔ چنانچہ صرف کتابیں تصنیف
 متون یا کتب متون میں کہوادی ہیں بلکہ بعض ہزار ہا روپیہ حبیب خاں
 اکثر بلاد ہندوستان و پنجاب عرب و مصر و یمن و دمشق و بکناڑ بیروت
 میں گھر گھر پہنچا دے ہیں اور۔ ساری بہا الکرکبان و دارت ہی فی البوادئ
 کا مصداق بنادین۔ ان بلاد میں ایسا کوئی شہر نہ ہوگا یا کم ہوگا جہاں کوئی اہل علم
 اپنی تصنیف نہ ہو اور ان علوم اور انکی خواہم علوم میں ایسا کوئی علم نہ ہوگا یا کم
 جس میں آپ نے کوئی تالیف نہ کی ہو چنانچہ وق مسائل اصول فروع کو خواہ
 کم جانتے تھے انکو آپ کی تصانیف کے ذریعہ سے ادنی طلباء بلکہ بعض عوام جانتے
 ہیں اور جن کتابوں حدیث و اصول کو اکابر علماء اب میں نے لکھنے کو بھی ترس
 آپ کی توجہ سے اب ہ اصاغر طلباء۔ کہ مطالعہ میں ہیں علم ناسخ و منسوخ
 السنن و سنت کو جو اکابر محدثین مجتہدین کے فضائل سے تھا اپنے ایک منتخب
 میں بیان کر کے ایسا عام فہم کر دیا ہے کہ کس ناکس جو فارسی عبارت پڑھنے پر
 رکنا ہے اسکو ضبط کر سکتا ہے متون کتب حدیث صحاح ستہ وغیرہ
 کو آئینے عام لوگوں کے لئے دستور العمل بنادیا ہے کہ کئی کتابوں کا جیسی ہو طامان
 ترجمہ و مس ابی داؤد آپ نے ہندو زبان میں ترجمہ کرا کے جیسا دیا ہے
 کئی کتابوں صحیح بخاری و صحیح مسلم وغیرہ آپ کی توجہ سے ترجمہ ہو رہی ہیں اور
 کتب حدیث کی تصنیف و طبع و اشاعت سے آپ نے خواص علماء کو مل بالحدیث و
 کاراستہ نکال دیا ہے بعض کتب حدیث جیسے مختصر صحیح بخاری و مختصر صحیح مسلم بخاری
 و بلوغ المرام وغیرہ کی شرح تو آپ نے خود تالیف کر کے چھپوا دی ہیں اور
 شرح متقدمین کی تالیف بعض زر کثیر طبع کرادی ہیں۔ کتاب مستطاب

میل الاوطار۔ شرح منتقى الاخبار۔ جو عمل بالمحدث واجتہاد کے لئے کافی ذریعہ ہے
 آپہی کی توجہ سے آٹھ جلدوں میں مہرین چھپی ہے اور اب تھوڑی قیمت سے یا
 سے پر مل سکتی ہے اور نسخ الباری شرح صحیح بخاری تالیف شیخ الاسلام ^{فظ} حاکم
 ابن حجر حبشی نظیر کتاب اسلام میں اسکے بعد پائی نہیں گئے جناب کی عالی جہتی سے
 مصر میں طبع ہو رہی ہو تو بڑے عرصہ میں انشاء اللہ تعالیٰ وہ مہمدست عشاق ابتداء
 ہوگی اور تفسیر ابن کثیر کے تفسیر بالرای سے مجرور ہے اور کتاب خلاصہ جو اسماء الرجال
 میں بی مثل ہی مصر میں طبع ہو رہی ہو اور جلاء العینین جس طرح کہ کیا گیا ہے درمیان شیخ الاسلام ابن تیمیہ
 اور اونکے مقررین کے وغیرہ وغیرہ آپہی کی بہت بے طبع ہو چکی اور ہو رہی ہے ترغیب
 ترہیب مندری و فصل رابع مشکوۃ آپہی کی صرف ذاتی سے طبع ہونے الی غیر ذلک
 غرض کہ اسی قسم کی تالیف و اشاعت آپ سے بقیہ علوم کے متعلق ہوں ہو جسکی تفصیل
 و توصیف میں جو لانی کر نیسے ہمارا الشہرت کم لنگ ہو اور عرصہ قریب تک شائستہ
 تفصیل آپکی کتب مؤلفہ کا حال آپکی فہرست مؤلفات لمحکمہ کتاب منہج الوصول اور
 آپکی تراجم (جو اکثر تصانیف جناب کی ساتھ بطور تقریظ شامل کئی گئی ہیں) سے ^{حفظ}
 فرما دیں وہ میسر نہ ہوں تو ہمارے پرچہ سابق نمبرم جلد ۶ کو جس میں کسب قدر لکھی
 تفصیل ہے مطالعہ میں لاوین اور اونکی اشاعت کا مشاہدہ و تجربہ جس ملک اور
 اور جس شہر سے چاہیں کر لیں آپکی تالیف بابرکت میں ایک خصوصیت جسکو
 آپکی کرامت کہیں تو بیجا نہیں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا جنکی سنت کے آپ خادم
 میں معجزہ خیال کریں تو ناروا نہیں ایسی پائی جاتے ہی جو ایک عرصہ سے کتب
 اہل اسلام سے مفقود ہی وہ یہ ہے کہ آپکی تالیفات آپکی حیات میں اور آپکی جمع
 میں مقبول و معمول بہا ہو گئے ہیں اور اکثر علماء ہندوستان۔ پنجاب و
 عرب مصر دمشق بیروت بلخارچین استنبول قندھار زہید ابو عریش

بیت المقدس بلا دفرس وغیرہ سے سرانگہوں پر رکھ لی ہیں۔ تلقین الافاضل
 النحول بہت علیہا قبول القبول۔ جتنا پتھر پانچ سات سو خط علماء عرب بلا مؤلفہ
 کے مراع تا لیت مذکور اور اسکی تقریظ میں غائبانہ اسوقت موجود ہیں بعض انہ
 قرۃ الایمان و مسرۃ الازمان میں صرح ہی ہیں ادبار عرب عجم نے اسقدر قضاء
 مدحیہ لکھی ہیں جنکی چند مجلد ہو گئی ہیں قریب ایک لاکھ روپیہ کلدار کے اہتکار
 اشاعت میں صرف ہو چکا ہے اور یہ بات اور لوگوں کی تالیفات میں ایک
 سے پائی نہیں گئی انکی تالیفات اونکے مرنے کے بعد اون لوگوں میں جو انکے
 بعد پیدا ہوئے مقبول ہوئی ہیں انکے معاصرین نے قبول نہیں کیا اسکی وجہ
 اور انہیں لوگوں کی نسبت یہ مثل المعاصرة اصل المناقرة یعنی معصری نفرت
 کی جڑ ہے مشہور ہو رہی اور جب قدر آپسے احیای سنت و اقامت خیرات و
 اور ازالہ بدعات و اخال منکرات جو لازم و متاع منصب م جناب سے ہر وقت
 میں آتی ہی وہ ہی اکثر مجذبین سابق سے بڑھ کر ہے ہمارے قلم میں کہا
 طاقت اور ہمارے پرچہ میں کتب سعت ہے کہ ہم اسکی تفصیل کر سکیں و لیکر
 بحکم مالایدرک کلمہ لایترک کلمہ۔ مثنی نمونہ از خردارے و اندکی از بسیار بطور
 تمثیل ایک فہرست کے ضمن میں ناظرین کے آگے پیش کرتے ہیں فہرست
 رسوم حسنہ جنکو جناب نے قائم کیا و رسوم سیئہ جنکا اپنے ازالہ کیا یا ازالہ کو درپہ

نمبر	رسوم	نمبر	رسوم
	رسوم حسنہ	۲	طالب علموں کے وظیفیہ نسبت
۱	علماء و فضلاء نسبت سابق زیادہ		سابق بڑھائے گئے
	ملازم و خلیل یا ست ہوئے	۳	قیمت کی تعلیم کیلئے وقفہ مدعو ہوئے

۴	قرآن پڑھنے والی لڑکیوں کے وظائف مقرر ہوئے	۱۳	ہیڈروکھا پشہر سکھانا شہر سے روکا گیا اور اکثر ہیڈروکھا شہر سے اخراج ہوا
۵	سرکاری محل میں تلاوت قرآن شریف بکثرت جاری ہوئی	۱۵	مسلمانوں کو شہر اب خواری سے عام ممانعت ہوئے۔
۶	مساجد کے مصارف بہ نسبت سابق بڑھائے گئے	۱۶	مسجدوں کے قریب باجا بجانا۔ جو میا ہوں شادیوں میں لوگ بجاتے ہیں موقوف ہوا۔
۷	اندھے اپاج وغیرہ معذوروں کی وظائف مقرر ہوئے دو ہزار آدمی روزانہ خلیفہ خواجہ	۱۷	رہسہ کے دربار سے سرو موقوف
۸	رفاہ عام کے لئے شفا خانہ بڑھائے گئے اور اطباء زیادہ رکھے گئے	۱۸	تخریب داری کے اکثر بدعات ہند وغیرہ سے ممانعت ہوئے۔
۹	مٹالاب کنوئین جسکی پہوپال میں بہت حاجت ہو کثرت سے کھڈائی گئی۔	۱۹	بذریعہ اشتہارات عام خلاف شریعت رسوم شادی و ختنہ سے ممانعت کی گئی سنت کے موافق نکلے وغیرہ ہونے لگے۔
۱۰	شہر کوں وغیرہ مواقع ضرورت عام پر درخت لگائے گئے		
۱۱	روشنی و صفائی شہر کا چرخ ریاست ذمہ کیا گیا رعایا سے ادھایا گیا		رسوم بدخکا ازالہ پیش نظر جناب سپہ اور تبدیلی وقوع میں آتا جاتا ہے
	رسوم بدخکا ازالہ ہو چکا	۲۰	آمدنی سائرات و رسوم سوا سے
۱۲	عام زنا کاری شہر کی کمیونٹی اخراج سے سدود کی گئی	۲۱	تخریب سازی اور اسکی متعلق رسوم حقوق چوہدرایت رسوم سوا اسلام
۱۳	گانی بجانی کی تعلیم تعلیم دینے والوں کے اخراج سے روکے گئی	۲۲	شہر کچاہر کسبیوں کا آباد رہنا۔ آمدنی آبکاری وغیرہ مسکرات

اسی پر مدد اور نغائر کو ناظرین تیار کریں جبکی تفصیل بیان سے ہم قاصر ہیں۔
 ان اوصاف کمال نواب صاحب اجماع سنت و مراسم حسنات و اشاعت
 بام ازالہ منکرات کا اوصاف مجددین سابق الوصف سے اور اونکے عیوب و خطا
 بقول معتزین تصویر پر انعام یا اسی قسم کی اور باتوں کے عیوب و خطاؤں مجددین سابقین
 سے مقابلہ و موازنہ کریں پھر انصاف سے داد دیکر فرماویں کہ نواب صاحب
 بنظر اوصاف کمال مجددین سابق الوصف کی نسبت مجدد کمالی کی زیادہ
 مستحق نہیں ہیں اور اونکے عیوب و خطا عیوب مجددین سابق سے بڑھ کر ہیں کہ
 وہ ان عیوب کے سبب اس تہ سے باوجود استحقاق و مقنعی محروم رہے۔
 اور یہی فرماویں کہ ہم نے اور ہمارے ہم عصر علمائے جو نواب صاحب کو اہل
 اوصاف کمال کی نظر سے مجدد کہا ہے اور اونکے عیوب و خطاؤں کا ناخن اڑا کر
 دے لگائے جاتے ہوں خواہ واقعی انہیں موجود ہوں / اس خیال سے کہ مجدد
 ہونے کے لئے معصوم ہونا کیسے نزدیک بجز اہل قشع شرط نہیں اور اس قسم
 کے عیوب مجددین سابق میں ہی پائے گئے ہیں لحاظ و اعتبار کیا تو اس میں
 کوئی آیت یا حدیث یا اجماع النہ یا تعالیٰ سلف کا خلافت کیا اور کیا گناہ ہمیں
 شاید ہمارے معترض ہے اس بات پر آشفته خاطر ہوں کہ ہم نے صرف نواب
 صاحب ہی کو مجدد کہا ہے اور علماء وقت خصوصاً معترض کے جو وطنوں
 لکھنؤ والوں کو مجدد نہیں کہا اس میں ہمارا غدر و جواب یہ ہے کہ ہم نے وہ معترض
 حسین نواب صاحب کو مجدد کہا ہے بالاستقلال مجددوں کے بیان میں نہیں
 لکھا کہ اس میں مجددین لکھنؤ وغیرہ کا بھی ذکر آجاتا اور تو کسی کا ذکر کیا ہوتا ہو
 اپنی شیخ حجۃ الخلف بقیۃ السلف مولانا سید محمد زبیر حسین محدث دہلوی
 کا ذکر ہی نہیں کیا اور اگر وہ مضمون مجددوں کے بیان میں ہوتا تو ہم نے

شیخ کا جنکو ہم اسوقت اول درجہ کا مجدد جانتے ہیں ذکر کیوں چھوڑتا آئیں۔
 ہم اگر مجددوں کے بیان و تعداد میں کوئی مضمون لکھیں گے تو اس میں ہم مجدد
 لکھنؤ وغیرہ کا نام ہی ضرور درج کریں گے بشرطیکہ ہمارے مقرض ہلکاوہ کے کسی
 اوصاف کمال فیہ یافتہ تبادین جیسے ہمنے نواب صاحب کے اوصاف نقل کی ہیں

تفصیل شق اول :

یعنی نواب صاحب کا انعام ندینا ہمنے جبروزہ اخبار جمین نواب صاحب
 مکتہ چنیے کہ انہوں نے تصویر پر انعام دیا یا دلوا یا ہے کی گئی اور ہم پر یہ شک کی کہ
 ہمنے انکو ایسی حالت کے ساتھ حجب کہا ہے لی گئی ہے پڑھا اوسی دن فوراً
 متضمن دریافت اصل حال روانہ ہو پال کیا وہاں سے یہ جواب آیا کہ یہ خبر بالکل بی اصل
 و پوچ ہے نواب صاحب نے کسی مصور کو انعام نہ جیٹا جس سے دیا ہے نہ سرکار
 سے دلوا یا ہے ایک لکھنؤ کے مصور نے ایک اہلکار ریاست و نائب ارالمہام
 کے ذریعہ سے سرکار سے انعام پائی ہے نواب صاحب اس کارروائی کا علم
 بھی نہیں ہوا چہ جائے کہ اونکی رضا یا سچی پائی گئی ہو اب ہمارے دست
 مقرض موت کو قیامت کو۔ قریب سمجھ کر اور آیت لاتقن مالیس لبہ علم السم
 والبصر والنواکل اولئک کان عنہ مسئولا۔ اور حدیث کفٰی بالمرکذ بان یحدث
 لکل راسع پیش نظر کہ انصاف سے فرمادین کہ اس کارروائی انعام مصورین۔
 نواب صاحب کا کیا دخل ہے اور اس میں اپنے یا ہم پر کیا الزام اسپر اگر کوئی سوال کرے
 کہ نواب صاحب کیلئے صاحبہ رئیسے ایسا تعلق ہے کہ اسکے ذریعہ سے وہ جو چاہیں
 ریاست میں کر ڈالیں پیرہہ رئیسے کو ایسی امور سے کیونکر مانع نہیں ہوتے تو اسکا
 جواب یہ ہے کہ وہ باوجود اس تعلق کے آخر محکوم ریاست میں با اختیار

حاکم نہیں ہیں کہ جو چاہیں فوراً اگر دین مان حسب موقع و مقتضای مصدق نیک صلح ہو
 کا حق و منصب کہتی ہیں سو انہوں نے بہت مواقع میں پورا کیا میسون منکرات کو ریاست
 سے مٹایا جسکا نمونہ فہرست میں بتایا گیا ہے اور ہنوز کئے منکرات باقی ہیں جنہیں یہاں
 سے بحث ہو ہی داخل ہوا ہے ازالہ کی وجہ شکر میں ہیں خدا نے چاہا اور توفیق کو بڑھایا
 تو رفتہ رفتہ ان سب منکرات کا اندفع ہو گا اور پوپال بلدہ طیبہ و رب غفور کا مصداق
 ہو جائیگا اسوقت تک جسقدر ریاست ہو پال سے منکرات کا ازالہ ہوا ہے یہ بھی جتنا
 ہی کی کرامت و برکت ہو اس قسم کا تعلق ان کے درمیان ہے فیہ یافہ کو کسی ریاست
 حاصل ہو تو ہکوا امید نہیں کہ او منسی ہکا عشر عشر ہی ہو سکے بلکہ یہ خوف ہے کہ او کو ایسے
 شکرات میں بیسیون کے تابع اور شامل حال بلکہ مددگار ہونا پڑے یہ آپ کا
 کام تھا جو تھوڑے عرصہ میں کر دکھایا۔ بڑا نا اعتد فیہ و احسب انتر حیدر ہو کل شہر

خاتمۃ الصنیعۃ

تمام ہوا مضمون اشاعۃ النہ کا اب سچک یہ بات ہی ہکو ظاہر کر دینا ضرور ہے کہ جب کے
 نالیفات کا راجع بلاد عرب عجم میں ہوا اس تالیف کو غالب علماء رومی زمین نے پسند
 اور قبول فرمایا اور صد نا خطوط جا بجا سے لکھ کر طلب کیا اور ہمیشہ اب تک طلب اسکی جاری
 کسی عالم نے کسی ملک سے کوئی اعتراض اسپر نہیں کیا بلکہ منفی بغداد اور قاضی حدن اور
 زبید اور فقہامی بن ونبلا حدیدہ نے فابانہ سند کتب علوم حدیث وغیرہ حاصل کی
 ہمیشہ مراسلت باہم کو موجب شرف و فنیلت سمجھتی ہیں ملک کہ جہر ہمیشہ سے حد
 لوگ بکثرت ہیں اومین سے پہلے پہل تو بعض مقلدین مدراس نے مسئلہ استواء پر بحث
 کی جسکے جواب میں مولوی عبدالقادر صاحب کالی اور سید نظام الدین صاحب میلان
 نے بہ تحریر رسائل مقررین کو لا جواب خاموش کر کے بڑھا دیا اس کے بعد شیخ عبدالحی
 محل نے نکتہ چینی شروع کی اسکا جواب مولوی عبدالنصیر صاحب نے لکھا اور شیخ

ابراز غی کیا جسکا جواب تبصرہ سہناب اوسکا جواب آئیے بعد جواب الجواب لکھا
 جاوے گا اس اثنا میں مولوی عبدالقادر صاحب سہنابی کے ولیمین بھی دغدغہ ہوا کہ
 میں بھی خون لگا کر شہیدوں میں داخل ہوں اور ہونے سے بھی مستسلم اٹھایا اور
 جتنے بیج مقبول ہو لفظ سید نور الحسن خان صاحب اغراض کیا اوسکا جواب بھی
 صاحب تبصرہ نے دیدیا دیکھنا عجیب اسکا طرف سے مولوی صاحب صوح کے
 لب عنایت ہوتا ہے ہم منتظر بیٹے ہیں سقین ہندی و خیر رومی و کمند اپنا انتظار کنند
 مولوی عبدالعلی بدر اسی صحیح مصلح نظامی صاحب فرماتے ہیں کہ اگر ہم کو کوئی دوسرا
 دیوے تو ہم جواب طرف سے بنگالی مذکور کے لکھدین ریخبر اگر صحیح ہے تو وہ اسے
 دیانت حقیقہ نواب صاحب جو کچھ سلوک و نکلے گہرائی سے کیا ہے اور کرتے ہیں
 اوسکو کیوں فراموش کر دیا میں لم یسکر الناس لم یسکر اللہ تعالیٰ۔ غرض کہ ان ثلاثہ غسالہ کی
 جیکے پر دستگیری فرنگی محل میں کسیکو کچھ بحث کتب نواب صاحب سے نہیں ہوئے اور
 باقی رہی وکیل احمد سودہ کو چاک بدال مشارالہ میں نام تیرا گاؤں میرا اسطرح بعض اہل
 اخبار جنکو انصاف و راستگونی سے عار ہے وہ تجریک مشارالہ کبھی کبھی اگر خانہ فرسا
 کرتے ہیں تو دوسرے اخبار نویس بھی اونکی خدمت و اجبی بجالاتے ہیں اس مجبوعہ میں
 نام اصلی و نقلی مقرر ضعیف کا جواب ضروری جانب سے خود یا جانب دیگر اہل علم لکھنے یا گیا ہے
 اسکی تبدیلی اگر فرنگی محل سے عوام ہو گا تو اہر سے بھی خوب میں میں تو تو ہو گا ایک
 بچار سے طالب علم کو نوکر کے شیخ فرنگی محل التقاط زلات مولفات نواب صاحب کو
 میں مبارک ہو ایک جماعت موحیدین اسطرح سے ہی بنارس و ٹونک عظیم آباد و اڑنا
 و لاہور و سہسوان و شاہ آباد و مدراس وغیرہ میں واسطی اخبار امر معروف و ازالہ
 اس منکر کے طیار ہے دروغ و غلو را تا بخاند باید رسانید محاورات اسوس ہے کہ جبقتیر
 وقت شیخ جی کا اس جستجوی زلات میں بسر ہوتا ہے بلا سے وہ وقت تالیف مذکور

میں ہی کاش صرف تھوڑا بھجاسی اس سی کے سعایت ہی پر صبر فرمایا جاتا ہے تجھی کیا
 کام علی مرتضیٰ سے ؟ تو اپنے شیخ سدو کو منالے و ہم اب تک یقین نہیں کرتے کہ وہ
 سید العلی مدد راسی جنکی سالے سسرے نیکواریا ست ہو پال میں وہ ابسا کرتے ہو
 کہ اتفاقاً اگر کسی خط کا جواب طرف سے نواب صاحب کے گیا ہو تو وہ جواب بوجہ اتھا
 مشرب نہون نے شیخ جی کو دکھایا ہو اور اگر دکھایا ہو گا تو منظر کسی مصلحت کے اس
 کہ وہ چند بار شیخ عبدالحی کو نصیحت کر چکے ہیں کہ تم کیون بیٹا نہ ہر مرتبہ نواب صاحب
 کو مخاطب کرتے ہو او نہون نے تو تمہاری کسی بات پر کہی کوئی اعتراض نہیں کہ
 اور اگر فرما ایسا ہوا ہے تو شیخ جی کو چاہئے کہ جواب اب جواب میں سچ سچ قتل اور
 ان خط کی زریب تحریر فرماوین لوگ یہ ہی کہتے ہیں بلکہ سورت سے خط آیا ہے کہ وصی اٹھا
 جسکے گلابی دو ورقہ میں مطامن اہل حدیث رسائل اہل علم سے بطور افترا نکال کر شہا
 کئے ہیں وہ لکھنو کا ہے شیخ جی کے اشارہ یا تحریر سے یہ کام اوسنے کیا ہے بلکہ خود
 شیخ جی صاحب ہی کا یہ کام ہے اسلی کہ عداوت نواب صاحب کی انکو باعث
 طعن کی جملہ اہل حدیث پر ہوئے ہے سبحان اللہ انصاری ایسی ہی ہوتے ہیں ؟
 دشمن عداوت ہوں سے اتر جو ائمہ قلت حسینا و شفاعت جد و یوم الحساب و کلا
 دو ورقہ کا جواب سید فخر الدین صاحب خلیف الرشید سید نظام الدین نقوی دام عزہ
 ہی لکھا ہے حسب طرح مولوی عبید اللہ صاحب درمولوی محمد سعید صاحب نے تحریر
 جہا ہم اللہ خیرا و قد غاب من اقرے بڑی عبادت اور کمال علم شیخ جی کا اسنا
 پر آتا ہے کہ راتوں کو جواب تبصرہ وغیرہ لکھتے ہیں بیچارہ بی بی دلیں کیا کہتے
 ہوں کو اپنے مجدد محمد ہونے کا تذکرہ کتابوں میں فرمایا کرتے ہیں یہاں تک
 نوبت پہنچ گئے ہے کہ خواب جنال میں نصیر الدین طوسے سے حل مشکل فرما
 ہیں اور بیدار میں امام مالک کی کتاب پر بحث فرماتے ہیں وقت تنقید مسالہ

بین میں کا بین باجا بجاتی ہیں اور شیخ قریصہ سے فرقہ جدید کا لقب جامعہ اہل سنت کو
دلو اتے ہیں اب میں اس سالہ کو چند استفسار پر ختم کرتا ہوں شیخ عبدالحی صاحب سے
امید ہے کہ جواب باصواب لطف فرما دیں گے

استفسار اول مجتہد مطلق و مجتہد منسوب اور مجتہد فی الذہب کا اجتہاد ذات مجتہد
پر حجت ہے یا تمام امت پر

ووم جو کسی مذہب کا مقلد ہو اس کو دوسرے مسلمان پر رد کرنا کس دلیل مذہب حنفی
سے ثابت ہے

سوم مقلد نے جب استدلال کرنا شروع کیا اب بھی مقلد رہیگا یا تقلید سے باہر ہو جائیگا
چہارم جب مقلد مذہب معین نے چند یا اکثر مسائل میں خلاف مذہب یا م و تلافی انا
اختیار کیا تو وہ مقلد اس مذہب رہا یا نہ رہا اگر رہا تو کس قدر مسائل تک خلاف اس کو
مفر نہیں ہو لہذا اسے اطلاع بخشی جاوے۔

پنجم یہ بھی ہو سکتا ہے کہ اکثرین مقلد کسی مذہب کا رہے اور چند مسائل میں محقق بنی یا
ششم علم میں کسی مذہب خاص میں مثل حنفی منحصر ہے یا دوسرے مذہب اہل سنت
میں بھی حق ہے۔

ہفتم کوئی دلیل ہے اس بات پر کہ سوائے مقلدین ائمہ مجتہدین کے سب اہل
مذہب غیر تابعی ہیں۔

ہشتم تقلید خاص مذہب حنفی کی فرض عین ہو یا شافعی مالکی کی بھی فرض ہو سوائے حنفیہ کے
باقی اہل مذہب مسلمان ہیں یا نہیں اگر مسلمان ہیں تو کیسے مسلمان ہیں گمراہ یا ہدایت پر
نہم تقلید کی تعریف نزدیک علماء خفیہ کے کیا ہے
دسواں اجتہاد کی تعریف نزدیک حقیقہ کے کیا ہے
یا زواہر اجتہاد کے ضرورت کو قوت ہے

تو انہوں نے ہم اصول مذہب حنفی ہی قرآن وحدیث ہی یا اور کوئی اگر یہی ہیں تو کوئی کتابیں عام حدیث کی نزدیک حنفیہ معتبر ہیں اور کون غیر معتبر تفسیر قرآنی جاویں
 سینرو ہم بعد اختیار کرنے تقلید ایک مذہب کے تقلید کا عقیدہ پروردگارنا فرض ہے
 یا واجب یا مستحب۔

چہار و ہم امام اعظم رضی اللہ عنہ اور ان کے دونوں شاگردوں نے دربارہ وجود
 یا استحباب تقلید خود جو کچھ ارشاد فرمایا ہوا اسکو قتل فرما دیجئے۔
 پانچ و ہم اسکی کیا دلیل ہے کہ قرآن وحدیث کا مطلب اسی امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ
 ان کے شاگردوں کے دوسرے انہیں سمجھتا یا جو مطلب دوسرا سمجھا وہ غلط ہے اور جو حنفیہ
 وہ درست ہے اسپر کیا دلیل ہے
 شش و ہم مجدد و مجدد ہونے کو علم عربیت کس قدر درکار ہے اور جس قدر درکار
 سمجھا جاوے اسکی دلیل کیا ہے۔

ہف و ہم مجدد ہونی کو صرف رواج مذہب ینا کافی ہو یا اور کوئی صفت بھی صوبہ
 ہندو ہم مذہب حنفی میں جواز فنی کی کیا دلیل ہے والسلام خیر ختام

قصیدہ شیخ اسماعیل عرب حرازی یا در شکر یہ مدح تو انصبا و امحاج

یا سمد لا الرحیم الرحمن فی اقول والحمد لله الذی ارجو به فموا المعز لمن دعاہ تعیدا وهو الجیب لمن دعاہ بقو له فاذا بنیت الخیر فاقصد بابہ	وبہ ال احسانہ اوصول حسن الختام وبرکۃ واول وهو المذل لمن له لا یسأل لبیک عبدی ما تشاء فانعل تلقاه یا بابا دائما لا یفصل
--	--

واذا بنا زلة بليت فساد
 هدي وصية عارف فاسمع لها
 وتفكر وافي الله كيف يسوقني
 اني خرجت مسافرا من بلدي
 فهدى الى حفظ الكتاب كلامه
 وهدى الى آياته فقصدتها
 وهدى الى حفظ الحديث ودره
 فوقعت يا صديق بين يديكم
 وعلى يدك الله لي كشف الخطا
 فقرأت من ثم الحديث لديكم
 والمنتقى الفين منه حفظتها
 ومكثت اقراة سنينا اربعا
 وعلى يدك الله مكينة شرا
 منها البخاري في الصحيح ودارمي
 ويلييه ترغيب العباد جميعهم
 والخامس المحبوب هـ المصطفى
 سنن ابن ماجة والبخاري كلاهما
 والجامع التفسير ثم المنتقى
 وكذلك الحصن الحصين ومثله
 وكذلك تشریح الهداية مثله
 ولكم وكم من نعمت اسدي بها السوء

يا من يجيب السائلين ويقبل
 احكيه من احسانه وافضل
 في كل خير وانظر واوتأ ملوا
 والله لا ادريه الى ما احمل
 فحفظته وانا اسير وارحل
 وتزلت اقراها كما من ينزل
 فخرجت اطلب درواحصل
 في موقع ما مثله يتحصل
 اذ قبل هذا كان دوني يسد
 فعرفت منه ما يصح ويبطل
 والله للباقى به سيسهل
 فذهبت تكسوني بها وتوكل
 كتب لمثلي لا تكاد تحصل
 والمجتبى الهادي لمن يتامل
 فيما لهم عند الاله ينو ل
 زاد الذي عن حفظه لا يذهل
 وكذا الموطا اخره الاول
 الكل منها في شراي يداخل
 تقريظ تذيب الكمال لكامل
 ولدي ايضا دون ذلك سائل
 ولكم وكم من نعمت اسدي بها السوء

منها على الاسلام حيث اقام
داراني الرحمن حادة من مض
تبعتم فيها انا ديم قفوا
كلهم مجمعة بهم ويسوفني
وانه يا صديق جنة عداته
وجزاك يا صديق عني ربنا
فلقد فعلت الخير فينا كلمة
وكذا لك عادات الكرام فشانهم
لا فخر اذ كان النبي اباكم
ما انا لامتري في فضلكم
نت الذي عندي تشابه احمد
من ذايك وانت من اولاد
نت الذي اضميت تنشر هدية
يتحب من اضمي يتابع هديه
رايت اذا اولاك ربك فصله
ل ينفى حمد الاله وشكره
لقد كساك الله ثوب عناية
لذا اعطاك الله من يعطي العطاء
لا زلت يا صديق في هذا الهدى
انزلت محفوظا بحفظ الهنا
نروا حد في الناس بل كرامة

اذ ذاك من كل العطايا افضل
وهم الصحابة والنبي المرسل
يا سادتي واحبتي لا تجلس
في فحشهم وسبيلهم وروا صل
يعطيك فيا ما تشاء ويدخل
بيديه يعطيك الجزا ويتاكد
كفالك لو من بعد لا تفعل
فعل الثواب وضد لم يفعل
فالخير في اولاده لا يحصل
ولانت عندي من سواكم افضل
في هدايه وصفاته وتشاكل
اوليس قد كان الحسين يماثل
وتحارب الجاني له وتقاسم
وتودده وتعزاه وتجمل
الفضل ربك يا حبيبي يحصل
ما دامت الارواح فينا تجمل
فالبس وتودع من تلاك سينزل
امسك او امن انه لا يعزل
لا زلت في ثوب العناية ترفل
ومؤيدا فيما تقول وتعمل
اثقوا عليك وعظمك وتجل

شهدت بذلك عندنا أشعارهم
 أما أنا فكفى بعيني شاهدا
 ولكم وكم من سنة أحيتها +
 ولقد نشرت مؤلفاتك في الورق
 لا تعجب من ردها أذرد هم
 أما أنا كرمي لها مستنظرا +
 فاذا قضيت منها على أيديكم
 وأجزروايتها كما من قبلكم
 وأعلم بأن قد خطت مطيتي
 فأذن قد يتك بالرحيل تفضلا
 هذا أوفى مني فراقك سيدي
 لكن ساء ودعك الذي فوز السوء
 وأحمد لله الذي عافاك يا
 مالي سر ورقط إلا ان تكن
 إذا انتم فيما اظن كوالد
 بل قد تمكن حبكم في باطن
 ولكم بقلبي هبة وجلالة
 والله لو لا سوء ظن في الورق
 لكنني والله أخشى لا أمّا
 فيقول هذا قائل بلسان
 والله يشهد لي بأن صادف

قالوا لنا أنت الامام العادل
 اذ غير عيني شاهد الا اقبل
 وحياتها في عصرنا لا تسهل
 ما ردها الا الذي لا يعقل
 سنن الرسول اضل منه اجمل
 لكن متى شاء لاله سيرسل
 عجل به هذا البعير سيحمل
 كانوا اجازوا مأسروا وونا ولوا
 الا الرحيل متى اذنت ساحل
 فالاجر مكتوب لمن يتفضل
 ويشق في قلبه الرقيق ويثقل
 ان الى ديرة عندنا لا تشك
 انسان عيني والصدوق الكامل
 ذا صحبة وتزك عيني تجدل
 ولعلكم في نفعكم لي اكمل
 حتى له اخفى فؤادي يحمل
 فاذا تكلمني اهاب انجمل
 لحكيت ما في باطني وافصل
 واخاف ايضا قائلا لا يعقل
 وبدون ما في قلبه يتقول
 وكفى به من شاهد لا يغفل

وعلیک منی الف الف تحية
 یا ایها البدر المنیر ستاؤء
 والحمد لله الحمید محمد
 فانابه سبحانه واناله
 ثم الصلوة علی النبی والہ
 وعلی صحابته الکرام جمیعہم
 تقبل فی الیک مع السلام وشمل
 والکواکب النجم الذی لا یافل
 حق علی وواجب متاصل
 وعلیه ان یتوکل المتوکل
 فاحسن رعدا والسماء فہل
 فتعہم والتابعین تتمل

تمت الايات المخاطب بها امیر المؤمنین ابن امیر المؤمنین ابن حاتم
 النبیین وسید المرسلین الامام الاعظم والسلطان الافخم من المنة
 السید محمد صدیق حسن خان اصلحہ اللہ بہ الامۃ وکشف بہ کل غمۃ و
 لا زال بصولة قلبه وفتح عضده مشید الرکان الدین ہادما اسراجیف

المستدین امن اللہ امین
 صحت نامہ تصنیفہ قنوس الکلمہ

صفحہ	سطر	خطا	تصواب
۱۳۶	۷	رافضی	رافضی
۱۳۷	۱	روافضی	روافضی
۵	۲۱	قال	وقال
۱۳۸	۸	ہکی	یہ تو جواب جالی ہے رسالہ مذکور کا اسکے
۱۳۹	۱۲	یہی	یہی
۱۴۰	۲۱	کہ	+
۱۴۱	۱۳	یہی ہی	یہی
۱۴۲	۷	مشتہی	مشتہی وغیرہ

صواب	خطا	سطر	صفحہ
عقیدہ	عقیدہ	۱۹	۱۵۰
اوس	اس	۱۰	۱۵۴
اون	اور اون	۱۱	۱۱
و علی ہذا	علی و ہذا	۱۲	۱۵۵
×	نہیں	۲۱	۵
ہیں	ہے	۱۰	۱۵۶
نے	لے	۱۳	۱۵۸
کر سکتا ہے علم اصول فقہ کو جو اخلاقی شرائط احتیاج سے ہر اپنی ایک مختصر کتاب میں اس آسانی سے واضح کر دیا ہے کہ ہر ایسی استعداد والا طالب علم بھی اس علم پر احاطہ کر سکتا ہے	کر سکتا ہے	۱۴	۱۶۶
مسلم	مسلم بخاری	۱۹	۱۱
جسے	جسکے	۱۰	۱۶۴
الرحیم	الا الرحیم	۱۵	۱۶۶